

### با ماهیان سرخ کوچولو بدون جنگ انقلابی نمی توان کهنه را نابود و نور را متولد کرد

تدبیر حاکمان برای مهار جوانان مبارز، به کهنه جلوه دادن تئوری انقلابی و بی ثمر معرفی کردن قهر انقلابی محدود نمی شود. آنان می کوشند اصولاً موجودیت نیروهای انقلابی متشکلی که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می کنند را نفی کنند. همزمان، دست به هرگونه اقدام امنیتی و تبلیغاتی می زنند تا حزب انقلابی و سازمان های مبارز را برای نسل جوان غیر قابل دسترس سازند. این اقدامات برای چیست و چرا بی وقفه ادامه دارد؟

صفحه ۱۶



۲۵ سال از روز هشت مارس ۱۳۵۷ میگذرد ویژه هشت مارس روز جهانی زن

برای چه مبارزه می کنیم؟ چگونه مبارزه می کنیم؟ در باره مسئله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان

صفحه ۳

### نهایت ورشکستگی، عدم مشروعیت تمام عیار! این است نتیجه مضحکه انتخابات مجلس هفتم رژیم جمهوری اسلامی!

نتایج انتخابات روز اول اسفند از مدتها قبل توسط مردم روشن شده بود. مردم سراسر کشور رای خود را در خیزشهای شبانه خرداد ماه گذشته نه تنها در مورد انتخابات بلکه در محکومیت کل رژیم صادر کرده بودند. «رژیم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود!» این بود پیام اصلی نبردهای خیابانی، شورشهای شهری، اعتصابات کارگری، اعتراضات توده ای در دوره ای که گذشت. صفحه ۲



در این شماره میخوانید:

- صفحه ۸
- صفحه ۱۰
- صفحه ۱۴
- صفحه ۱۸
- صفحه ۲۲
- صفحه ۲۴
- صفحه ۲۵

- کمونیستها و فمنیستها
- زنان در انقلاب نیال و پرو
- قانون منع حجاب در فرانسه و هورا کشی حزب کمونیست کارگری
- جوانان در خیزشهای شبانه خرداد (نگاهی از درون)
- انفجار بمب در مقر احزاب کردستان عراق کار چه کسانی و به نفع چه کسانی بود؟
- کردستان در دیگ جوشان جنگ عراق
- امپریالیستها افغانستان را «بازسازی» می کنند!

## دروید بر کارگران خاتون آباد و مردم شهر بابک!

روز شنبه ۴ بهمن ۱۳۸۲ کارگران معدن ذوب مس «نیروک» در روستای خاتون آباد شهر بابک در نهمین روز تحصن خود برای دستیابی به حداقل خواسته شان که اشتغال دائم بود از زمین وهوا مورد تهاجم نیروهای سرکوبگر رژیم فرار گرفتند. این حرکت ددمنشانه منجر به جانبختن، مجروح شدن و دستگیری عده ای از کارگران و مردم محل شد. متعاقب این واقعه مردم شهر بابک دست به شورش خیابانی زدند. نقش زنان در جریان تحصن و شورش بعدی بسیار برجسته بود.

صفحه ۲۸

## نهایت ورشکستگی؛ عدم مشروعیت تمام عیار!

### این است نتیجه مضحکه انتخابات مجلس هفتم رژیم جمهوری اسلامی!

مبارزات مردم ایران قلمداد می کنند. تا زمانی که بساط این عوامفریبان حرفه ای توسط مردم جاروب نشود، امکان بازسازی آنان به اشکال گوناگون و با حمایت قدرتهای امپریالیستی موجود است.

روز اول اسفند نشانه پایان روندی است که از دوم خرداد ۷۶ تحت عنوان «اصلاح نظام از درون» براه افتاد. به این معنا پایان یک دوره و آغاز دوره جدیدی در صحنه تحولات سیاسی ایران است. باور عمومی، اکنون، نه اصلاح نظام بلکه سرنگونی نظام است. چنین تحولی در باور عامه، امری خوبی برای انقلاب است. روند تحولات سیاسی آتی اساساً به عملکرد مردم و نیروهای انقلابی وابسته است. تدارک انقلاب کارهای زیادی طلب می کند. فرصتهای انقلابی زیادی در آستانه ظهور است. اینکه در تلاطمات سیاسی آتی راهی حقیقتاً انقلابی و مستقل در مقابل توده ها قرار گیرد کاملاً به نقش نیروهای آگاه و انقلابی وابسته است. همانگونه که قبل از انتخابات گفتیم: «مردم موضع خود را در مقابل رژیم روشن کرده اند. وظیفه کمونیستها، عناصر انقلابی و مترقی است که آنان را برای انقلاب سازماندهی کنند.» ■

بارشان در جلب نظر مردم حاصلی داد، نه لافها و گزافهای توخالی شان در مقابل جناح مقابل ثمری داد، از انتخابات کنار کشیدند. آنان تمام هم و غم شان این بود که توهم مردم را نسبت به فریب انتخاباتی حفظ نمایند.

تحریم قاطع انتخابات از جانب مردم مجلس ترحیم «دوم خرداد» نیز بود. خشم مردم در خرداد ماه گذشته آخرین برگهای تقویم دوم خرداد را به آتش کشید. بیش از هرکسی رهبران پروژه امنیتی دوم خرداد به این حقیقت آگاه بودند. از همینرو کلیه تلاشهایشان از تحصن نمایندگان در مجلس تا خط کشیدن بروی خانمی و کاسه و کوزه ها را سری وی شکستن، همگی حقه هائی برای حفظ آینده بود.

اگر چه در روز اول اسفند آخرین میخها بر تابوت دوم خرداد زده شد اما اینها هنوز حقه بازی می کنند. کماکان نباید به شارلاتانیسم سیاسی این دار و دسته ارتجاعی کم بها داد. برخی محافل درون هیئت حاکمه آمریکا از وجود اینان بعنوان «یک اپوزیسیون متشکل» ابراز خرسندی می کنند و آنرا ابزاری مفید برای پیشبرد ترفندهای سیاسی خود (مانند انجام یک «انقلاب مخملی») و به کژ راه بردن

نتایج انتخابات روز اول اسفند از مدتها قبل توسط مردم روشن شده بود. رای و نظر مردم در رابطه با انتخابات مجلس هفتم، مدتها قبل اعلام شده بود. روز اول اسفند این نظر و رای رسمیت یافت.

مردم سراسر کشور رای خود را در خیزشهای شبانه خرداد ماه گذشته نه تنها در مورد انتخابات بلکه در محکومیت کل رژیم صادر کرده بودند. «رژیم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود!» این بود پیام اصلی نبردهای خیابانی، شورشهای شهری، اعتصابات کارگری، اعتراضات توده ای در دوره ای که گذشت.

آنچه که در روز اول اسفند نصیب رژیم جمهوری اسلامی شد، بی اعتنائی و تمسخر و نفرت فراگیر بود. مردم هر آنجائیکه توانستند \_ همچون مردم بوکان و مریوان \_ در روزهای قبل از اول اسفند در تبلیغات انتخاباتی اخلاص کردند. هر آنجائیکه که فرصت یافتند در روز انتخابات به اشکال گوناگون اعتراض خود را نشان دادند. در برخی مناطق مردم از خانه های خود بیرون نیامدند، در برخی از شهرها (همچون مسجد سلیمان) و برخی روستاها (همچون روستاهای گیلان) مردم بطور جمعی شهر و روستا را ترک کردند. شورش قهرآمیز مردم ایذه، فیروزآباد و اندیمشک جواب دندان شکنی به این انتخابات سراپا دروغ و تزویر و تقلب و بازار خرید و فروش رای بود. حتی قشرهای محافظه کار و مردد با ریختن آرای سفید مخالفت خود را با این انتخابات اعلام کردند.

هیچگاه رژیم جمهوری اسلامی چنین ورشکسته و آبروباخته نشده بود. نه تهدیدهای جناح محافظه کار، نه شعبده بازی های جناح دو خرداد نتوانست مردم را به پای صندوقهای رای بکشاند.

رسانه های امپریالیستی آشکارا تلاش می کنند یک واقعیت بزرگ را واژگونه جلوه دهند. آنان بر بوق و کرنا می دمند که، «بدلیل تحریم انتخابات از سوی جناح اصلاح طلب، مردم ایران در انتخابات شرکت نکردند!» رسانه های غربی با این وارونه گوئی می خواهند بر ورشکستگی و دریوزگی نیروهای اصلاح طلب اعم از حکومتی و غیر حکومتی سر پوش گذارند. مردم هرگز نباید شارلاتانیسم سیاسی جبهه دوم خرداد را که تحت رهبری «جبهه مشارکت اسلامی» است، در این انتخابات فراموش کنند. اینها و ملی مذهبی ها تا آخرین لحظات دست نگه داشتند و مردم را به تحریم انتخابات فرخواندند. اما زمانی که نه تحصن فضاحت



#### کتاب کوچک سرخ را بخوانید

برنامه و اساسنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

اندیشه رهائی بخش، اهداف بزرگ و راه پیروزمند انقلاب ایران را در این کتاب کوچک سرخ بیابید.

برنامه و اساسنامه حزب را در بین زنان و مردان مبارز و پیشرو به بحث بگذارید و هر چه وسیعتر بخش کنید!

## ویژه هشت مارس

# برای چه مبارزه میکنیم؟ چگونه مبارزه میکنیم؟

## در باره مسئله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان

پائیدن زنان اختصاص داده از تعداد نگهبانان مرزی ایران، بیشتر است. عرض و طول دستگاه بوروکراسی این رژیم در زمینه سرکوب و کنترل زنان در جهان نظیر ندارد. این رژیم در سراسر عمر ننگینش به شورشگرترین زنان یعنی زنان مبارز سیاسی، با حبس و شکنجه و اعدام جواب داده است و در زندان ها برای درهم شکستن شخصیت استوار زنان سیاسی، شکنجه های خاص مانند تجاوز جنسی بکار برده است.

چادر بر سر کردن، انحنای بدن خود را با لباسهای کیسه ای پوشاندن، در ملاء عام نخندیدن، با مرد دست ندادن، جدا نشستن در اتوبوس و کلاسهای درس، همه برای خرد کردن شخصیت زنان است. سایه شوم باورهای قرون وسطائی مذهبی در مورد زنان و ارزشهای سنتی، گشتی ها، شلاق و زندان با تیغ و اسید و آزار جنسی و مزاحمت های خیابانی، تکمیل می شود. همه اینها برای آن است که نیمی از جمعیت را با وجود تحرک اجتماعی ناگزیرش، «سر جای خود» بنشانند. حال که چار دیواری خانه و مرد خانه دیگر نمی تواند زن را مطیع نگاه دارد و زن به صحنه جامعه کشیده شده است و مرتباً کشیده می شود، باید در صحن جامعه پدرسالار بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی را برای مطیع نگاه داشتن او به اجرا گذارد.

زن ستیزی رژیم جمهوری اسلامی دارای یک ماهیت طبقاتی است و برای تحمیل قدرت سیاسی و طبقه معینی است: برای تحمیل قدرت سیاسی و اقتصادی اقلیتی بنام طبقه سرمایه داران و زمینداران بزرگ است. دستگاه روحانیت و دولت (که در محور آن نیروهای نظامی هستند) نمایندگان سیاسی این طبقات میباشند. زن ستیزی برای تحکیم این نظام طبقاتی است. این نظام طبقاتی به همه مردان (اعم از اینکه سرمایه دار باشند یا کارگر، ملاک باشند یا دهقان بی زمین) امکان فرمانروائی بر زنان را می دهد، آنان را قانوناً و عرفاً بر زن مسلط می کند تا مردان نقش دشمن را در خانه بازی کنند.

### سرمایه داری زنان را با پا پیش می کشد و با دست پس می زند

سرکوب زنان توسط جمهوری اسلامی در فردای انقلاب یک نیاز سیاسی فوری رژیم بود و از

سکوت کردند. مشخصاً جنبش کمونیستی و جنبش کارگری نتوانستند این تهاجم ضد زن را به یک کارزار ضد جمهوری اسلامی تبدیل کنند. (برای نقد این مسئله به جزوه پرولتاریای آگاه و مسئله زن، که در سال ۱۳۶۶ توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتشر شد رجوع کنید).

سرکوب زنان برای سلطه حکام اسلامی، یک ضرورت سیاسی بود. جمهوری اسلامی تصمیم گرفت برای سرکوب انقلاب، اول از همه این نیروی پر شور و مصمم را که فعالانه پا به میدان دخالتگری در سرنوشت جامعه گذاشته بود، به عقب براند. در ۲۵ سال گذشته، سرکوب زنان یکی از مهمترین مشغله ها و دغدغه های حکام اسلامی بوده است. طی ۲۵ سال گذشته، طرح حملات مستمر و همه جانبه علیه زنان در عالیترین سطوح حکومتی به بحث و تصمیم گیری گذاشته شده است. جمهوری اسلامی نشان داد که زن ستیزی یکی از ارکان حیاتی اش است و ساعت عمرش بدون کارزارها و تهاجمات ضد زن تیک نمی کند.

رژیم با بکارگیری سیاستهای متنوع، بطور منظم کوشید تا زنان را به لحاظ اجتماعی و شخصی، روحی و جسمی خرد کند. جمهوری اسلامی تولدش را با تصویب قوانین تبعیض گرایانه ضد زن جشن گرفت و بدین ترتیب اعلام کرد که این جمهوری یک جمهوری برده داری است. کلمه «اسلامی» در این رژیم قبل از هر چیز نمایانگر خصلت ضد زن آن بوده است. تحمیل احکام قرون وسطائی شریعت به جامعه بیش از هر چیز برای سرکوب زنان بوده است. حجاب اجباری بیشتر از پرچم سه رنگی که الله در میان آن حک شده، سمبل این جمهوری شد. نظام آموزشی طوری طراحی شد که از کودکی به دختران و پسران آموزش داده شود که در این جامعه زن برده است و مرد صاحب زن. دختر باید یاد بگیرد مطیع این قانون باشد و پسر باید بیاموزد که ارباب قادری باشد. این رژیم ۲۵ سال مردان را با فرهنگ فرودست و خوار شمردن زن تعلیم داد و ریشه های زن ستیزی را در میان مردان مرتباً آبیاری کرد. بدون اغراق می توان گفت که تعداد ماموران گشت و نگهبانان آشکار و پنهانی که این رژیم برای

مقاله زبر بر پایه مقاله ای که در تابستان ۱۳۷۶ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در باره اهداف و روش های جنبش زنان منتشر کرد، به نگارش در آمده است.

مسئله زن در جامعه ما ابعاد انفجاری به خود گرفته است. در مواجهه با این وضع، خطوط گوناگونی برای پیشبرد مبارزه رهایی بخش زنان، ارائه می شوند. این خطوط هر یک متأثر از دیدگاه های طبقاتی و منافع طبقاتی معین هستند. مسئله این است که آیا سیاستی انقلابی، صاعقه خشم زنان را به یک چشم انداز گسترده و پیروزمند پیوند خواهد داد؟ یا اینکه سیاست های رفرمیستی همچون برق گیر، خشم زنان را به مجاری مسالمت جویانه خواهد ریخت؟ تحلیل و شناخت از خطوط طبقاتی گوناگون و دورنما و نتایج هر یک، از وظایف مهم مقابل پای فعالین جنبش زنان است. (۱)

### چرا جمهوری اسلامی زنان را سرکوب می کند؟

۲۵ سال از زمانی که خمینی به زنان اعلان جنگ داد می گذرد. ۲۵ سال از روز هشت مارس سال ۱۳۵۷، زمانی که زنان آگاه ایران جواب دندان شکنی به خمینی دادند و او را وادار به عقب نشینی کردند، می گذرد.

خمینی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن، اول از همه به زنان حمله کرد. هدف وی و همپالگی هایش این بود که روحیه شورشگرانه مردم را درهم شکنند و پایه های جمهوری اسلامی را محکم کنند. خمینی با این حرکت، نشان داد که یک سگ نگهبان آگاه و کار کشته طبقات ارتجاعی بورژوا - ملاک در ایران بود. اما آن اندازه که نمایندگان طبقات ارتجاعی به منافع سیاسی و ایدئولوژیک خود آگاه بودند، انقلابیون کمونیست و طبقه کارگر به منافع سیاسی و ایدئولوژیک خود آگاه نبودند. بهمین دلیل اهمیت سیاسی و ایدئولوژیک و طبقاتی حمله خمینی و جمهوری اسلامی به زنان را درنیافتند. نتیجه آنکه، حمله خمینی فقط با عکس العمل زنان روبرو شد در حالیکه بقیه جنبش های اجتماعی اکثراً در مقابل آن منفعل مانده و

سیاستهای سازشکارانه به صحنه آمدند تا دست رژیم را هنگام گذر از پل صراط مسئله زن بگیرند. برخی از این افراد، نظریه ای تحت عنوان «نسبیت فرهنگی» تبیین کردند. مبلغین این تئوری می گویند، آزادی و برابری برای همه زنان جهان یک معنا را ندارد و بستگی به فرهنگ بومی زنان هر کشور دارد؛ مثلا زنان مسلمان داوطلبانه محدودیتهای شرعی را رعایت می کنند و بدلیل فرهنگ اسلامی، طالب برابری کامل میان زن و مرد نیستند! اینها می گویند، اسلام می تواند «تحول بیابد» و موقعیت زنان را بهبود بخشد!

نظریه «نسبیت فرهنگی» آنقدر ارتجاعی است که با استفاده از آن همه و هر شکل از ظلم و ستم را می توان مقدس جلوه داد. این نظریه که توسط مراکز قدرت بین المللی حمایت و تبلیغ می شود، تلاشی است برای حفظ ارکان پدرسالاری در کشورهای اسلامی. این نظریه، با گفتن اینکه رعایت شئون شرعی در کشورهای اسلامی خواست خود زنان است، به پدرسالاری فئودالی در کشورهای اسلامی امتیاز می دهد. این نظریه، عادت کردن زنان به قفس پدرسالاری مذهبی را «فرهنگ بومی زنان» می شمارد و این عادت به مظلوم واقع شدن را مقدس می شمارد.

هواداران این نظریه می گویند، حجاب به سر کردن فرهنگ زن مسلمان است و نه نشانه موقعیت فرودست زن در جامعه! اما واقعیت چیست؟ واقعیت آن است که حجاب بسر کردن و مناسبات ارباب - رعیتی میان مرد و زن هر دو جزو «فرهنگ اسلامی» اند. و واقعیت آن است که هر فرهنگی دارای محتوایی است. حتی اگر اکثریت زنان با کمال میل حجاب بر سر کنند در این واقعیت که حجاب محتوای عمیقا فئودالی دارد، تغییری بوجود نمی آورد. سنن اسلامی (یا فرهنگ اسلامی) بخشی از روینای سیاسی و ایدئولوژیک نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودال در کشورهای نظیر ایران است. مرد خانه مثل یک حکومت محلی عمل می کند و مناسبات حاکم و محکوم درون جامعه را برای زن تجسم می بخشد. در کشورهای اسلامی، حجاب صرفا یک انتخاب فردی نبوده بلکه یک نقش اجتماعی بزرگ بازی می کند. حجاب نقش کوچک کردن زن، حقیر شمردن وی، فرسودن روح، و بزدل و مطیع بار آوردن یک نیروی اجتماعی تاریخا سرکش را بازی میکند.

طرفداران این نظریه، پا را فراتر گذاشته و معتقدند که ادیان بطور کل و اسلام بطور اخص استعداد تحول پذیری دارند! اینها ادعا می کنند که نهضت‌های اسلامی می توانند نظام مردسالاری را برافکنند! و قرآن از ظرفیت تساوای جویانه و عدالت پرورانه بیشتری نسبت به انجیل و تورات برخوردار است (۲)

بدیهی است که همه ادیان به اقتضای زمان تغییراتی کرده اند؛ وگرنه نمی توانستند باقی بمانند. این دلیلی بر استعداد «تحول پذیری» ادیان نیست. بلکه نشان می دهد که دین استعداد خدمت به همه نظام های استثمار (چه برده داری، فئودالی و یا سرمایه داری) را دارد. با تکامل جامعه

شد، بخشی از روند «گلوبالیزاسیون» بود. سرمایه داری جهانی نیاز داشت که نیروی کار و مواد تولید شده در کشورهای تحت سلطه هرچه ارزان تر شود. بخشی از ارزان کردن نیروی کار، کشیدن هر چه بیشتر زنان به بازار کار بود. سرمایه داری بین المللی در حرکت پر هرج و مرج خود، روند هائی را به جریان می اندازد که در تضاد با اهرمهای کنترل اجتماعی (که در مورد مشخص زنان، نظام پدرسالاری و مردسالاری مهم ترین اهرم کنترل است) قرار می گیرد. جمهوری اسلامی که خود وابسته به این سرمایه داری بین المللی است نه میتوانست و نه بفعش بود که زنان را بعنوان بخش مهمی از نیروی کار به درون خانه براند. اما در عین حال نیاز داشت که نظام پدرسالاری و مردسالاری را تحکیم کند. این تناقض حل نشدنی رژیم جمهوری اسلامی همچنان باقی است. نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه سرمایه داری جهانی در کل، در گیر و دار این تناقض، با پا پیش می کشد، و با دست پس می زند. بدین ترتیب این تضاد اجتماعی حادثتر و حادثتر می شود. جمهوری اسلامی نمی تواند جلوی جابجائی های عظیم ناشی از کارکرد نظام اقتصادی را بگیرد. زنان مرتبا از روستا به شهر، از خانه به خیابان سرازیر می شوند و مقام سنتی زن زیر ضرب می رود، ارزشها و اخلاقیات پوسیده سنت و مذهب دیگر یارای مقاومت ندارند. تنها چاره این رژیم مفلوک تقویت زن ستیزی است. این رژیم ید و بیضای قانون و شریعت و زندان و شلاق و تحمیق فرهنگی مردان را برای سفت کردن قیود پدرسالاری بر دست و پای زنان بکار گرفته است.

## طرح های جمهوری اسلامی برای کنترل بمران

### نقش زنان مصالحه جو

جمهوری اسلامی برای مهار کردن حرکت زنان فقط به سرنیزه متکی نبوده است. بلکه عده ای از زنان تحصیلکرده خانواده های حکومتی، با این ادعا که طرفدار آزادی زنان هستند به میدان آمدند، تا مقاومت و مبارزه زنان برای آزادی و برابری را مسخ کنند. اینان کوشیدند که جریان مقاومت و اعتراض زنان را به درون مجاری رسمی حکومتی سوق دهند. اینها برای جلب اعتماد زنان، خود را «فمینیست اسلامی» خوانده و جوانب محدودی از مشکلات زنان را بازگو می کنند، اما برای تظهير رژیم، منبع و منشأ ستم بر زن را در خارج از دولت معرفی می کنند و در واقع اینطور القا می کنند که مردم خودشان مقصردند! در حالیکه رژیم جمهوری اسلامی سرکرده زن ستیزی و سرچشمه ای است که فرهنگ تحقیر و هتک حرمت زن را در جامعه اشاعه می دهد.

نیات و اهداف زنان حکومتی روشن است. اما در این میان، تعدادی از زنان غیر حکومتی که خود را «فمینیست» هم می خوانند به جمع اینان پیوستند و به مشاطه گر رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شدند. اینان با ترویج تئوریهای قلابی و

ضروریات یک رژیم تئوکراتیک (مذهبی) ناشی می شد، اما ستم بر زن و مبارزه زنان علیه این ستمگری، منحصر به دوران جمهوری اسلامی نیست. ستم بر زن صرفا از تغییر شکل حکومتی از سلطنتی به اسلامی ناشی نشده است. سرکوب زنان به نیازهای عام طبقه سرمایه داران و زمینداران بزرگ در ایران بر می گردد. تغییرات بزرگی که در نیم قرن گذشته در ساختار اقتصادی اجتماعی ایران صورت گرفت، ضرورت این سرکوبگری را برای طبقات حاکم بیشتر کرد.

مشخصا، پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری جهانی در سطحی کیفیتر بیشتر از سابق در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران نفوذ کرد و آنرا بطرز فشرده تری در نظام سرمایه داری جهانی ادغام کرد. به این دلیل، مناسبات سرمایه داری در مقیاسی مهم رشد کرد. هرچند شالوده فئودالی اقتصاد ضربات محکمی خورد ولی فئودالیسم ریشه کن نشد و در شکلهای جدید و متنوع به بقای خود ادامه داد. مناسبات اجتماعی و عادات بورژوازی در جامعه رشد کرد اما مذهب و سنت به مثابه دو پایگاه ایدئولوژیک فئودالیسم به قوت خود باقی ماند و زنان را در انقیاد مردان و در چنگال مناسبات پدرسالاری نگاه داشت.

ادغام هر چه بیشتر ایران در نظام سرمایه داری جهانی، و تحولات ساختار اقتصادی و سیاسی باعث تغییراتی آشکار در موقعیت زنان شد. در شهرها، زنان در شمار فزاینده ای درگیر در کار بیرون از خانه شدند. طبقه کارگر رشد کرد و زنان نیز به درون کارخانجات کشیده شدند. یک قشر تحصیلکرده مدرن بوجود آمد که بخش مهمی از آن را زنان تشکیل می دادند. تغییرات مهمی در جایگاه و نقش زن در جامعه پدید آمد. آداب و سنی که زن را محدود به خانه و خانواده می کرد (یعنی سلطه پدرسالاری) زیر ضرب قرار گرفت. همراه با این تحولات، در رفتار و انتظار زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات فئودالی موجود میان زن و مرد در خانه و بطور کلی بافت مناسبات اجتماعی تکان های شدید خورد. امواج انقلابی اواسط و اواخر دهه ۱۳۵۰ و شرکت گسترده و فعال زنان در این خیزش، یک زمین لرزه اجتماعی و سیاسی بود که در نتیجه آن ایدئولوژی پدر سالاری و اهرمهای کنترل پدر سالارانه جامعه بشدت ضعیف شد. حضور زنان بمثابه یک نیروی مهم در عرصه سیاسی جامعه و مشخصا در جریان انقلاب ۵۷، تعداد فزاینده زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمانهای مبارز کمونیستی و غیر کمونیستی، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه تحولات مهمی در موقعیت زنان بود. با ظهور جمهوری اسلامی این روند نه تنها متوقف نشد بلکه تشدید هم یافت. هر چند جمهوری اسلامی قوانین سرکوب و کنترل زنان را محکمتر کرد اما هرگز نتوانست این روند را متوقف کند و یا بازگرداند. با اجرای سیاستهای «تعدیل اقتصادی» که از سال ۱۳۶۹ قوت گرفت، ورود زنان به بازار کار شدت گرفت. این سیاستها که از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی دیکته

داد سخن می دهند. از سوی دیگر، نیازهای دولت حاکم را برای تحکیم بندهای پدرسالاری برسمیت شناخته و تأیید می کنند. دولت‌های امپریالیستی غرب برای توضیح دو دوزه بازی خود از همان تز «نسبیت فرهنگی» سود می جویند تا لزوم حفظ اتوریته های سنتی و بنیادهای ایدئولوژیک و مذهبی را توجیه نمایند. امپریالیسم آمریکا بیشرمانه وعده آزادی زنان افغانستان را داد و در انتها خانها و جنگ سالاران و آخوندها را مامور نوشتن قانون اساسی دولت جدید افغانستان کرد و به نوکران خود در افغانستان گفت، هنگام نوشتن قانون اساسی افغانستان اصول شریعت اسلام را رعایت کنید! منافع سیاسی و اقتصادی اینان ایجاب می کند که مرتجع ترین و محافظه کارترین نیروها را در جوامعی مثل ایران و افغانستان و عراق تقویت کنند. هر فکری جز این خیال باطل است!

در خود کشورهای امپریالیستی (آمریکا، ژاپن، آلمان و غیره) زنان تحت ستم نظام مردسالاری هستند. شکل های ستم بر زن در این کشورها، بورژوازی تر و در کشورهایی مانند ایران فئودالی تر است. زنان موجود درجه دوم محسوب شده و به شکل‌های گوناگون از ستمگری مردان رنج می برند. در آمریکا رئیس جمهور دست به تلاشهای گسترده ای برای غیر قانونی کردن سقط جنین زده است. فرهنگی که در جوامع امپریالیستی تبلیغ می شود و پشتوانه مالی عظیمی دارد هتک حرمت به زن از طریق تقلیل زن به حد یک عروسک بی مغز قابل خرید و فروش، فرهنگ نفرت از زن و خوار و حقیر شمردن زن است. ضرب و شتم زنان توسط مردان خانواده، تجاوز و آزار جنسی در مجامع عمومی، از جمله ستمهایی است که زنان آمریکا و اروپا بطور روزمره تجربه می کنند. برای تقویت جنبش زنان، باید کسانی که آمریکا را ناجی زنان معرفی می کنند با صراحت افشا و طرد کرد. جنبش زنان ایران در همان حال که باید دیو جمهوری اسلامی را از در بیرون کند، نباید بگذارد که گرگ های سلطنت طلب و امپریالیستهای آمریکائی از پنجره وارد شوند.



فردی باورهای مذهبی خود را حفظ کنند. بلکه به این معناست که قوانین کشور باید از دخالت هر اصل مذهبی کاملاً بری باشد و دولت نباید هیچ یک از عرصه های جامعه را طبق باورهای مذهبی اداره کند. اصل جدائی دین از دولت، پیش شرط ایجاد حیات دموکراتیک در همه عرصه های جامعه منجمله در زمینه آزادی و برابری زنان است. همه دولت‌های غربی بر اساس اصل جدائی دین از دولت اداره می شوند. اما همین کشورهای غربی وقتی که به کشورهای تحت سلطه مانند ایران و افغانستان و عراق می رسند، طرفدار دخالت مذهب در امور اجتماعی و دولتی می شوند. دخالت دادن مذهب اسلام در امور دولت، همیشه یکی از اهرم‌های سلطه گرانه استعمار غرب در ایران و دیگر کشورهای «اسلامی» بوده است. این واقعیت تاریخی را مردم ایران با گفتن اینکه آخوند و دم و دستگاه روحانیت «ساخت انگلیس» است بیان کرده اند. هر چند سخنگویان نظریه «نسبیت فرهنگی» یا «اسلام معتدل» یک عده از زنان تحصیلکرده هستند اما این نظریه ها بشدت ارتجاعی بوده و محتوای لیبرال فئودالی دارند. رفتار و ارزشهای اسلام و جمهوری اسلامی در رابطه با زنان خصلتی فئودالی (ماقبل سرمایه داری) دارد. نظریه های «نسبیت فرهنگی» و «اسلام معتدل» نیز چنین محتوایی دارند، با این تفاوت که لیبرال منشانه بوده و منطبق بر سیاستهای جناحی از طبقات حاکم است که معتقدند برای ممانعت از رسیدن این تضاد اجتماعی (مسئله زنان) به نقطه جوش و انفجار باید به زنان وعده های رفرم و «تعدیل وضع» داد. برای تقویت جنبش زنان، باید با این برنامه های اسارت‌بار بشدت مبارزه کرد.

## آیا امپریالیستها مدافع (هائی) زنان هستند؟

برای تقویت جنبش زنان باید با توهم دیگری هم مقابله کرد. برخی ها بطرز ساده لوحانه ای باور دارند که در مورد مسئله زنان، امپریالیستها از جمهوری اسلامی بهترند! یا اینکه نهادهای بین المللی وابسته به قدرتهای جهانی (مانند سازمان ملل و بانک جهانی و غیره) خواهان بهبود و ترقی وضعیت زنان هستند. واقعیت چیست؟ طبقات حاکم در ایران، کارگزاران امپریالیستها هستند. دولتی که در ایران حاکم است (در زمان شاه نیز همین دستگاه دولتی حاکم بود اما مهره ای دیگر آن را اداره می کرد) از طریق اتحاد امپریالیسم با طبقات سرمایه دار و ملاک و مرتجعین داخلی ایران بوجود آمده است. بنابراین، امپریالیستها هرگز گامی در خلاف جهت منافع این طبقات مرتجع برنمیدارند. هر فکری جز این، خیال باطل است! دعوای گاه و بیگاه امپریالیستها با دولت‌مردان ایران، نشانه تضاد منافع ریشه ای و بنیادین میان آنها نیست. سیاست دو پهلوی امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی در مورد موقعیت زنان ایران را باید بعنوان یک نیرنگ و دروغ افشا کرد. آنها از یکسو، عوامفریبانه در مورد حقوق برابر زن و مرد

طبقاتی، ادیان غالب در هر جامعه نیز خود را با زمانه سازگار کردند تا بتوانند به موثرترین شکل نقش خود را بازی کنند. اما این «سازگار» کردن، به معنای دگرگونی اساسی ادیان نبود. اسلام نیز تغییراتی را از سر گذرانده است. همین اسلام سازمان یافته دولتی در ایران، اسلام تغییر یافته است. اگر حکام جمهوری اسلامی می خواستند اسلام دوران محمد را پیاده کنند یک روز هم بر سر قدرت نمی ماندند. اسلام بازم تغییر خواهد کرد، اما یک چیز عوض نخواهد شد: اسلام همیشه ابزار تحکیم قدرت طبقات استعمارگر و تحمیق طبقات تحت استعمار باقی خواهد ماند و مشخصاً علیرغم هر تغییری، خصوصیت پدرسالانه خود را حفظ خواهد کرد. حتی ادیان دیگر مانند مسیحیت که در تحول یافتگی صدها سال از اسلام جلوترند خصلت پدرسالارانه و ضد زن خود را قویاً حفظ کرده اند.

طرفداران تئوری نسبیت فرهنگی برای اثبات نظریه خود در باره استعداد تحول پذیری اسلام و اقدامات «ضد مردسالاری» در جمهوری اسلامی، از شرکت وسیع زنان حزب الهی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی می گویند. البته نمی گویند که موثرترین فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان طرفدار جمهوری اسلامی تئوری پردازی و تبلیغات فاشیستی علیه زنان «بد» (یعنی هر زنی که مثل خودشان سراپا سیاهپوش و کیسه پوش نیست!) و شرکت در گشتهای سرکوب زنان و کمیته ها و وزارت اطلاعات و تقبل وظایف «شریف» دیگر در زندانهای زنان بوده است! این زنان را رژیم اسلامی برای سرکوب زنان به میدان آورد و تعلیم داد. درست همانطور که در آلمان هیتلری، حزب فاشیست نازی تعداد زیادی زن را متشکل کرد و آنان را جلودار پیشبرد سرکوب زنان نمود.

مبلغین تئوری «نسبیت فرهنگی» و «اسلام تحول پذیر» به یک واقعیت دیگر جامعه اشاره کرده و نتیجه گیری دلخواه و غلط از آن می کنند. اینها می گویند تعداد زنان کارکن در جمهوری اسلامی افزایش یافته است. بله این واقعیتی است. اما این نشانه آن نیست که جمهوری اسلامی نخواستار زنان را به کنج خانه براند. جمهوری اسلامی نمیتوانست زنان را به کنج خانه براند؛ مگر اینکه ساختار اقتصادی عهد قاجار را احیا کند.

یک نظریه دیگر با همین محتوا تحت عنوان «اسلام معتدل» علم شده است. جناحی از رژیم جمهوری اسلامی (جناح به اصطلاح اصلاح طلب) و جریان‌های ملی مذهبی و امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی این نظریه را تبلیغ می کنند که ایران نیاز به «اسلام معتدل» دارد. معنای این نظریه آن است که حتا پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، شریعت باید در تعیین نقش و جایگاه زن در جامعه نقش قانونی و دولتی داشته باشد. این نظریه کاملاً در تضاد با خواست پایه ای مردم ایران مبنی بر «جدائی کامل دین از دولت» قرار دارد و نظریه ای است ارتجاعی و پوسیده که باید با استواری علیه آن مبارزه کرد. جدائی کامل دین از دولت، به این معنا نیست که توده های مردم نمی توانند بطور

یک جنبش زنان کمک نمی کند و بهیچوجه قادر نیست زنان را برای گسستن زنجیرهایشان بر انگیزد، بلکه بالعکس مانند باتلاقی نیرو و انرژی زنان آگاه را نیز می مکد و آنان را تبدیل به گردانندگان بنگاه های خیریه ملی و بین المللی می کند. یکی از اصول پایه ای این سازمان های غیر دولتی، «غیر سیاسی» بودن و «دخالت در سیاست نکردن» است. این نیز مزید بر علت شده و خیلی

شود، بیشتر از مردان طبقات متوسط الحال گرایشات انقلابی دارند و بیشتر از مردان این طبقه خواهان زیر و رو کردن نظم موجود هستند. بهمین دلیل محافظه کاریشان از مردان بسیار کمتر است و جسارتشان در مبارزه به مراتب بیشتر از مردان است.

مبارزه برای ریشه کن کردن مردسالاری و ستم جنسیتی، نیازمند جسارت و پیگیری و خشم توفنده توده هاست. چنین مبارزه ای را فقط با رجوع به محدوده افشار خاصی از طبقات میانی و تنها با مخاطب قرار دادن مسائل آنها نمی توان سازمان داد و به پیروزی دست یافت. آنچه که می تواند به جنبش زنان پویائی و نیرو و قدرت تهاجم به دژهای مردسالاری را بدهد، داشتن یک پلاتفرم سیاسی انقلابی برای جنبش زنان و گسترش آن در میان



زود سازمان های غیر دولتی زنان را تبدیل به سازمان هائی می کند که فرق زیادی با سازمان های خیریه ندارند.

مسئله ستم بر زن مسئله ای کاملاً سیاسی است و فقط با پلاتفرم های سیاسی و بر پا کردن تشکلات سیاسی زنان قابل حل است. هر چند بسیاری از سازمانهای غیر دولتی خدمات رفاهی و قانونی به زنان ارائه می دهند. اما مبارزه برای آزادی و برابری زنان یک مبارزه سیاسی است. تلاشهای خیر خواهانه و خیریه را نمی توان جایگزین مبارزه سیاسی کرد. سازمانهای خیریه مخصوص زنان را نیز نمی توان جایگزین تشکلات سیاسی زنان کرد. زنان پیشرو و رادیکال باید تلاش کنند روی توده های وسیع زنان تاثیر بگذارند. اما همیشه باید در مقابل این کشش و اغوا که خود را منطبق بر جریان متعارف و «جریان عمومی» کنند ایستادگی کنند. چرا که این کار نسخه ای برای مسخ کردن جنبش زنان و بی آزار کردن سیاستهای انقلابی است.

## ستم بر زن مسئله ای عمیقاً سیاسی است

برخی از زنان فمینیست اصرار می کنند که جنبش زنان را «غیر سیاسی» کنند. اما باید گفت که سیاست زدائی از یک مسئله اجتماعی حاد مانند مسئله ستم بر زن، خود بیان خط سیاسی معین است.

مسئله زن به همان اندازه سیاسی است که مسئله ملی، مسئله دهقانی و مسئله استثمار طبقه کارگر. مسئله زن، مسئله ای عمیقاً سیاسی و عمیقاً ایدئولوژیک است. ستم بر زن در کارکرد قدرت سیاسی طبقات استثمارگر نقش کلیدی دارد. لاجرم، مبارزه علیه آن در استراتژی انقلابی پرولتاریا برای نابود کردن نظام سرمایه داری و ساختن سوسیالیسم و بالاخره نابود کردن کلیه نظامات طبقاتی از چهره زمین، جایگاهی کلیدی

محروم جامعه (کارگران و دهقانان و تهیدستان شهری) و در میان زنان ملل تحت ستم ایران مانند کرد و ترک و بلوچ و عرب است. اگر جنبش زنان در محدوده پلاتفرم های غیر انقلابی، متد های مسالمت آمیز و مصالحه با دولتها، در انحصار زنان طبقات میانی بماند و نسبت به خیل عظیم توده های محروم بیگانه بماند، مطمئناً به درون گرداب تدابیر و طرحهای حکومتی و نهادهای بین المللی کشیده خواهد شد.

## سازمان های غیر دولتی بخشی از جنبش زنان نیستند

در میان زنان افشار میانی گرایش زیادی به متشکل شدن در «سازمان های غیر دولتی» و طرح مسئله زنان در چارچوب این سازمانها، وجود دارد. بسیاری از زنان روشنفکر که از فعالین جنبش زنان بوده اند، تبدیل به فعالین و گردانندگان سازمان های غیر دولتی شده اند. برخی این وضعیت را ناشی از تلاش برای یافتن یک راه امن و یا پوشش برای فعالیت ذکر می کنند. اما واقعیت این است که این روند فقط مختص ایران نیست. در بسیاری از کشورهای مشابه ایران (مانند فیلیپین، هند، بنگلادش و غیره) زنانی که سابقاً فعالین سیاسی و مبارز و انقلابی بودند و مبارزه علیه ستمدیدی زنان را نیز با افقی انقلابی پیش می بردند، به گردانندگان سازمان های غیر دولتی بدل شده اند. در واقع، این روند نتیجه رشد گرایشات مسالمت جو و مصالحه جو در میان این فعالین سیاسی و انقلابی سابق است. بطور کلی، این نوع فعالیت منطبق بر بینش و راه و روش زنان طبقات میانی است. آنان در رویارویی با رژیم محافظه کارند و گرایش به آن دارند که مبارزه بر سر مسئله زنان را در چارچوبه های قانونی پیش ببرند. چارچوبه سازمان های غیر دولتی نه تنها به رشد

## ستم بر زن یک ستم جنسیتی است اما راه ملش طبقاتی است

ستم بر زن، مربوط به زنان همه طبقات است، اعم از زن بورژوا یا کارگر. اما همه زنان منافع اجتماعی یکسانی ندارند. حتا به یک شکل و اندازه از ستم جنسی رنج نمی برند. میان زنان طبقات ملاک و سرمایه دار با زنان طبقات کارگر و دهقان و زحمتکش دریائی فاصله است. جایگاه طبقاتی هر یک از اینها بر دیدگاهشان از مسئله ستم بر زن و مفهوم رهائی و برابری و آزادی زنان، تاثیرات تعیین کننده دارد. به زنان طبقات حاکم از سوی مردان طبقات حاکم ستم می شود. اما این زنان همراه با مردان طبقه شان بر اکثریت مردم فرمانروائی می کنند و حاصل دسترنج مردم را می چایند و به جیب می زنند. بنابراین، زنان طبقات حاکم در حفظ نظام حاکم (که مردسالاری جزئی لاینفک آن است) بشدت ذینفعند. نه فقط مردان طبقات حاکم بلکه زنان این طبقات نیز در مقابل شورش زنان علیه نظام مردسالاری می ایستند. اگر زنان طبقات حاکم (مانند فائزه رفسنجانی و وکلای مجلس و غیره) صحبت از «آزادی زنان» می کنند برای آنست که اکثریت زنان را که به جان آمده اند آرام کنند و آنان را نسبت به حکومت امیدوار نمایند.

در صفوف طبقات خلقی (یعنی طبقاتی که با طبقات حاکم هیچ وجه اشتراکی ندارند) نیز تفاوتهای مهمی میان افشار مختلف زنان موجود است. میان زنان طبقات میانه (مانند زنان مرفه و صاحب مشاغل بالا و تحصیلکرده) با زنان طبقه کارگر و دهقان و تهیدستان شهری تفاوت طبقاتی موجود است. زنان طبقات زحمتکش (کارگر، دهقان و تهیدستان شهری) نه تنها بار گران ستم و استثمار، بلکه بار اصلی ستم بر زن را بر سر گرفته دارند. در همین جمهوری اسلامی هنگامیکه شلاق تعزیر رنگ پول می بیند به نرمی بر پشت زنان فرود می آید و سنگسار زنی با کمک پول به حبس ابد تبدیل می شود. موقعیت طبقاتی زنان متوسط الحال آنان را محافظه کار می کند. وقتی که زنان این قشر در صحنه جنبش زنان فعال می شوند گرایش به آن دارند که مبارزه برای آزادی و برابری زنان را محتاطانه و در چارچوب نظام موجود و بصورت یک کار فرهنگی درازمدت پیش ببرند. این نوع فعالیتهای ثمراتی دارند اما آزادی و برابری زنان تا صد سال دیگر هم از این طریق بدست نمی آید. مردسالاری و ستم بر زن، هشت پای قدرتمندی است که بازوانش را تا اعماق جامعه ما فرو برده است. این هشت پا را نمی توان با بینش طبقات میانی و با متدهای مبارزات مسالمت آمیز و آسته برو آسته بیا، و از طریق مصالحه جوئی با دولت و نظام حاکم، ریشه کن کرد.

در هر حال زنان افشار متوسط الحال نیز بشدت تحت ستم جنسیتی قرار دارند و به همین دلیل کاملاً امکان پذیر است که این قشر از زنان با افشار تحتانی و محروم جامعه در مبارزه برای آزادی زنان و برابری با هم متحد شوند. زنان افشار متوسط الحال بدلیل ستمی که بخاطر زن بودن به آنها می

یا قلم زدن یک قشر دست چین شده از روشنفکران بر سر آزادی زن در نشریات کنترل شده که مخاطبان محدودی دارند، اصلاحات نیست. گولزنک است. مسلماً یک جنبش انقلابی و سازش ناپذیر برای اصلاحات و خواسته‌های فرعی نیز مبارزه می‌کند. جنبش زنان باید از هر روزه برای گسترش آگاهی و سازمان دادن زنان در مبارزه علیه کل نظام ارتجاعی استفاده کند. اما هرگز نباید به بهانه «استفاده از هر فرصتی» اهداف و چشم انداز خود را تقلیل دهد و از سیاست اتکاء به مبارزه رزمنده توده‌های زنان چشم‌پوشد.

نگاهی به تجارب رهائی بخش زنان در مناطق آزاده شده پرو و نپال یکبار دیگر ثابت می‌کند که ستمدیدگان جهان (منجمله زنان) بدون آنکه قدرت سیاسی را بزور جنگ بدست آورند، آزاد نمی‌شوند؛ بدون به قدرت رسیدن طبقه پرولتاریا (تنها طبقه‌ای که در ستم بر زن هیچ نفعی ندارد) آزادی و برابری زنان حاصل نمی‌شود. این افق ما کمونیست‌هاست. اما این افق را بعنوان محور وحدت گرایش‌های متفاوت درون جنبش زنان طرح نمی‌کنیم. جنبش زنان می‌تواند در یک چارچوبه رزمنده و با مواضع روشن ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی، گرایش‌های مختلف درون جنبش زنان را متحد کند. جنبش کمونیستی و طبقه کارگر در بره افتادن جنبش قدرتمند و رزمنده زنان کاملاً ذینفع است. بر پائی چنین جنبشی، نیروی طبقه کارگر و دیگر زحمتکش‌ها را در عرصه سیاسی صد چندان می‌کند؛ زیرا مبارزه انقلابی علیه ستم بر زن چهار بند نظام ستم و استثمار و نظام سیاسی را به لرزه در می‌آورد. چنین جنبشی نه تنها به آگاهی و طغیانگری و توان نیمی از توده‌های مردم می‌افزاید، بلکه نیمه دیگر توده مردم یعنی مردان



را نیز از بند ایده‌های کهنه و پوسیده‌ها می‌کند و باعث می‌شود که آنان بتوانند با چشمانی باز و دیدی روشن برای نابود کردن جامعه کهن و بنای جامعه نوین بشری، مبارزه کنند. ■

#### توضیحات:

۱- اساس نظریات ما برای اولین بار در جزوه «پرولتاریای آگاه و مسئله زن» در سال ۱۳۶۶ منتشر شد.  
۲- مشخصاً رجوع کنید به نظریات نیره توحیدی در «فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرایی»

زنجیرها و موانع بسیارند و اشکال گوناگون دارند: از انقیاد خانواده و سنت و سلطه مرد تا قدرت سرکوبگر قانون و دولت؛ از حجاب اجباری و محدودیت فاشیستی در رفت و آمد تا سبیتی بنام سنگسار؛ از تجاوز به زنان زندانی بخاطر عقاید سیاسی شان گرفته تا هتک حرمت به زنان توسط گشتی‌ها و مزاحمان خیابانی، این وحشیگری سیستماتیک علیه زنان با پشتوانه قانون و مذهب و سنت به پیش می‌رود. کدامیک را می‌توانیم دست نخورده بگذاریم؟ هیچکدام کدام بخش از زنان طبقات خلقی از این وحشیگریها بر کنارند؟ هیچکدام! کجای این وحشیگری منظم نشان از «اصلاح پذیری» دارد و می‌توان با زبان خوش و مسالمت اصلاحش کرد؟ هیچ کجا. چاره چیست؟ شورش کردن علیه کلیت این وحشیگری سیستماتیک. برای این شورش باید آگاهی داد و تشکیلات ساخت. بدون هدف روشن، بدون یک حرکت نقشه مند، بدون بسیج و متشکل کردن زنان در هر کوی و برزن و مدرسه و دانشگاه و محل کار، نمی‌توان این غول را شکست داد. بدون شک این مبارزه سخت (و حتا خونین) خواهد بود، چرا که یک رژیم جنایتکار از این وحشیگری پاسداری می‌کند. در این مبارزه فقط زنان ذینفع نیستند؛ بلکه مردان طبقات تحت ستم و استثمار نیز در آن نفع دارند.

مبارزه زنان برای آزادی و برابری یک جبهه از نبرد علیه نظام طبقاتی حاکم است. این مبارزه بخش بسیار مهمی از پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین در ایران است. مبارزه بر علیه ستم جنسیتی نه تنها منافاتی با مبارزه طبقاتی ندارد بلکه تقویت کننده مبارزه طبقاتی است. همانطور که مبارزه علیه ستم ملی و دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقها، مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را تقویت می‌کند، مبارزه آزادی و برابری زنان نیز برای پیشبرد مبارزه طبقاتی ضروری و حیاتی است.

جنبش رهائی زنان فقط در نتیجه آگاه کردن و برانگیختن توده‌های زن به مبارزه سازش ناپذیر با رژیم حاکم و مبارزه علیه تمام موانع مردسالاری که در سنت و عادات و فرهنگ جامعه تعبیه شده است می‌تواند رشد کند. چنین جنبشی فقط با ضربه زدن به دشمنان و موانع می‌تواند منسجم شده و قدرتمند شود. موجودیت یک جنبش انقلابی زنان مستلزم آن است که با تمام دشمنان داخلی و خارجی مردم خط و خط کشی روشن و آشتی ناپذیر داشته باشد. موجودیت یک جنبش واقعی رهائی زنان مستلزم اتخاذ روشهای مبارزاتی رادیکال و اتکاء داشتن به پائینی‌ها (یعنی توده‌های زنان) و نه چشم داشتن به بالائی‌ها (طرح‌های دولتی و بین‌المللی) است.

مبارزه انقلابی بر خلاف مبارزه مسالمت جو و مصالحه جو، افق جنبش زنان را به این یا آن هدف فرعی (مانند اصلاح این یا آن بند از قوانین ارتجاعی دولت) محدود نمی‌کند، آنرا اسیر کار در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی یا چارچوبهای پذیرفته شده از سوی قدرتهای بین‌المللی، نمی‌کند. بدون یک مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی حتا به اصلاحات فرعی نیز نمی‌توان دست یافت. تعدیل چند جنبه مفتضح از قوانین مدنی و

دارد. برخی گرایش‌ها با طرح «غیر سیاسی بودن» جنبش زنان در واقع میخواهند مانع از آن شوند که مرزبندیهای سیاسی و ایدئولوژیک جنبش سیاسی در جنبش زنان مطرح شود و بر آن تاثیر بگذارد. برخی از این هراس دارند که چنین کاری مانع وحدت گرایش‌های مختلف درون جنبش زنان می‌شود. واقعیت چیست؟ چنین مرز تمایزاتی خواه ناخواه به اشکال مختلف وارد جنبش زنان شده و خواهد شد. بروز گرایش‌های مختلف در جنبش زنان فقط بدلیل تاثیرگذاری سازمانهای سیاسی در جنبش زنان نیست. بلکه اساساً بدلیل آن است که زنان نیز متعلق به طبقات گوناگونند و لاجرم به مسئله ستم بر زن و راه حل آن از پشت عینکهای متفاوت می‌نگرند. این مسئله به ظهور گرایش‌های سیاسی متفاوت در درون جنبش زنان پا می‌دهد. بهمین دلیل بسیاری از زنانی که در جنبش زنان درگیرند بالاخره با این یا آن گرایش درون جنبش سیاسی سمت گیری می‌کنند و یا اینکه خود آنرا شکل می‌دهند. این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خوبست. زنان، بخاطر مسئله ستم بر زن یک نیروی اجتماعی مشخصند اما در عین حال اعضاء طبقات اجتماعی متفاوتند. زنان باید به یک نیروی مهم و کیفی در جنبش سیاسی تبدیل شوند و بطور مشخص، زنان کمونیست باید تلاش کنند که صفوف جنبش کمونیستی از بالا تا پائین شاهد حضور وسیع و موثر زنان مبارزه و آگاه باشد.

همان نظامی که زنان را بخاطر زن بودن مورد تبعیض و ستم قرار می‌دهد، کارگران را استثمار می‌کند، به کردها و ترکها و بقیه ملل اقلیت ساکن ایران ستم و تبعیض ملی روا می‌دارد، دهقانان را از یک زندگی بخور و نمیر محروم می‌کند، آزادی بیان و نشر و اجتماعات را از مردم سلب می‌کند. جنبش زنان باید نسبت به همه بی‌عدالتی‌های موجود عکس العمل نشان دهد. جنبش زنان نمی‌تواند نسبت به جنایاتی که قدرتهای امپریالیستی علیه مردم کشورهای دیگر مرتکب می‌شوند، سکوت کند. جنبش زنان ایران نمیتواند تنها مشغول مسئله زنان در ایران باشد. و باید هدف پیوند و همبستگی با مبارزان زنان دیگر نقاط جهان را دنبال کند. ضدیت با کلیه این مظالم و همبستگی با مبارزاتی که مردم جهان علیه ستمگران خود می‌کنند، دید زنان را گسترش می‌بخشد و بنوبه خود موجب می‌شود که شورش علیه زنجیرهای انقیاد خویش را با استواری بیشتری پیش ببرند. و همه اینها یعنی دخالت در سیاست که لازمه رشد یک جنبش زنان واقعی و رهائی بخش است.

### برای چه مبارزه می‌کنیم، چگونه مبارزه می‌کنیم

مبارزه زنان برای آزادی و برابری یعنی از هم گسیختن زنجیرها! استراتژی و تاکتیکها و روشهای مبارزاتی ما باید به این هدف خدمت کند. کلیه موانعی که از عرض اندام و شرکت کامل و آزادانه زنان در همه وجوه زندگی اجتماعی بویژه شرکت در مبارزه انقلابی برای تغییر بنیادین جامعه جلوگیری می‌کنند، باید درهم شکسته شوند! این

## ویژه هشت مارس

## زن جهانگیر و فمینیسم

معروف است که کمونیستها با فمینیستها مخالفند. پس بهتر است دیدگاه خودمان را بر سر این مسئله روشن کنیم. واقعیت آنست که کمونیستها بخش بزرگی از فمینیستها را در زمره متحدین خود محسوب می کنند و از مبارزات آنان حمایت می کنند.

فمینیستها به لحاظ عقیدتی یک طیف همگون را تشکیل نمی دهند. ما در اینجا آن جریانات فمینیست را که ضد کمونیست هستند و بیشتر از آنکه علیه ستم بر زن مبارزه کنند علیه کمونیستها مبارزه می کنند، مد نظر نداریم. آن دسته از کسانی که خود را فمینیست می خوانند ولی وابسته به نهادهای بین المللی، قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی (منجمله جمهوری اسلامی) هستند را نیز مد نظر نداریم. در واقع یکی از مهمترین عوامل عدم تجانس میان فمینیستها، موضعگیری های متفاوت هر یک در قبال حاکمیت سیاسی در ایران و قدرتهای امپریالیستی است. ما کمونیستها به این مرز تمایز بیش از هر چیز دیگر اهمیت می دهیم. خط قرمزی میان دوست و دشمن هست که هرگز نباید آنرا مخدوش کرد.

در زیر سعی می کنیم نکاتی را جهت روشن کردن اختلافات میان ما کمونیستها با فمینیستهای مترقی (ضد ارتجاع ضد امپریالیست) طرح کنیم. ما عمیقاً به این حقیقت تاریخی اعتقاد داریم که هر ستمی به مقاومت پا می دهد؛ و از مقاومت در مقابل هر شکل ستمگری باید حمایت کرد. اما این نیز حقیقتی غیر قابل انکار است که ستمگری به اشکال گوناگون مقاومت پا می دهد و تمامی این اشکال لزوماً بر یک درک صحیح از سرچشمه آن ستمگری استوار نیستند. به اعتقاد ما تئوری هائی که جنبش فمینیستی بطور متعارف با آن شناخته می شود، از این دسته اند. این تئوری ها بجای آنکه به قلب مسئله بزنند، از آن دور می شوند. چگونه؟

## ریشه ها

با وجود آنکه فمینیستها به لحاظ عقیدتی یک طیف همگون را تشکیل نمی دهند اما اغلب آنها مخالف تئوری طبقاتی مارکسیسم در مورد مسئله زن و راه انقلابی حل این تضاد هستند. آنها معتقدند که مارکسیسم بدلیل آنکه تمایزات طبقاتی را به مثابه چارچوبه و منشاء ستم بر زن می داند، راه خطا میروند. در مقابل، تاکید دارند که سلطه جوئی مرد بر زن مجرد از تقسیم جامعه به طبقات بوجود آمده و دارای پویایی جدا از آن است.

در جامعه ما و در سراسر جهان، مناسبات نابرابر

این درست است که زنان جدا از اینکه به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند، به خاطر زن بودن تحت ستم قرار می گیرند؛ اما تاریخ تکامل اجتماعی و پایه های مردسالاری به وضوح نشان میدهد که ستم بر زن با ظهور مالکیت خصوصی بوجود آمده است. با رانده شدن عده ای از مردم به جایگاه فرودست در اقتصاد و قرار گرفتن عده قلیلی در جایگاه فرا دست جامعه، ستم بر زن نیز ظاهر شد و در خدمت این نظام اقتصادی و سیاسی طبقاتی قرار گرفت. قبل از ظهور تمایزات طبقاتی، بچه زائیدن تقسیم کار طبیعی میان زن و مرد بود و هر چند بذر نابرابریهای اولیه را در خود داشت؛ اما پس از ظهور مالکیت خصوصی و بوجود آمدن تمایزات طبقاتی، بالکل تبدیل به یک تقسیم کار ستمگرانه شد. پس از ظهور مالکیت خصوصی، انسان این فکر را اختراع کرد که زن از روز ازل یک موجود فرودست بوده است. از زمان پیدایش مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی، زن تحت ستم دوگانه قرار گرفت: ستم طبقاتی و ستم جنسیتی. موقعیت کلی زنان در جامعه توسط دو نوع ستمگری مرتبط بهم تعیین می شود: ستم طبقاتی، یا ستمگری مناسبات تولیدی سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری که اکثریت زنان را در انقیاد دارد؛ و ستم مرد بر زن. ستم مرد بر زن، توسط ستمگری طبقاتی معین و تقویت می شود و به ستمگری طبقاتی خدمت می کند.

## آزادی زنان در گرو سرنگونی جامعه طبقاتی است و سرنگونی جامعه طبقاتی بدون مبارزه برای آزادی زنان ناممکن است

بدلیل تحلیل صحیح طبقاتی از ریشه های ستم بر زن، ما کمونیستها معتقدیم که رهایی کامل زنان در گرو زیر و رو کردن کل نظم اجتماعی حاکم است؛ در گرو سرنگون کردن نظام طبقاتی مالکیت خصوصی است. و بالعکس، مبارزه علیه ستم بر زن، برای سرنگون کردن نظام سرمایه داری حیاتی است، مبارزه علیه ستم بر زن مبارزه ای عمیقاً سوسیالیستی و جزئی لاینفک و ضروری از پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری برای ساختن جامعه ای کمونیستی است. ما معتقدیم همه کوشندگان راه رهایی زنان باید به رابطه بنیادین نظام طبقاتی حاکم و موقعیت ستمدیدی زنان پی برده و آماده مبارزه برای سرنگونی دولتهای ارتجاعی حاکم و نظام های طبقاتی شوند. در غیر اینصورت حتی پیگیرترین مبارزین راه رهایی زن، مرتباً افق خود را محدود و محدودتر کرده و به درک رفرمیستی از رهایی زن می رسند؛ کم کم انتظارات خود را از مبارزه پائین آورده و آنرا محدود به چارچوبه های می کنند که در بهترین حالت به تخفیف ستم بر تعداد محدودی از زنان و یا بدست آوردن امکاناتی برای یک قشر از زنان، می انجامد.

برخی از گروه های فمینیست، بیشتر از دیگران به این حقیقت آگاهی دارند که نمیتوان مسئله ستم بر زن را جدا از موقعیت ستمدیدی اکثریت مردم و موجودیت نظامی که اکثریت را به موقعیت جهل

میان زن و مرد و سلطه جوئی مرد بر زن جنبه برجسته و بزرگی از مناسبات میان انسانها را تشکیل می دهد. این سلطه جوئی، حقیر شمردن و کم بهائی به زن در هر محیطی که زنان و مردان برای کاری جمع می شوند خود را تحمیل می کند و محدود به محیط خانواده و مناسبات میان مردان و زنان یک خانواده نیست. ما کمونیستها در فعالیت خود بطور روزمره با سدها و موانع موثری روبرو می شویم که مناسبات مردسالاری در راه پیشبرد فعالیتهای انقلابی ما ایجاد می کند. حتا در مناسبات میان زنان و مردان کمونیست نیز این سدها حضور دارند. مثلاً، آئوریتیه یک زن کمونیست بعنوان رهبر و نظر دهنده بسادگی از سوی مردانی که خود را کمونیست می دانند، پذیرفته نمی شود. سماجت لازم است. ورود هر زن به عرصه مبارزه انقلابی، بدون استثناء مستلزم طغیان مدام علیه مناسبات مردسالارانه درون خانواده و طایفه است. راه گشودن بر ابتکار عمل و آزاد کردن انرژی انقلابی هر زن کمونیست مستلزم شورش دائم علیه اشکال پیچیده و موزیانه مناسبات مردسالاری است. این مناسبات در هر گام و لحظه توسط مردی نمایندگی می شود. بهمین دلیل، خیلی راحت می توان نتیجه گرفت که ستم بر زن عمدتاً ربطی به مناسبات طبقاتی جامعه ندارد بلکه عمدتاً به تناسب قدرت میان جنس زن و مرد در جامعه بر میگردد. وقتی که زنان، انواع و اقسام نیروها (از مرتجعین و حزب اللهی تا مردان ضد جمهوری اسلامی) را رویاروی خود می بینند، خیلی راحت می توانند این نتیجه گیری را بکنند. زیرا می بینند که مرد طرفدار رژیم و مرد ضد این رژیم، مرد سرمایه دار و مرد کارگر، همه در یک چیز اشتراک دارند و آنهم در برتری جوئی بر زن و ستم بر زن است. این یک پایه مادی قدرتمند است برای اینکه ریشه های طبقاتی مسئله ستم بر زن پوشیده بماند. با این وصف، غیر طبقاتی دیدن مسئله ستم بر زن صحیح نیست. منطبق بر حقیقت ماجرا نیست. باید از سطح به عمق رفت و تبیین درستی از ریشه های این ستمگری و این تبعیض اجتماعی بدست داد. مناسبات ستمگرانه میان زن و مرد و بقیه تبعیضات و بی عدالتی های جامعه، یک آبشخور دارند و آنهم مناسبات اقتصادی - سیاسی حاکم بر جهان است. تمام ایده های پوسیده و ارتجاعی برای خدمت به این ساختار طبقاتی و برای بازتولید سلسله مراتب حاکم و محکوم، بوجود آمده اند. مناسبات میان انسانها در جوامع طبقاتی مملو از قدرت طلبی و ستمگری است؛ میان طبقات دارا و طبقات فقیر، میان پدر و فرزندان، میان شوهر با زن و بطور کل میان مرد با زن.



و فلاکت میراند، بررسی و حل کرد. مبارزه اینان برای آگاه کردن و سازماندهی مبارزه زنان، برای ما بسیار ارزشمند است و مورد علاقه و حمایت ماست. هر ضربه ای که بر زنجیرهای انقیاد زنان وارد آید کل نظام طبقاتی را تضعیف می کند.

## مسئله زن و کمونیستهای دروغین

رواج مناسبات بورژوائی و گاه نیمه فئودالی بسیاری از سازمانهای چپ در رابطه با مسئله زن، و جهل و عقب ماندگی اینان در مورد جایگاه مهم مبارزه علیه مردسالاری، عاملی در مخالفت عده ای از فمینیستها با نظریه کمونیستی است. زیرا تصور می کنند که سیاستها و عملکردهای این دسته از سازمان های چپ برخاسته از باور آنان به نظریه کمونیستی است. بنابراین لازم است چند نکته را به صراحت در اینجا روشن کنیم.

کمونیستهای انقلابی و کمونیسم از این واقعیت که مردسالاری بر شالوده تقسیم جامعه بشری به طبقات تحت استثمار و استثمارگر به ظهور رسید چنین نتیجه نمی گیرند که مبارزه علیه مردسالاری را باید به جایگاهی مابعد مبارزه علیه تمایزات طبقاتی راند؛ چنین نتیجه نمی گیرند که نباید بر ویژه

گیهای این شکل از ستم (یعنی ستم بر زن) انگشت گذاشت؛ چنین نتیجه نمی گیرند که نباید مبارزه مشخص علیه آن براه انداخت و قربانیانش را بر پایه این ستم مشخص به مبارزه برانگیخت؛ به این نتیجه نمی رسند که اگر کسی و یا سازمانی ادعای کمونیست بودن کرد دیگر بر زنان ستم روا نمی دارد و زنان نیازی به طغیان ندارند؛ به این نتیجه نمی رسند که مبارزه برای رهائی کامل زنان در جامعه سوسیالیستی تمام می شود. این نتیجه گیری ها هیچ ربطی به کمونیسم انقلابی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) ندارند. اینها نظریه های رویزیونیستی اند (کمونیستی در ظاهر ولی بورژوائی در باطن). این حرف کمونیستها نیست که: «اول باید خصلت اقتصادی جامعه عوض شود و بعد علیه این ستمگری مبارزه شود» یا اینکه «بعد از سوسیالیسم این مسئله خودبخود حل می شود» یا اینکه «با عوض شدن زیربنای اقتصادی روبنا هم عوض می شود و الان باید مبارزه را روی زیربنای اقتصادی متمرکز کرد» یا اینکه «مبارزه علیه مردسالاری در تضاد با پیشبرد مبارزه طبقاتی است». اینها نظریاتی رویزیونیستی هستند (یعنی در ظاهر کمونیستی اند اما در باطن بورژوائی اند). این نظریات توسط کمونیستها نقد و طرد شده اند. واقعیت آنست که مبارزه برای محو تمایزات طبقاتی (در زیربنای اقتصادی) اول از همه در عرصه روبنای سیاسی متمرکز می شود. زیرا بدون سرنگون کردن دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی، طبقه کارگر نمی تواند گامی در راه از بین بردن تمایزات

اقتصادی بردارد. هر نظریه ای جز این، رویزیونیستی و غیر انقلابی است. سرنگون کردن دولت و کسب قدرت سیاسی بدون شرکت توده هائی که به منافع خود آگاهند و از بینش وایدئولوژی طبقات حاکم بریده اند، ممکن نیست. نیمی از این توده ها، زنان هستند. بخش مهمی از آگاهی زنان مربوط به آن است که بفهمند بخاطر زن بودن به آنان ستم می شود و باید علیه آن طغیان کنند. در صورتی که توده ها علیه ستمگران خود بپا نخبزند، انقلابی صورت نمی گیرد و دولتی سرنگون نمی شود. مسئله بهمین سادگی است. پس مبارزات سیاسی انقلابی خلق در جبهه های گوناگون منجمله مبارزه زنان علیه انقیاد خود، برای راهگشائی در مبارزه طبقاتی حیاتی است.

رویزیونیستها برای درست جلوه دادن تئوری های خود مبنی بر اینکه مبارزه علیه ستم بر زن باید به بعد از مبارزه طبقاتی موکول شود، فقط بر نیمی از حقیقت انگشت میگذارند و میگویند «ستم بر زن با پیدایش جامعه طبقاتی بوجود آمد». اما نیم دیگر حقیقت (که به اندازه نیمه اول حیاتی و مهم است) اینست که ستم بر زن و وجود کل نظام مردسالاری یکی از پایه های نظام طبقاتی و مناسبات قدرت است و



بدون مبارزه علیه آن، تدارک پروسه انقلاب و سرانجام سرنگون کردن قدرت سیاسی طبقات استثمارگر و ریشه کن کردن کلیه تمایزات طبقاتی و اجتماعی و ایده های کهن امکان ناپذیر است. از این حقیقت که مردسالاری خود زاده نظام طبقاتی و از پایه های حیاتی آن است تنها می توان این نتیجه را گرفت که باید به شورش علیه مناسبات مردسالاری در هر شکل و اندازه ای که هست دامن زد، و پیگیرانه این مبارزه را به مبارزه علیه کل نظامی که سرچشمه این مناسبات ارتجاعی است تعمیم داد. شعار مرکزی جنبش کمونیستی بین المللی یعنی «زنجیرها را بگسلیم؛ خشم زنان را بمتابله نیروئی قدرتمند در راه انقلاب رها کنیم» فشرده این دیدگاه و استراتژی است.

کمونیستها مبارزه علیه ستم بر زن را یکی از جبهه های مشخص و مهم مبارزه انقلابی در جهان می دانند. پرولتاریای بین المللی مسئله ستم بر زن و مبارزه انقلابی علیه آنرا تبیین کرد و جنبش جهانی زنان را بطرز بیسابقه ای ارتقاء داد. پس از کسب قدرت سیاسی، چند صد میلیون انسان در شوروی و چین برای ده ها سال در مسیر ریشه کن کردن ستم بر زن به پیش رفته و به پیشرفتهای اعجاب آوری در این زمینه ناآل آمدند. این تجارب، میراث گرانبهای زنان مبارز جهان است. از این میراث باید آموخت و درسهایش را فراگیر کرد و همچنین به جمعبندی از ضعفهایش پرداخت تا سلاح خود را تیزتر کنیم. ■

به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م)

برخی از اقدامات فوری دولت انقلابی پرولتاریا در زمینه زنان عبارت خواهد بود از:

۱ - برچیدن تمامی نهادهای سرکوبگر انتظامی، ایدئولوژیک و فرهنگی دولتی که زنان را نشانه گرفته اند.

۲ - لغو حجاب اجباری؛ آزادی زنان در انتخاب پوشش؛ انتخاب شغل؛ سفر و تحصیل؛ ایجاد تشکلات ویژه زنان؛ انتشار مطبوعات ویژه زنان؛ حق شرکت در بالاترین مراجع قدرت سیاسی و در کلیه فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی.

۳ - لغو تمامی قوانین و مقررات مدنی و شرعی و عرفی ضد زن؛ لغو مجازات های ویژه زنان.

۴ - لغو سنگسار. مناسبات خارج از ازدواج جرم تلقی نخواهد شد.

۵ - مبارزه شدید و ایجاد جوی در جامعه که فعالیت خیابانی زنان و ایجاد زنان را بپذیرد و تشویق و رفت و آمد آزادانه زنان را بپذیرد و تشویق کند.

۶ - تحقق شعار «زمین به زنان؛ تامین حقوق برابر زنان در ارت و در تصاحب و اداره مایملک خانواده».

۷ - دستمزد، حقوق و مزایای برابر در مقابل کار برابر برای زنان و مردان.

۸ - تامین شرایط کاری سبکتر به هنگام عادت ماهانه و زایمان و دوران یائسگی برای زنان و تامین دوره های استراحت و مرخصی ویژه.....

۹ - تشویق و حمایت از اشکال کلکتیو کار خانگی به نفع زنان (نظیر مهد کودک ها، ناهارخوری ها.....).

۱۰ - زدودن محتوای مردسالارانه از دروس و منابع آموزشی، از برنامه های رسانه های گروهی و از زبان گفتاری و نوشتاری... که مضمون زن ستیزانه دارند....

۱۱ - از بین بردن فحشاء و ممنوعیت پورنوگرافی.

۱۲ - ممنوعیت سرکوب و تبعیض علیه همجنس گرایان.

۱۳ - آزادی سقط جنین، حق کنترل زنان بر بدن خویش و تولید مثل.

۱۴ - پیشبرد سیاست تنظیم خانواده در خدمت رهائی زنان.

۱۵ - تدوین قانون نوین ازدواج و طلاق بر پایه منافع زنان و فرزندان؛ شامل نکات زیر:

- ممنوعیت ازدواج های مبتنی بر زور و اجبار.  
- ممنوعیت شیر بهاء، مهریه، جهیزیه و امثالهم؛ و در مقابل، تامین ضمانت های اجتماعی برای زنان.

- ازدواج بر مبنای انتخاب آزادانه طرفین برای زنان و مردانی که به سن ۸۱ سالگی رسیده اند؛ ثبت راحت و بدون تاخیر ازدواج با حضور طرفین در دفاتر ویژه دولتی؛ با خواست کسانی که خواهان زندگی مشترک بدون ثبت رسمی هستند مخالفتی صورت نمی گیرد و حقوق مربوط به خانواده در مورد آنان و فرزندانشان برسمیت شناخته می شود.

- ممنوعیت مداخله طرف سوم در امر ازدواج؛ ممنوعیت مداخله در امر ازدواج مجدد بیوه ها.

- ممنوعیت چندهمسری و صیغه؛ ممنوعیت ازدواج کودکان.

- ممنوعیت ضرب و شتم زنان؛ ممنوعیت تجاوز شوهر به زن.....

- ایجاد تسهیلات ویژه در امر طلاق برای زنان؛ شوهر، در صورتی که زن نخواهد، در دوران بارداری و تا یک سال بعد از تولد بچه حق تقاضای طلاق ندارد؛ در صورت طلاق، تامین کل یا بخشی از هزینه ضروری معاش و تحصیل فرزند به عهده پدر است؛ به رسمیت شناختن حق سرپرستی فرزند توسط مادر پس از طلاق.

- به رسمیت شناختن حقوق برابر برای کودکانی که خارج از ازدواج رسمی متولد شده اند.

ویژه هشت مارس

# زنان در انقلاب نپال و ایران

## نپال



متن زیر گزیده ای از مقاله "شرکت زنان در جنگ خلق در نپال"، نوشته رفیق "پارواتی" از رهبران جنبش زنان نپال است که در نشریه "کارگر" (ارگان حزب کمونیست نپال - مائوئیست) شماره ۴ سال ۱۳۷۹ درج شده است. در این مقاله، تاثیرات ۵ سال جنگ انقلابی بر زندگی زنان در کشوری که عمیقاً گرفتار مناسبات کهنه نیمه فئودالی و فرهنگ و سنن پدرسالاری است، به شکل زنده و مشخص تصویر شده است. زنان و مردان انقلابی ایران باید بطور حتم تجربه رهائی بخش زنان نپال را مطالعه و بررسی کنند. به جرات می توان گفت که زنان در هیچ نقطه جهان، به اندازه زنان نپال به آزادی و برابری دست نیافته اند. ما در این تجربه با نقشی که حزب پیشاهنگ کمونیست می تواند و باید در راهگشایی برای رشد جنبش رهائی بخش زنان بازی کند روبرو می شویم. وجود یک رهبری کمونیستی که هم بتواند جوانب و جلوه های گوناگون ستم بر زنان را تشخیص دهد، ریشه هایش را بیابد و علیه آن مستمرا مبارزه را پیش ببرد، هم این کار را بر بستر یک دورنما و برنامه کمونیستی و در خدمت دستیابی به آن انجام دهد، نقش مهمی در رشد و گسترش جهش وار جنبش رهائی بخش زنان بازی می کند. به خاطر وجود چنین رهبری ای است که هر روز تعداد فزاینده ای از زنان طبقات زحمتکش و تحتانی جامعه به جنگ خلق و حزب می پیوندند و ستون های مبارزه علیه ستم جنسیتی و ستم طبقاتی را می سازند. در عین حال، تجربه نپال نشان می دهد که ورود زنان به درون حزب و نقش فعال آنان در پیشبرد مبارزه طبقاتی منجمله در جنگ خلق که عالیترین شکل مبارزه طبقاتی است، بر دیدگاه و نحوه برخورد حزب پیشاهنگ به مسئله زن تاثیر گذاشته و همانطور که رفیق پراچاندا صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جمع بندی می کند، باعث شده که برای نخستین بار در تاریخ حزب، بطور جدی به این مسئله پرداخته شود و برای درک عمیق آن تلاش شود. بدین ترتیب بپاییزی جنبش زنان به نوبه خود، دیدگاه و نگرش و خط حزب را از گرایشات غیر کمونیستی پاک کرده و آنرا نوسازی کرده است.

## نقش جنگ خلق در متمدن کردن زنان

### نوشته: پارواتی

فقط بعد از اینکه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را آغاز کرد، جریان جذب و بسیج زنان تحتانی و عمدتاً زنان روستا به راه افتاد. امروز، زنان به رزمندگان حرفه ای جنگ چریکی تبدیل شده اند. سلاح های سنتی نظیر سنگ و چماق و دشنه که در جنبش های قبلی توسط زنان علیه دشمن به کار گرفته می شد، جای خود را به تیانچه و تفنگ و باروت داده است. قبلاً به زنان به عنوان نیروی صرفاً کمکی یا نیروی ذخیره جنبشهای سیاسی نگاه می شد؛ اما امروز آنان به رهبران فرماندهان رسته های چریکی متشکل از زن و مرد تبدیل شده اند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با درک موقعیت ستمدیدگی مضاعف زنان، به درستی آنان را کانون توجه قرار داد تا انرژی سرکوب شده مضاعف خویش را جهت حمله به نظامی که مسؤل شرایط بیمارگونه حاکم بر آنان است، رها سازند. بر مبنای سیاست تعیین شده، در هر رسته چریکی باید حداقل دو چریک زن عضو باشند. (هر رسته شامل ۹ تا ۱۱ عضو است)

چریکهای زن، در شبخون ها شرکت می جویند و روزها به کار تبلیغی و تولیدی می پردازند. در شرایطی که لازم بوده، رسته های چریکی منحصر به زنان تشکیل شده است؛ اما این بیشتر استثناء است تا قاعده. در اینجا خوبست به واقعه ای که در منطقه "رولپا" رخ داد اشاره کنیم. در آنجا یک رسته چریکی منحصر به زنان، مسئولیت اعدام یک فئودال مستبد که نامش به خاطر استثمار جنسی زنان نیز بر سر زبانها بود را بعهده گرفت. زنان در هر سطح روستا، منطقه و بخش، توسط تشکیلات توده ای زنان بسیج شده اند. در مناطق انقلابی قدرتمند، دادگاه های خلق تشکیل شده که در کنار مسائل دیگر، به موارد استثمار زنان نیز رسیدگی می کند. در این موارد، کمیته دفاع روستا، تشکیلات توده ای زنان و مردم بطور هماهنگ نقش بازی می کنند. از طریق این محاکم، زمینهای غصب شده بیوه گان یا زنان تنها به آنان باز گردانده شده است. از طریق این محاکم، بسیاری از شوهران خطاکار که مست می کردند و همسر خود را کتک می زدند، یا مناسبات چندهمسری برقرار کرده بودند، زنان را مورد استثمار جنسی قرار می دادند، به اشکال گوناگون مجازات شده اند. یک نمونه جالب را در بخش "پاروات" می بینیم. یک معلم مدرسه که زنان را به لحاظ جنسی

شده اند) و یا این زنان در خارج از روستا بدام مشقت خانه هائی می افتادند که در آنجا دستمزد نازل و آزار جنسی در انتظارشان بود. اینک برای زنانی که بلند پروازند و زندگی در محیط بسته روستا را بر نمی تابند، جنگ خلق فرصت فعالیت برابر دوشادوش مردان را فراهم کرده تا موقعیت خود را از نظر فکری و جسمی بهبود بخشند.

جنگ خلق یک زندگی متفاوت شرافتمندانه را در برابر بسیاری از زنان که توسط جامعه یا شوهر طرد شده، یا دخترانی که پس از تجاوز توسط افراد فریبکار به حال خود رها شده اند و کسی حاضر نیست با آنان ازدواج کند، قرار داده است. این زنان توانائی های گوناگون خود را در خدمت جنگ خلق قرار می دهند. برای آنان مرگ قهرمانانه در جریان جنگ خلق دلپذیر تر از مرگ روزمره ای است که توسط جامعه به آنان تحمیل می شود.

جنگ خلق به تثبیت معیارهای پیشرو در زندگی مردم یاری رسانده است. امروز نسل جوان فعالین زن، از نظام ازدواج از قبل تعیین شده سنتی سرباز می زنند و بیش از پیش از ازدواج بر پایه عشق که از زمینه ایدئولوژیک مشترک برخوردار است پیروی می کنند. آنان دیگر نقش ماشین جوجه کشی برای آوردن فرزندان پسر را بازی نمی کنند. بلکه شمار فرزندان را به حداقل می رسانند تا بتوانند به فعالیت انقلابی خود ادامه دهند. مردان نیز با علاقه و همکاری بیشتری در انجام امور زندگی خانوادگی شرکت می کنند.

جنگ خلق پیگیرانه فعالیت عوامفریبانه "سازمانهای غیر حکومتی" داخلی و بین المللی (معروف به ان جی او) را که تحت عنوان سازماندهی زنان در نپال به ساختن معابد و اشاعه مذهب مشغولند، افشا کرده و بی اعتبارشان ساخته است. نپال، کشوری رنگارنگ است و جنگ خلق به طرق گوناگون بر زنان ملیتهای مختلف از هندو - آریائی گرفته تا تبتی - برمه ای و سایرین تاثیر گذاشته است. جنگ خلق به زنان هندو - آریائی کمک کرده تا از زندگی پر فید و بند فئودالی که توسط دین خلوص گرایانه هندو اعمال می شود گسست کنند و انرژی سرکوب شده خود را رها سازند. جنگ خلق به زندگی زنان تبتی - برمه ای و سایرینی که از آزادی نسبی برخوردارند و حق تصمیم گیری بیشتری دارند، مفهوم بخشیده است و اینکار را با نهادن وظایف سترگ در برابر آنان انجام داده است. جنگ خلق نه فقط حلقه های ستم طبقاتی و جنسیتی را از هم گسسته بلکه ستم ملی وارد بر این زنان را نیز زیر ضرب برده است. جنگ خلق به طور خاص بر زنان در جامعه کاستی که از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جنسی تحت استثمار قرار دارند تاثیر گذاشته و نفرتشان را علیه دولت برانگیخته است.

### نقش مذب انقلابی در بسیج زنان

به یک مفهوم کلی، فئودالیسم تضاد عمده ای است که در نپال پیشروی زنان قرار گرفته است. یک نتیجه آن، وجود بقایای ارزشهای فئودالی است که حتی در ساختار تشکیلاتی حزب مشاهده می شود. بنابراین زنان باید در دو جبهه بجنگند: علیه

امروز با آغاز جنگ خلق بسیاری از زنان به همراه همسرانشان خانه را ترک گفته، به جنبش پیوسته اند و نگهداری فرزندان خود را به دیگران سپرده اند. زنانی نیز که تصمیم گرفتند در خانه بمانند از نظر اقتصادی مستقل تر شده و به خاطر فشار شرایط، تلاشهای آگاهگرانه حزب و کل فضای سیاسی که توسط جنگ خلق ایجاد شده، سیاسی تر شده اند.

عدم حضور مردان و همزمان اقدامات سرکوبگرانه پلیس باعث همکاری بیشتر در بین زنان شده است. بر پایه همین مسئله، حزب کارزارهایی را برای ایجاد یک سیستم بازار محلی و کار جمعی سازمان داده است. این سیستم را "پارما" می نامند. که از شیوه سنتی کار و همیاری متقابل در مزارع خانواده های مختلف اتخاذ شده است. اینک این سیستم در سطح گسترده تر برای ساختن جاده های جدید و ترمیم جاده های قدیمی، درست کردن منابع آب روستا، جمع آوری سوخت و کود و درست کردن استراحتگاههای عمومی جدید و غیره بکار گرفته می شود. ...

کشت جمعی مشخصا به آن زنان تنهائی کمک می کند که شوهرشان به جنگ خلق پیوسته یا برای یافتن کار به مراکز شهری دوردست رفته است. در برخی نقاط حتی برای جلب خانواده هائی تلاش می شود که مردانشان در خدمت ارتش یا پلیس ارتجاعی قرار دارند.

بعد از به راه افتادن محاکمات خلق، زنان در خانه و بیرون خانه احساس امنیت بیشتری می کنند. زیرا شوهران خطاکار و مردان مهاجم توسط این دادگاهها محکوم و مجازات می شوند. بعلاوه زنان بیش از پیش به حقوق قانونی خود آگاه شده و دولت ستمگر را زیر نظر دارند. از طرف دیگر، تجاوز و آزار مداوم از سوی نیروهای پلیس و حمایت دولت از اوباش و تجاوز گران خصلت طبقاتی و جانبداری دولت در زمینه جنسیتی را بر ملا کرده است. این امر آگاهی سیاسی توده ها را بالا برده است.

در آغاز زنانی که قربانی تجاوز شده بودند، شرمسار بوده، خود را مقصر می دانستند. اما امروز که تجاوز و قتل توسط دولت به یک امر نهادی تبدیل شده است، آن احساس اولیه شرم به نفرت طبقاتی و قیام علیه دستگاه دولتی تبدیل شده است. از یکطرف، آزار لجام گسیخته جنسی توسط پلیس حتی باعث دور شدن زنان طبقات حاکمه از دولت موجود شده است؛ و از طرف دیگر، این اعمال باعث شده که همکاری توده های ستمدیده علیه دولت تقویت شود.

جنگ خلق یک زندگی انقلابی متفاوت را به زنان و مردان جوان و پر شور عرضه کرده است. زنان بویژه در نواحی روستائی گرفتار تولید مثل پیاپی بودند. ازدواجهای از پیش ترتیب داده شده در سنین پائین، راه فراری برای آنان از این دور باطل زندگی باقی نمی گذاشت. برای اغلب زنانی که خیال خروج از روستا را در سر می پروراندند، دام فحشا و قاچاق شدن به هند گسترده بود. (برآورد شده که حدود ۱۵۰ هزار نفر زن نپالی به شهرهای هند قاچاق

استثمار می کرد و همزمان به آنان قول شوهر پیدا کردن می داد، به دادگاه خلق فراخوانده شد. او را مجبور به "کلاغ پر" کردند یعنی برای چند دقیقه دستش را روی گوشه پایش بگذارد، بنشیند و پا شود و به خاطر جرائمی که مرتکب شده عذرخواهی کند. سپس به او در مورد مجازات شدیدتر در صورت تکرار چنین اعمالی هشدار دادند و رهایش کردند.

از آنجا که زنان به لحاظ فرهنگی، کار با افراد خانواده را بلدند، فعالین زن موثرتر از مردان توان بسیج توده ها در مناطق جدید را دارند و خانواده ها راحت تر آنان را می پذیرند. این امر، کار کادرهای مرد در تماس گرفتن با خانواده ها در مناطق جدید را هم تسهیل کرده است. عموماً مشاهده شده که هر جا زنان محلی بسیج شده اند، مناطق پایدارتری برای تداوم جنبش ایجاد شده است. بعلاوه به خاطر نقش چندگانه زنان در بیرون و درون خانه، آنان می توانند پوشش خوبی برای بسیاری از فعالیتهای تدارکاتی و جمع آوری اطلاعات توسط کادرهای حزب یا چریکها فراهم کنند.

در نگاه به تعهد مستحکم زنان به جنگ خلق در می یابیم که اگرچه غالباً زمان می برد تا یک زن تصمیمش را بگیرد و به جنبش بپیوندد، اما وقتی که پیوست بسیار متعهدتر از کادرهای مرد عمل می کند. موارد به مراتب کمتری از تسلیم یا فرار از صحنه نبرد، از جانب زنان بروز کرده است. بعلاوه آنان در زمینه مخفیکاری و حفظ اسرار حزب، قابل اتکاء تر بوده اند. زنان نسبت به مردان، پایداری و حوصله بیشتری از خود نشان داده اند (اگرچه به لحاظ دانش تئوریک از مردان عقبتر هستند). علت همه اینها می تواند این باشد که زنان نسبت به مردان از این جنبش بیشتر بهره می برند. یعنی مسئله برای آنان فقط خلاصی از ستم طبقاتی نیست بلکه رها شدن از ستم جنسیتی نیز هست. گسستن زنجیرهای مضاعف، بالاخره توان و قدرت اراده بیشتری می طلبد!

جنگ خلق به طرق گوناگون بر زنان تاثیر گذاشته است. پیش از هر چیز جنگ خلق باعث تاثیرات اساسی در زندگی خانوادگی فعالین حزب شده است. قبل از اینکه حزب جنگ خلق را آغاز کند تضادهای بسیاری از لحاظ تئوریک و عملی در ارتباط با مسائل جنسیتی درون خانواده ها و در زندگی اجتماعی وجود داشت. برای مثال مردم فرزندان پسر را ترجیح می دادند، ازدواج های از پیش ترتیب داده شده در مورد دختران رواج داشت، چند همسری از طرف مردان به اجرا گذاشته می شد و همزمان در مورد زنان تک همسری با حدت و شدت اعمال می شد. آداب فرهنگی فئودالی نظیر روزه زنان در دوره پیش از ازدواج به عمل در می آمد، زنان را در دوران عادت ماهانه نجس بحساب می آوردند و همینطور افراد کاست تحتانی نجس محسوب می شدند. زنان بعنوان بخشی از مایملک خصوصی به فعالیتهای درون خانه بند بودند در حالیکه مردان در حیات سیاسی و امثالهم نقش فعال بازی می کردند. اما

همه روشن شد که در جنگ خلق و انقلاب تمام و کمالی که جریان دارد، می توان پایه مادی تولید چنین برخوردهائی را محدود کرد؛ و با گذشت زمان و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک می توان بر آنها بطور کامل غلبه کرد.

حزب در دسته های چریکی به مسائل ویژه بهداشتی و درمانی زنان توجه می کند. اغلب رفقای مرد به این جور مشکلات توجهی ندارند و به حل مسائلی نظیر درد زنان به هنگام عادت ماهانه، یا نظافت و ضرورت رعایت بهداشت ضروری برای پرهیز از بیماریهای زنانه فکر نمی کنند. زنان نیز غالباً از طرح آشکار این مسائل در جمعی که مردان حضور دارند، اجتناب می ورزند. حزب ضرورت مبارزه با این بی توجهی و این نوع برخورد را دریافته و این بحث را به میان رفقای زن و مرد برده است.

اینک زمانی که در میتینگهای بزرگ حزب توسط دشمن شناسائی شده اند، و دانش آموزان فعال در مبارزات علنی توده ای، به جنگ خلق پیوسته اند. نگاه آنها به زندگی، کاملاً با دیدگاه مادرانشان فرق می کند. زنان، پیگیرترین و پایدارترین رزمندگان جنگ خلق هستند. آنها با امیدواری انقلابی و فداکاری تکان دهنده در نبردها شرکت می جویند. هیچیک از آنها تاکنون صفوف جنگ خلق را ترک نکرده است. برای مثال، در یکی از درگیریها، ۳۰۰ کماندو در تعقیب چریکها بودند. در دسته ۱۵ نفری چریکی، دو دختر هم بودند که تازه به جنگ خلق پیوسته بودند. در بحبوحه تلاش دسته چریکی برای شکستن حلقه محاصره و دور شدن از خطر، یکی از افراد قدیمی گفت که دیگر قادر به حرکت نیست و آماده مرگ است؛ او امید به نجات را از دست داده بود. دو دختر جوان پیشقدم شدند و گفتند که وی را حمل خواهند کرد؛ به رفیق خود امید بخشیدند و بالاخره توانستند حلقه محاصره را بشکنند. در جریان همین مبارزات است که فرماندهان زن، جایگاه خویش را در دسته های چریکی تثبیت می کنند و افکار کهنه که ریشه در قرنهای حاکمیت مردسالاری دارد را کنار می زنند. ■

## زنان در انقلاب پرو

نوشته کارول آندرناس، استاد جامعه شناسی در دانشگاه کلورادوی شمالی (۱)

از سلسله گفتارهای رادیویی "صدای سربداران" (۱۳۷۰-۱۳۶۸) طی تحقیقاتی که درباره سازمانهای زنان موجود در میان تهیدستان پرو انجام دادم، دریافتم که سازمان سندرو لومینوزو (مطبوعات حزب کمونیست پرو را به نام سندرو لومینوزو یا راه درخشان می خوانند) از همان ابتدای فعالیت زنان را بیش از مردان بصفوف خود جذب نموده است. در واقع مشهورترین فرماندهان نظامی آن زنان جوانی نظیر آدیت لاگوس<sup>۲</sup> بوده اند - کسی که خطابه هایش الهامبخش دهقانان در سراسر کوههای جنوب میانه بود و تشییع جنازه اش در شهر کوهستانی آیاکوچو به اجتماعی ۳۰ هزار نفری بدل گشت.

کنندگان آرامش در خدمت حفظ وضع موجود استفاده کنند؛ حال آنکه نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست زنان را آبدیده می سازند تا بطور قهرآمیز به نظامی که مسئول استثمار مضاعف آنان است ضربه بزنند.

پس بگذارید شعار "زنان زحمتکش همه کشورها متحد شوید. شما چیزی جز زنجیرهای مضاعف تان برای از دست دادن ندارید!" را سر دهیم.

### زنان نپال

از حقیقت دوره دوم، شماره ۲۹، اسفند ۱۳۷۷

در گذشته، رژیم ارتجاعی اهمیتی برای زنان قائل نبود و باور نمی کرد که می توانند نقش چشمگیری در جنگ خلق بازی کنند. اما حالا خطر را احساس کرده و به زنان هیچ رحمی نمی کند. اکثر این زنان شورشگر به کاست های تحتانی تعلق دارند. تا به حال ۹ تشکل زنان، تحت رهبری حزب برای مبارزه علیه ستمی که بر زنان می رود، متحد شده اند. یکی از مطالبات آنها، حق مالکیت برابر زن و مرد است. شرکت زنان در جنگ خلق، شگفت انگیز است. حتی زمانی که به لحاظ خانوادگی به احزاب حکومتی وابسته اند، شورش کرده و به انقلاب می پیوندند. ...

در تبدیل بسیج توده ای به توانایی نظامی نیز مسئله زنان اهمیت بسیار دارد. زنان دیگر منتظر نمی شوند که گروه های چریکی بیابند و اسلحه را از دست پلیسها بریابند. آنها زمانی که احساس می کنند تعدادشان کافی است، خودشان تفنگ را از دست افراد پلیس بیرون می کشند. ...

مناسبات میان فرماندهان زن و رفقای مرد در دسته چریکی، و نیز مناسبات میان رفقای زن با یکدیگر، یک مسئله قابل توجه است. مردان از فرماندهان زن عموماً تبعیت می کنند؛ اما مواردی هم پیش آمده که زنان را جدی نمی گیرند. رفقای مرد گرایش دارند که این مناسبات را رو به راه تصویر کنند و می گویند از اینکه تحت رهبری یک زن قرار دارند احساس حقارت نمی کنند. اما در بیشتر موارد واقعیت اینست که آنها به تصمیم حزب گردن گذاشته اند و رهبری زنان به آنان تحمیل شده است! به همین خاطر، اعمال آتورپته فرماندهان زن کار آسانی نیست؛ سماجت می طلبد. در این زمینه مبارزه ایدئولوژیک با رفقای مرد لازم است. از طرف دیگر، در ابتدای تشکیل دسته های چریکی، نوعی درگیری و عدم تحمل یکدیگر و رقابت در بین برخی زنان به چشم می خورد؛ و عده ای از آنها با رفقای مرد، مناسبات دوستانه تر داشتند تا با زنان. ریشه مسئله این بود که در جامعه کهن، زنان از حق برابر در مالکیت محروم بودند و به همین دلیل مجبور بودند از طریق مردان به حقوق خود دست یابند. آنچه در جامعه به شکل رقابت بین عروس و مادر شوهر و خواهر شوهر و امثالهم می بینیم، از اینجا بلند می شود. ردپای همین روابط به درون واحدهای چریکی نیز راه یافته بود. طی مبارزات دوستانه درونی برای

تمایزات طبقاتی و علیه تبعیضات جنسیتی. این امر خاصه زمانی در برابر زنان و تشکیلات حزب قد علم می کند که رهبری زنان در کمیته های مختلف و واحدهای چریکی به علت تعصبات فئودالی به سادگی مورد قبول قرار نمی گیرد. اینجاست که سیاست حزب کمونیست نپال (مائوئیست) مبنی بر تشویق شرکت زنان در جنگ خلق در تمامی سطوح اهمیت می یابد. از طرف دیگر، نفوذ فزاینده امپریالیسم در نواحی شهری با خود خطر کشنده شدن زنان به سوی تأثیرات سکتاریستی فمینیستی را در بر دارد. این بویژه در مورد زنان تحصیلکرده ای صدق می کند که با شورش علیه سلطه فئودالی خانواده، به جنبش پیوسته اند. آنان به علت زمینه طبقاتی خود، ممکنست بیشتر نسبت به موضوعات جنسیتی حساس باشند تا موضوعات طبقاتی. اگر به این مسئله توجه و برخورد نشود، می تواند به رفرمیسم یا انحراف راست در درون حزب بیانجامد. بنابراین حزب باید از طریق رهبری عنصر طبقاتی در جنبش زنان با این خطر مقابله کند. این امر فقط در صورتی حاصل می شود که حزب واقعا از مشی توده ای که صدر مائو مدافع آن بود پیروی کند. یعنی عمیقاً در میان توده های تحتانی ریشه بداند و همزمان وحدت خود را با دیگر نیروهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی حفظ کند. با وجود این باید مراقب بود که موضوعات جنسیتی تحت عنوان اهمیت بکار بست خط طبقاتی، به حاشیه رانده نشود و به تعویق نیفتد. چرا که اینکار می تواند به گرایش سکتاریسم "چپ" در حزب بیانجامد. یعنی باید با هر دو این گرایش افراطی از طریق بردن آگاهی طبقاتی در بین زنان تحصیلکرده، و از طریق حساس تر کردن زنان فقیر (و خاصه مردان فقیر) نسبت به ستم جنسیتی مقابله شود. ...

### نتیجه گیری

جنگ، خاصه جنگ طبقاتی، آموزگار بزرگ توده هاست. بدین معنی که خصلت طبقاتی دولت را افشاء می کند. جنگ بطور مشخص، خصلت پدرسالارانه دولت فئودال - بورژوا را برای زنان افشاء می کند. این بویژه در نپال صدق می کند که زنان بخاطر قد علم کردن در برابر ساختار طبقاتی و ساختار پدرسالارانه دولت موجود، با مجازات سه گانه شکنجه و تجاوز و مرگ روبرویند.

از آنجا که زنان از مناسبات اقتصادی فئودالی، از فرهنگ عقب مانده و ستمگرانه فئودالی (و از فرهنگ منحن امپریالیستی در مناطق شهری) و دولت پدرسالار رنج می برند، نیروی قابل اتکائی در انقلاب دمکراتیک نوین که انقلابی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است می باشند. زنان همچنین قابل اتکاء ترین نیرو برای به جلو راندن انقلاب دمکراتیک نوین بسوی کمونیسم هستند زیرا رهائی کامل آنان فقط می تواند با محو مالکیت خصوصی تحقق یابد؛ و محو مالکیت خصوصی نیز فقط در کمونیسم میسر است.

مسئله زن به مسئله مهمی برای همه طبقات تبدیل شده است. در جنگ طبقاتی کنونی، امپریالیستها می کوشند از زنان بعنوان برقرار

از "لوسیا" پرسیدم: چرا جنبشی که برای هوادارانش مخاطرات بسیار در بردارد، مشتاقترین پشتیبانان خود را از میان زنان جسته است؟ ...

"ادیت لاگوس" نخستین فرمانده نظامی در آیاکوچو بود. او پیش از آنکه در سن ۱۹ سالگی توسط ارتش بقتل رسد بارها از زندان گریخت. "لائورا زامبرانو پادی" یا - معلم سابق و مشهور به "مه چه" - که خبر دستگیری را با آب و تاب در سال ۱۹۸۴ اعلام کردند، متهم شد که رهبر عملیات نظامی "راه درخشان" در شهر "لیما" بوده است. "برندا پرز زامورا" از سوی یک منبع بعنوان نایب فرمانده تشکیلات تا اواخر سال ۱۹۸۸ شناسائی شد. "ماریا پارادو" فردی است که گفته میشود رهبری عملیات حمله به زندان آیاکوچو و آزاد ساختن صدها زندانی را بعهده داشته است. "مارینا لوابزا"، "سونیا روزاس"، "ویولتا کیسیه"، "هایدی کاسرس"، "فیلیپینا پالومینا"، "هرملیندا اسکوبار"، "اما فریدا"، "پاتریسیا زوریلا"، "کارلا کارلوتا کوتی" و "کلمنتینا بروکال" جزء ده ها زنی هستند که اغلب مطبوعات از آنها بعنوان رهبران "بیرحم و بدنهاد" چریک نام میبرند.

جذب سندرو برای زنان فقط در چارچوب فروپاشی جامعه سنتی پرو طی ۳۰ ساله اخیر - خاصه در مناطق کوهستانی - قابل درک است. شمار زیادی از مردان به اردوی کار در کارخانجات، معادن و تعاونی های کشاورزی که جهت گیری صادراتی دارند پیوستند و زنان را رها ساختند تا بتنهائی بیشتر بار دفاع از اراضی زیر کشت جمعی و اصالت فرهنگی حیات روستائی را بدوش کشند. حتی آندسته از زنان و کودکانی که وارد اقتصاد پولی شدند نیز بنحو قابل توجهی از دستیابی به طرق رایج فعالیت سیاسی و مبارزه اعتراضی محروم ماندند.

چپ قانونی و مرد سالار پرو بطرز فلاکت باری در جذب اکثریت زنان که موقعیتی "به حاشیه رانده شده" و محروم داشتند شکست خورد. در واقع، ناتوانی آشکار چپ در مقابله با فساد و پارتی بازی در ادارات - خصوصا در سطح شهرداریها - باعث شد که عدم اطمینان زنان نسبت به کلیه نمادهای سیاسی مردانه تقویت شود. رهبری سندرو با تشخیص این مسئله، تلاشهای ویژه ای بعمل آورد تا زنان را آماده پذیرش جایگاه مسئولیت نماید. هواداری پیگیرانه حزب از این ایده که برای بازسازی همه جانبه جامعه باید تمامی ساختارهای مسلط موجود را نابود ساخت، برای زنان جذبه خاصی دارد.

در مناطق روستائی، ساختارهای اقتدار سنتی که از دوره برپائی نهادهای اجتماعی توسط اسپانیائی ها بعد از تسخیر این سرزمین بجای مانده، و نهادهای شهرداری که زاده عصر جمهوری است اغلب با هم تداخل میکنند. اکثریت قریب به اتفاق شهرداریها بطور کامل در چنگ مردان بوده و منافع تجاری افراد توانگر جامعه را دنبال میکنند. (اگرچه در جامعه بومی نشست ها با شرکت زنان و مردان برگزار میشود، اما زنان معمولا روی زمین کنار یکدیگر حلقه میزنند و فقط زمانی به صحبت می

پردازند که بحث بزبان "کچوا" جریان یابد). نکته مرکزی برنامه سندرو لومینوزو (راه درخشان) سرنگونی ساختارهای حاکم و حامی منافع تجاری در روستا، و استقرار کمیته های "خلق" است. در میان روستائیان بجای مناسبات رقابت جویانه، همیاری را تشویق می کند. در این "کمیته ها" است که تفوق زنان بیش از هرجا مشهود است. در واقع، این تفوق بمعنای سرنگونی حکومتهای مردسالارانه محلی و استقرار ساختارهای زن سالار است که به زنان اجازه میدهد بطریق مقبول خود به "تسویه حساب" پردازند و نیز زندگی اجتماعی را بنحوی که بنظرشان عادلانه تر میاید مجددا سازمان دهند. کمیته های خلق علاوه بر تقسیم مجدد اراضی و تشویق کشت و برداشت کلکتیوی بر تبهکاری، فحشاء، اعتیاد به مواد مخدر و تجاوزاتی که در خانواده صورت میگیرد نقطه پایان گذاشته اند. بیوه ها و سالخوردگان از کمک ضروری جامعه برخوردارند. امکانات آموزشی در اختیار همگان است. معامله پایاپای جای خرید و فروش را در بازارهای محلی گرفته و کل جماعت بر رسم و رسوم که مرتبط با حیات اجتماعی است نظارت دارد.... سندرو از طریق "انتقاد و انتقاد از خود" روستائیان را تشویق میکند که اعتماد به ارزشهای جمعی را باز یابند. فساد حکومتی و فروپاشی حیات اجتماعی، زنان را اسیر چنان رنجی نموده که بسیاری در پی یک قدرت قابل اتکاء هستند - قدرتی که بتواند درباره مشاجرات داوری کند و ادامه زندگی روزمره را امکانپذیر سازد. نیروئی نظیر حزب کمونیست پرو - مهم نیست که چقدر مطلقه باشد - یک آلترناتیو قابل درک است؛ چرا که عمل را بجای حرف نشانده، انضباط و اعتقاد را از همگان طلب کرده و بدین ترتیب از جذابیتی بسیار برخوردار گشته است.

اولین بار که من متوجه وجود فدراسیون دانشجویی این حزب شدم وقتی بود که بعنوان استاد در دانشگاه ملی "هوانکایوی مرکزی" بسال ۱۹۷۴ مشغول کار بودم. این فدراسیون "در راه درخشان خوزه کارلوس ماریاتگی" نام داشت. من نشریات اولیه این جنبش که در میان دانشجویان و استادان آیاکوچو پایه داشت را مطالعه کردم. یکی از اینها ترجمه بیانیه کلاسیک انقلابی روس، "الکساندرا کولاتای" تحت عنوان "عشق در جامعه کمونیستی" است و دیگری نوشته ای از رهبر راه درخشان، "کاتالینا آدریانزن" تحت عنوان "مارکسیسم ماریاتگی و جنبش زنان". بعلاوه شنیدم که دانشجویان برای سازماندهی زنان در مناطق معدنی تلاشهایی کردند. من گزارشاتی را از یک کنفرانس سراسری مشاهده نمودم که بسال ۱۹۷۵ توسط حزب کمونیست پرو درباره زنان کارگر سازماندهی شد. بعلاوه در یک بحث عمومی شرکت کردم که در آن یک کادر حزب در دفاع از اولویت "مسئله زن"، با سایر نیروهای مائوئیست به مجادله میپرداخت.

در میان احزاب سیاسی چپ در دهه هفتاد، این فقط جنبش خلقی زنان وابسته به سندرو بود که اصرار داشت، "مسئله زن" یک "تضاد تبعی" که بعد

از پیروزی انقلاب باید بدان پرداخت، نیست. آنها جزوات و تراکتیهای فمینیستی منتشر کردند و یک مجله بنام "زنان سخن بگویند" بزبان کچوا و اسپانیائی هم داشتند. در عین حال که هواداران این جنبش هیچگاه خود را پیشاهنگ مبارزه طبقاتی علیه مردان نمیدانستند اما این جنبش پاسخی رادیکال به انقیاد شدید زنان بومی در جامعه ای بود که آن را با عنوان "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" مشخص میکردند. "آیمال گوسمن" استاد دانشگاه که به رهبر بلامناز سندرو بدل گشت، و همسرش "آگوستا دلا توره" (که همسرش را تشویق به گذر از حیطة تئوری به عمل انقلابی کرد) هیچگاه از تاکید بر برابری واقعی زن و مرد در درون تشکیلات غافل نماندند - حتی وقتی که تکامل و بکارست استراتژی نظامی جایگزین تبلیغات عمومی شد...

در سال ۱۹۸۴ این فرصت دست داد که برای مدتی در استان آپوریماک - در همسایگی آیاکوچو - زندگی کنم. در آنجا یکی از رهبران زن اتحادیه دهقانی یا "کنفدراسیون دهقانی پرو" همراه من بود. اعضای این اتحادیه در میانه دهه ۱۹۷۰ بخشهای گسترده ای از شهرستان "آندا هوایلاس" از استان فوق الذکر را تصرف کرده بودند؛ اما بدنبال شکست اصلاحات ارضی بسیاری از دهقانان اتحادیه دهقانی را ترک گفتند تا به سنده رو لومینوزو بپیوندند. بدنبال این قضیه، حکومت سرکوبی جابرا نه و سبانه را در پیش گرفت. من با بستگان زندانیان متهم به تروریسم و با زنی که در برنامه های "آموزش خلقی" سندرو شرکت جسته بود گفتگو کردم. این برنامه ها عمدتا افرادی را شامل میشد که در سن تحصیلات متوسطه بودند. به گفته آنها تقریبا تمام شاگردان این مدارس مخفی زنان جوان بودند. بسیاری از آنان در ارتفاعات بزرگ شده بودند و دیگر امکان بقاء در آن مناطق بسیار محدود گشته بود. آنها هیچ امیدی به اصلاحات نداشتند؛ نه از طریق فعالیت اتحادیه ای، نه به کمک الطاف حکومتی و مطمئنا نه از راه بازیهای پیچیده انتخاباتی.

در محلات فقیر شهرها، سندرو از تئاتر چریکی استفاده میکند تا مردم را نسبت به سرچشمه بدبختی ها آموزش دهد. نمایشنامه ها غالبا دعوای خانوادگی را تصویر میکند؛ مردانی را به هجو میکشد که با تبختر اینطرف و آنطرف میچرخند، با همسایگان دعوا راه می اندازند، مشروب میخورند و سر همسرانشان را شیره می مالند؛ زنانی را مسخره میکند که غیبت میکنند یا میکوشند ادای بالائی ها یا قهرمانان سریالهای رادیو و تلویزیون را درآورند. در این نمایشنامه ها معمولا یک قهرمان زن وجود دارد که شورش میکند و بچه هایش یا دیگر جوانان به او می پیوندند. در پایان همگی با هم این شعار مائوئیستی را فریاد میکنند که: "شورش بر حق است!" برخی اوقات صدای شلیک های هوائی با شعار دهی همراه میشود و فریاد "راه درخشان را در سنگرها جستجو کن! زنده باد جمهوری دمکراتیک نوین!" بگوش میرسد. ■

## قانون منع حجاب در فرانسه و هورا کشی حزب کمونیست کارگری

کمونیست کارگری ایران خواهیم پرداخت.

### موضوع چیست؟ اهداف واقعی کدامند؟

پس از مدتها بحث و جدل درون هیئت حاکمه فرانسه، سرانجام ژاک شیراک در ۱۷ دسامبر گذشته طرح قانون ممنوعیت استفاده از هرگونه پوشش یا علامت مذهبی نمایان توسط دانش آموزان را تأیید کرد و از مجلس فرانسه خواست که آنرا تصویب کند. او اعلام کرد: «مدرسه مکان مقدس جمهوریت است که باید از آن بعنوان مکان برابری برای یادگیری زن و مرد دفاع کرد، مدرسه بهیچوجه مکان تبلیغ یا رد هیچ مذهبی نیست. دانش آموزان که همگی برای اجرای آداب مذهبی خود آزاد هستند، بهیچوجه نباید از مدرسه بعنوان مکانی برای اجرای آن استفاده کنند» شیراک این قانون را متکی بر اصول لائیکسته و پایه های جمهوریت فرانسه دانست و گفت این اصول برای تضمین یکپارچگی فرانسه و ایجاد توازن جامعه باید رعایت شود.

اگرچه این قانون شامل علامت صلیب و کلاه مخصوص یهودیان نیز می گردد ولیکن همگان می دانند که آماج اصلی این قانون مسلمانان و دخترانی که در مدارس حجاب بر سر می کنند می باشند. پس از طرح این قانون توسط شیراک، کارزار تبلیغاتی بزرگی در رسانه های فرانسه برافشاد. برای مدتی کانالهای تلویزیونی فرانسه جولانگاه موافقان و مخالفان این قانون شد. این رسانه ها از یکسو به زنان محجبه مخالف این قانون میدان دادند و از سوی دیگر مانع آن شدند که جریانات مترقی و سازمانهای فمینیستی مخالف این قانون نمود چندانی پیدا کنند.

طنز قضیه این است که دولت فرانسه، طی سالهای اخیر، امکانات زیادی جهت تبلیغ اسلام در میان جوانان عرب ساکن گتوهای اطراف پاریس اختصاص داده است. ۱۵۰۰ مسجد و انجمن اسلامی در فرانسه بازگشائی شده است. دولت فرانسه که ادعای لائیک بودن می کند، هشتاد درصد بودجه مدارس کاتولیک را تامین می کند که در آنها دومیلیون دانش آموز مشغول به تحصیل هستند. (۱) طی چند سال گذشته مدارس مذهبی کلیمی نیز از رشد ۱۲۰ درصدی برخوردار بوده است. تا آنجائیکه به آمارها مربوط است در میان بیش از دو میلیون دختر دانش آموز تنها حدود هزار تا دو هزار دختر دانش آموز در مدارس حجاب بر سر می کنند؛ یعنی کمتر از نیم درصد از جمعیت پانصد هزار نفری دانش آموزانی که به

طرح قانون منع حجاب در مدارس فرانسه توسط ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه، بحث و جدلهای حادی در میان مردم اروپا بویژه زنان برافشاد. جدال سیاسی حول این مسئله، موجب شکل گیری صف بندی های متنوع، متضاد و گاها مغشوش در تأیید یا مخالفت با این قانون شده است.

اکثریت نیروهای انقلابی و مترقی در فرانسه و جهان به افشای این قانون و اهداف آن پرداختند. برخی نیروهای سیاسی ایرانی چون حزب کمونیست کارگری با ذوق زدگی مفرط تحت عنوان دفاع از سکولاریسم و لائیکسته و حقوق زنان به دفاع از این طرح بورژوازی فرانسه پرداختند. البته در این میان، سردمداران جمهوری اسلامی، یعنی گردانندگان زن ستیزترین و قرون وسطائی ترین رژیم دنیا، ناگهان مدافع آزادی پوشش، آزادی عقیده و بیان و آزادی مذهب شدند و از ژاک شیراک خواستند که این قانون را به کناری نهد. تیغ بر کفانی مدافع «آزادی پوشش و مذهب و عقیده» شده اند که صورت هزاران هزار زن را به دلیل بی حجابی و بدحجابی شکافته اند و خون هزاران هزار انسان لامذهب و یا کسانی که مذهبی دیگر داشتند بر عبا و عمامه و دستانشان نقش بسته است. وظیفه هر زن و هر فرد کمونیست، انقلابی و مترقی ایرانی است که به افشای جمهوری اسلامی بپردازد و مانع از آن شود که این از گور بر آمدگان تاریخ جائی و مفری برای خود در این جدال بیابند.

برای زنان ایرانی که با گوشت و پوست خود رنجهای ناشی از حکومت مذهبی و حجاب اجباری را حس کرده اند، براحتی قابل فهم است که چرا حجاب نمادی است از اسارت زن و بی حقوقی کامل آنان. حجاب یوغی است بر گردن جامعه و طی ۲۵ سال گذشته نقش مهمی در سرکوب زنان و مهار روحیه طغیان گرانه آنان توسط حکومت مذهبی و همچنین مردان داشته و دارد. یکی از مسائل پیشروی جنبش زنان در ایران آن است که چگونه می توان از این یوغ قرون وسطائی رها شد، چگونه می توان از شر حکومت مذهبی خلاص شد؟ زیرا این دو مسئله با رهائی زنان ارتباط نزدیک دارد و مستقیما به افق و دورنمای سیاسی و اهداف و روشهای مبارزاتی زنان برای رهائی از مردسالاری و رهائی کل جامعه از ستم و استثمار ربط دارد.

ما در این مقاله نشان خواهیم داد که که قانون پیشنهادهی منع حجاب در فرانسه، یک قانون ارتجاعی است و بهیچوجه اهداف مترقی را دنبال نمی کند. ما ضمن برملا ساختن اهداف سیاسی بورژوازی فرانسه به رد نظرات حزب

خانواده های مسلمان تعلق دارند. برای یک ذهن جستجو گر نیاز به کنکاش زیادی نیست تا در یابد که این قانون پیشنهادهی شیراک ربطی به دفاع از حقوق زنان و کودکان، دفاع از لائیکسته و محدود کردن نقش مذهب در زندگی مردم فرانسه ندارد و بیشتر به اهداف سیاسی دولت فرانسه ربط دارد.

دولت فرانسه از یکسو حجاب را برای دختران دانش آموز در مدارس فرانسه ممنوع می کند اما از سوی دیگر تحت عنوان نسبیت فرهنگی از حجاب زن ایرانی و افغانی و ... دفاع می کند. سربازان فرانسوی در افغانستان از لویه جرگه پاسداری می کنند تا جمهوری اسلامی افغانستان تصویب شود. هر فردی می تواند از زاویه «آزادی پوشش» به مخالفت با این قانون برخیزد و این مخالفتی بجاست. اما نمی توان به این حد اکتفا کرد. برای افشای عوامفریبی دولت فرانسه باید اهداف سیاسی این قانون را در نظر گرفت. فقط با در نظر گرفتن حاکمیت سیاسی و اوضاع سیاسی مشخص می توان به خصلت و ماهیت هر قانونی پی برد. این قانون را فقط بر پایه تضادهای جامعه فرانسه و بطوری کلی بر پایه مناسبات طبقاتی که مشخصا در فرانسه و جهان امروز حاکم است می توان تحلیل کرد.

فرانسه یک کشور امپریالیستی است، نظامش بر پایه ستم و استثمار خلقهای جهان و طبقه کارگر فرانسه می چرخد. بی حقوقی و استثمار شدید کارگران مهاجر خصوصیت برجسته جامعه فرانسه است. کارگران مهاجری که عمدتا از کشورهای عرب زبان شمال آفریقا هستند و از بعد از جنگ دوم جهانی تا کنون نقش مهمی در بازار کار فرانسه داشته اند. این کارگران تاسی سال پیش حتی حق انتقال اعضای خانواده های خود را به فرانسه نداشتند. مثل هر کشور امپریالیستی، ثبات و رفاه نسبی در فرانسه مدیون غارت و استثمار خلقهای ستمدیده جهان در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین می باشد. تحقیر ملیتها، تحقیر زنان و برخورد راسیستی به خارجیان در اشکال پنهان و آشکار بخشی از فرهنگ همیشگی طبقه حاکمه در فرانسه بوده و هست.

هدف اصلی این قانون، دامن زدن به جو سرکوبگرانه در کل جامعه فرانسه است. طبقه حاکم فرانسه نیاز به این حرکت سرکوبگرانه دارد و آماجش هم نیروی معینی است. آماجش اقلیت تحتانی طبقه کارگر، مشخصا کارگران مهاجر است. سالهاست که وضعیت گتوهای فرانسه بحرانی است و هر از چندگاهی شاهد شورشهای خشونت آمیز جوانان است. کمتر جوان گتو نشینی است که طعم زور و قلدری و تحقیر و سرکوب و ضرب و شتم پلیس فرانسه را نچشیده باشد. قصد این طرح آفریدن فضای سرکوبگرانه قانونی علیه این اقلیت تحتانی است. اگر خواهیم مقایسه کنیم این کارزار شبیه کارزار ضد مواد مخدر در آمریکا است که در دهه هشتاد میلادی در زمان ریاست جمهوری ریگان علیه سیاهپوستان آن کشور برافشاد. این قانون ربطی به لائیکسته و برابری زن و مرد ندارد و

عمده جهان» و اسلام سیاسی، لائسته و حقوق زنان، رابطه حقوق فردی و جمعی، دولت و خانواده و مسئله حجاب و سرانجام چگونگی خلاصی زنان از حجاب و بقیه اشکال ستم بر زن بیشتر خواهیم پرداخت.

### توضیحات

۱- یک نمونه از مدافعین سر سخت قانون منع حجاب «ژاک میارو» شهردار یکی از مناطق پاریس و عضو مجلس ملی فرانسه است. او ظاهراً یکی از موافقین سرسخت دولت سکولار است و کتابی هم در این رابطه نوشته است که در همه جا به فروش می رسد. اخیراً در افشاگریهائی که صورت گرفت مشخص شد که این قهرمان مدافع سکولاریسم واسط آن شد که در «مزون لافایت» یک مدرسه کاتولیک با ۷۵۰ دانش آموز ایجاد شود. او کارزاری را برای کنترل بر مدارس اسلامی براه انداخته است. در فرانسه تنها یک دبیرستان تمام وقت اسلامی در شهر «لیل» موجود است که پس از هشت سال مذاکره با دولت اجازه فعالیت یافت.

۲- قابل ذکر است که کلیه جناحهای بورژوازی فرانسه در رابطه با اتخاذ این سیاست متحد می باشند. مخالفتی که اینجا و آنجا توسط پاره ای از سخنگویان احزاب راست بورژوازی فرانسه به چشم می خورد، ربطی به مخالفتی که از جانب نیروهای مترقی فرانسه صورت می گیرد، ندارد. این مخالفتها بخشی از عوامفریبی پوپولیستی برای کارزارهای انتخاباتی و دعوای قدرت و چگونگی اجرای این سیاست است. فی المثل «سار کوزی وزیرکشور کنونی» که همه از او به نام «پوش فرانسه» نام می برند و در حال گذراندن ارتجاعی ترین قوانین است و مدتی است در مقابل شیراک قد علم کرده است. با این پیشنهاد شیراک مخالفت کرده است. او نه مخالف سرکوب است و نه طرفدار حجاب. «سرکوزی» اتفاقاً به روشنفکران ارتجاعی عرب فراخوان داده است که متشکل بشوید و انجمنهای اسلامی درست کنید و واسط مسلمانان با دولت فرانسه بشوید. بحث او این است که از این طریق بهتر می توان توده های عرب را کنترل کرد. البته «سارکوزی» از این طریق می خواهد در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه رای پایه های حزب سوسیالیست فرانسه را نیز به خود اختصاص دهد. همان گونه که زمانی «لوپن» رهبر حزب فاشیستی «جبهه ملی» آرای بخشی از پایه های حزب رویزیونیست فرانسه موسوم به «حزب کمونیست فرانسه» را به خود جلب کرد. ■

### به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) سیاست دولت انقلابی در مورد دین و فعالیت‌های مذهبی:

- ۱- جدائی کامل دین از دولت؛ آزادی اعتقاد یا عدم اعتقاد به خدا و دین.
- ۲- لغو مذهب رسمی؛ ممنوعیت ذکر مذهب افراد در اسناد رسمی؛ ممنوعیت تفتیش عقاید مذهبی افراد؛ مبارزه با هر شکل از ستم مذهبی.
- ۳- برچیده شدن نهادهای کنترل ایدئولوژیک اسلامی در کارخانه ها، ادارات دولتی و موسسات آموزشی...
- ۴- کوتاه کردن دست موسسات مذهبی از عرصه اقتصاد.....

برای اهداف بزرگتر بورژوازی فرانسه در دوره ای که در پیش است. «وحدت ملی» لازمست تا بورژوازی فرانسه بتواند درجهان پراشوب کنونی از یکسو در سرکوب خلقهای تحت ستم جهان نقش خود را ایفاء کند و از سوی دیگر بتواند دوش بدوش آمریکا قرار گیرد و رقابتهایش را پیش ببرد. «ملت فرانسه» باید برای شرکت در جنگهای ارتجاعی امپریالیستی آماده و بسیج شود. سربازان فرانسوی باید قانع شوند که در راه منافع ملی فرانسه بکشند و کشته شوند تا جمهوری فرانسه پا برجا بماند.

بورژوازی فرانسه به همان کاری که پس از یازده سپتامبر در آمریکا صورت گرفت، نیاز دارد. بورژوازی فرانسه مانند بورژوازی آمریکا نیاز به یک عامل متحد کننده در داخل کشور خود دارد. دمکراسی غربی باید در مقابل یک ضد دمکراسی خود را نشان دهد و توجیه کند. هدف و آماج تراشیدن برای نظام سیاسی غرب با توجه به تحولات جاری دنیا یک نیاز است. قانون منع حجاب علاوه بر دامن زدن به جو سرکوبگرانه در جامعه فرانسه، در جهت تقویت شوونیسم امپریالیستی نیز می باشد.

اینهاست پایه ای ترین اهدافی که بورژوازی فرانسه از طرح چنین قوانینی می خواهد برآورده کند. اینکه بورژوازی فرانسه بر خلاف بورژوازی آمریکا به بنیاد گرایی فاشیستی مذهبی روی نمی آورد و برای خلق افکار عمومی به لائسته متوسل می شود، بیانگر تفاوت بنیادین در مضمون شوونیسم امپریالیستی نیست. تفاوت در شکل است. تفاوتی که ریشه در ویژگی های تاریخی فرهنگی این کشور، مناسبات طبقاتی درونی این کشور، و مهمتر از آن در موقعیت بین المللی اش دارد. فرانسه به اعمال جو سرکوبگرانه علیه اقشار تحتانی جامعه نیاز دارد. این است محرک واقعی بورژوازی فرانسه در اعلان وفاداریش به «لائسته». قانون منع حجاب بورژوازی فرانسه ربطی به منافع زنان و اکثریت مردم جهان ندارد.

### (ادامه دارد)

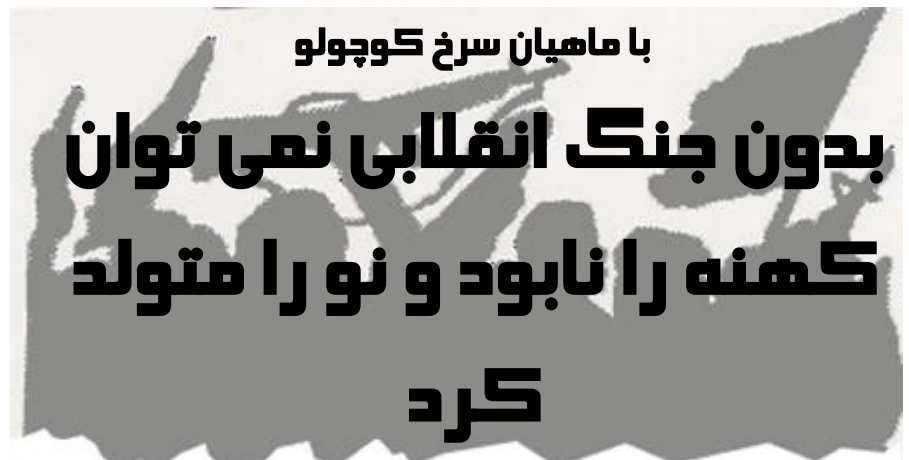
در بخش بعدی این مقاله به استدلالهای حزب کمونیست کارگری پرداخته می شود. از نظر رهبران این حزب : از آنجائیکه اسلام سیاسی دشمن عمده مردم جهان است و مبارزه علیه آن در اساس و جوهر خود مبارزه بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم در آغاز قرن بیست و یکم است! باید از قانون پیشنهادی شیراک حمایت کرد! آنها می گویند این اقدامی در جهت لائسته، سکولاریسم و مذهب زدائی از جامعه است و فرصتی را برای آزادی و برابری فراهم می کند. از نظر آنان قانون منع حجاب در فرانسه نه تنها به نفع زنان و کودکان است بلکه گامی در جهت رسیدن به هویت جهانشمول انسانی می باشد! ما ضمن رد نظرات فوق و افشای اهداف سیاسی رهبران این حزب در پیوستن به این کارزار بورژوازی فرانسه به موضوعاتی چون رابطه «تضاد

اساساً یک حرکت سیاسی سرکوبگرانه است. اتفاقی هم نیست که در این کارزار بورژوازی فرانسه اساساً عناصر بنیاد گرای مذهبی و روشنفکران عرب دارای افکار ارتجاعی را به صحنه می آورد. می خواهد با یک تیر دو نشان بزند. از یک طرف جریانات راست اسلامی را به سخنگوی توده های عرب بدل کنند و از سوی دیگر، بر روی طبقات میانی فرانسه در جلب حمایتشان از این جو سرکوبگرانه تاثیر بگذارند و پایه اجتماعی دست راستی های فرانسه را گسترده کنند.

«پاسکال درواود» رئیس کمیته روابط خارجی حزب اتحاد برای جنبش ملی (حزب حاکم که شیراک رهبر آن است) هدف قانون ارائه شده از جانب شیراک را صریحتر و رک تر بیان کرد. او گفت «در حال حاضر، ما متوجه شدیم که مسئله یکپارچگی ملت فرانسه با موانع اقلیتهای قومی و دینی برخورد کرده است و این موضع با منافع ملی فرانسه همخوانی ندارد. ... چالش اصلی برای ما در این مسئله حفظ وحدت جامعه فرانسه است» (۲)

ایجاد «وحدت ملی» کنه این مسئله است و چارچوبی است که جوانب مربوط به این قانون را باید در متن آن قرار داد و بررسی کرد. باید در نظر داشت که «وحدت ملی» در کشورهای امپریالیستی خصلتی ارتجاعی دارد و مترادف با شوونیسم امپریالیستی است. امپریالیستها برای حفظ تقسیم پایه ای جهان به ملل ستمگر و ملل ستمدیده، نیازمند آنند که در کشورهای خود مدام بر روحیه شوونیستی علیه خلقهای جهان دامن زنند. البته چنین شوونیسمی در کشورهای امپریالیستی از پایه عینی برخوردار است. بورژوازی امپریالیستی با استفاده از سودهای کلانی که از فعالیتهای اقتصادی انحصاری در کشورهای سه قاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین میبرد، به بخشهایی از اهالی خود، منجمله به اشرافیت کارگری، رشوه می پردازد تا حکومت خویش را باثبات نگه دارد.

شکاف بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه ابعاد غول آسانی به خودگرفته و بیش از پیش نسل جوان انقلابی در کشورهای امپریالیستی را تحت تاثیر خود قرار داده است. همین نسل جوان انقلابی پایه اصلی پیشبرنده جنبش ضد گلوبالیزاسیون می باشد. بورژوازی فرانسه با دامن زدن به احساسات ضد خارجی می خواهد مانع از گسترش این گرایش انقلابی در میان جوانان فرانسوی شود. در شرایطی که امپریالیسم فرانسه با بحرانهای جدی و رقابتهای حاد با دیگر امپریالیستها روبروست، بیش از پیش نیازمند دامن زدن به روحیات شوونیستی است. فرانسه نیازمند «وحدت ملی» است تا از پس بحران کنونی بر بیاید؛ از همینرو تصمیم گرفته با تحریک بخشیدن به شوونیسم عظمت طلبانه فرانسوی، توده های تحتانی را سرکوب کند و طبقات میانی فرانسه را با خود متحد کند. طرح قانون منع حجاب بخشی از این کارزار ایدئولوژیک بورژوازی فرانسه در موقعیت کنونی جهان نیز می باشد. پای نیاز ایدئولوژیک و یک توجیه ایدئولوژیک برای بسیج پایه های خودی در میان است. بسیج پایه ها



می کوشند تصویر رنگ و لعاب خورده ای از نظم موجود را به اسم دورنماهای جدید ارائه دهند و بیراهه های امتحان شده را به عنوان نقشه های به روز قالب کنند. فریبکارانه تر اینکه، اهداف و برنامه های خود را به عنوان چیزی که به شکل خودجوش در ذهن نسل جوان شکل گرفته و نشانگر مرزبندی و جدایی آگاهانه جوانان مبارز با تئوری انقلابی و راهبرد قهرآمیز است، جا می زنند. نگاه کنید به تئوری بافی هایی که از دوم خرداد ۷۶ تاکنون پیرامون تسامح و تساهل و مسالمت ارائه شده است. حساب کنید دار و دسته خاتمی و همینطور مسالمت جویان بورژوازی ملی - مذهبی چقدر بر سر این موضوع، صفحه روزنامه سیاه کرده اند و چقدر وقت دانشجویان و توده مردم را با سخنرانی های مسموم و صد تا یک قازشان گرفته اند. می گویند این حرفها جدید است و منطبق با شرایط دنیای قرن بیست و یکم. می گویند دیگر دوران درگیریهای طبقاتی و انقلابات اجتماعی سپری شده و جوامع امروزی و نسل امروز دیگر شعارها و شیوه های انقلابی را بر نمی تابد. می گویند سیاست مدرن و متمددانه یعنی شرکت در مبارزات انتخاباتی و تبعیت از قانون حاکم. می گویند فکر ایجاد تشکیلات مبارز ضد رژیم، فکر بیهوده و از مد افتاده ای است. بهترست مثل بقیه دنیا تابع مد روز باشید و نهادهای فرهنگی، هنری یا محیط زیستی به اصطلاح غیر حکومتی بسازید. البته در چارچوب قانون حاکم، تحت نظارت حکومت موجود و بی خطر به حال نظام.

آیا اینها حرفهای جدیدی است؟ آیا همانطور که گویندگانش ادعا می کنند به رهایی مردم از سرکوب و استبداد و فلاکت می انجامد؟ برای نسل جوان، آینده ای نو و متفاوت بار می آورد و راه بهروزی و رشد سالم جامعه را می گشاید؟ نه. اینها نصایح و سیاستهایی کهنه است که از طرف سخنگویان طبقات کهنه استثمارگر، برای حفظ نظم و نظام کهنه حاکم ابراز می شود. معنای نو و رهاییبخش بودن این نصایح را بسیاری از جوانان به دنبال شوک قتل های زنجیره ای و سپس هجوم وحشیانه مزدوران مسلح رژیم به کوی دانشگاه در تابستان ۷۸ فهمیدند. جوانانی که با اشتیاق در پی ایجاد تشکلات غیر حکومتی و مستقل خود بودند تا به خیال خود جامعه مدنی را از پایین بسازند، وقتی با تهدیدهای مداوم وزارت اطلاعات روبرو شدند، وقتی آنان را یکی یکی ربودند و به زندانهای غیررسمی بردند و گوشمالی دادند، تازه فهمیدند که یک من ماست چقدر کره دارد. بدیهی ترین درسی که از این ماجراها می شود گرفت اینست: در شرایطی که نهادهای سرکوبگر پا برجایند و نیروهای آشتی ناپذیر با منافع مردم بر سر کارند، نمی توان به سادگی نهادهای واقعا مستقل و مردمی را ساخت و حفظ کرد و فعال نگهداشت، ساختن جامعه نوین و آینده متفاوت که جای خود دارد.

### برای انقلاب باید یک حزب انقلابی داشت

تدبیر حاکمان برای مهار جوانان مبارز، به کهنه جلوه دادن تئوری انقلابی و بی ثمر معرفی کردن قهر انقلابی محدود نمی شود. آنان می کوشند

که جمعبندی صحیح از مبارزات مهم و تعیین کننده قبلی در ذهنیت جامعه حک نشده است. خوب که نگاه کنیم متوجه می شویم که سرکوب و کشتار انقلابیون و مبارزان هر نسل بدست حاکمان مرتجع نقشی اساسی در این بریدگی و گسل داشته است. به یک معنی، جوانان مبارز هر بار مجبور شده اند از صفر شروع کنند و تا به خود بیایند فرصتهای گرانبهایی را بر اثر بی تجربگی از دست داده اند، به بیراهه های قبلا امتحان شده پا گذاشته اند و سرشان به سنگهایی خورده که دیگران نیز به شکلی دیگر و در شرایطی دیگر تجربه کرده اند.

### نسل جوان نیازمند تئوری انقلابی است و نه تئوری تساهل

کسانی که در جنبش کمونیستی پرورش یافته اند به خوبی می دانند که سازماندهی و انجام پیروزمند هر کاری نیاز به تئوری پیروزمند دارد. اما نسل جوانی که از آموزه های کمونیستی دور نگهداشته شده و معمولا طرح کم رنگ و تحریف شده ای از آن در سر دارد، اینطور به مسئله نگاه نمی کند. یک چیز مسلم است، نسل جدید دست روی دست نمی گذارد زیرا به دنبال آینده است و زندگی متفاوتی جستجو می کند. زیرا جوان است و خواست پیروزی با او عجین شده است. پس ناگزیر سر به شورش و مبارزه بر می دارد حتی اگر با تئوری پیروزمند آشنا نباشد. جوانان با همه بی تجربگی هایشان به میدان عمل پا می گذارند، شکست و پیروزی را خود می آزمایند، مستقیما درس مبارزه می گیرند و تجربه می اندوزند. این هم بخشی گریز ناپذیر از فرایند تکامل و تدوین تئوری انقلابی است. با وجود این، نیاز به تئوری انقلابی و علم انقلاب همچنان بر جای می ماند و جوانان پیشرو انقلابی قبل از سایرین به این نکته می رسند که برای پیروز شدن، فقط بیباکی و فداکاری و هوشمندی و ابتکار عمل کفایت نمی کند. برای کسب پیروزی، هدف و دورنمای روشن و برنامه و نقشه ای جامع لازم است.

در برابر این موقعیت، اندیشه ورزان و تئوری بافان طبقات حاکمه بیکار ننشسته اند. آنان با همراهی و همصدایی گروه روشنفکران سازشکار و مسالمت جو

بازی تاریخ، بازی غریبی است. انگار هر پانزده بیست سال باید شاهد طرح پرسش های مشابه باشیم و شاهد خیل جوانانی که در پی پاسخ می گردند. چند دهه پیش بود که نویسنده انقلابی مارکسیست صمد بهرنگی، دغدغه ها و پرسش های نسل شورشگر جوان دوران خود را هنرمندانه در قالب داستان ماندگار ماهی سیاه کوچولو تجسم بخشید و کوشید سمت و سوی ایدئولوژیک و سیاسی صحیحی برای مبارزان جوان و جستجوگر فراهم کند. امروز نیز دغدغه ها و پرسش های مشابهی برای نسل جوان مطرح است هرچند در شرایط متفاوت. باز هم حدیث جویبار و برکه های تنگی است که والدین و همسایگان محافظه کار، آن را به عنوان «همین است که هست و تغییر نخواهد کرد» معرفی می کنند. باز هم ماهی سیاه کوچولویی که می خواهد بداند آیا طور دیگری هم در این دنیا می توان زندگی کرد یا نه. باز هم حلزون های آگاهی که طرفداران وضع موجود سرشان را زیر آب می کنند تا بچه های مردم را از راه بدر نکنند. باز هم قورباغه های عقل کل نادانی که فکر کردن و دید گسترده داشتن را برای ماهی جوان حرام می دانند. باز هم ماهی ریزه های متزلزلی که وسط راه جا می زنند. باز هم مارمولک های عاقل و دانایی که خنجر آگاهی را در اختیار ماهی سیاه کوچولو قرار می دهند و خطرات راه و ماهیت دشمنان را برای او آشکار می کنند. و باز هم، ماهیان سرخ کوچولویی که شب خوابشان نمی برد و تا صبح در فکر دریا هستند.

امروز، نسل جوانی که در مبارزات چند ساله اخیر پا به میدان گذاشته، کشته و مجروح و زندانی داده و در دو خیزش بزرگ تیر ۷۸ و خرداد ۸۲ رژیم اسلامی را آشکارا به مصاف طلبیده با یک پرسش اساسی روبروست: آیا این رژیم سفاک را با شیوه های رایج می توان از میدان بدر کرد؟ مدتهاست که این پرسش در محافل جدی ضد رژیم مطرح شده و چون تاکنون بی پاسخ مانده، آنها را به نوعی به بن بست کشانده است. بی پاسخ ماندن پرسش هایی از این دست، تا حد زیادی نتیجه بریدگی و گسل در حافظه تاریخی جامعه است، نشانه عدم انتقال تجارب گذشتگان به آیندگان. بازتاب اینست



ذهنیت مردم تغییر ناپذیر است. علت اینست که هر چه می کارند چیز محسوسی درو نمی کنند و بازدهی چندانی ندارند. در واقع اینان نقش دستگاه دولتی حاکم و ماشین تبلیغات فرهنگی و ایدئولوژیک آن را که یک بند کار می کند و خرافه می پراکند، دست کم گرفته اند. و مهمتر از آن، جایگاه قهر و قدرت ارتجاعی حاکم در دور کردن مردم از شناخت و پذیرش فرهنگ متری و پیشرو را نفهمیده اند. خیلی از اینان مرتبا به تجربه اروپا در قرن ۱۷ و ۱۸ رجوع می کنند و نتیجه می گیرند که انقلاب بورژوازی در آنجا حاصل چند دهه کار فرهنگی و فلسفی متفکران و ادیبان نواندیش بود. یعنی اول فرهنگ تغییر کرد و بعد انقلاب سیاسی آمد. این فکر اشتباه است. آن متفکران، فرهنگ و فلسفه نوین زمان خود را تدوین کردند و ساختند اما این هنوز به معنی تغییر فرهنگ فنودالی جامعه و فراگیر شدن فرهنگ بورژوازی نبود. در اروپا، آنچه قبل از انقلاب و در واقع در جریان برپایی انقلاب در ذهن توده های مردم تغییر کرد، پذیرش این نکته بود که باید شورش کرد و سرنوشت خود را بدست گرفت و از شر اسارت فنودالی و حاکمیت شاهان و اربابان خلاص شد. قبول این نکته بود که **قدرت سیاسی را می توان و باید به قوه قهر انقلابی سرنگون کرد.** تازه بعد از وقوع این انقلاب سیاسی و ریخته شدن خون حاکمان قبلی و مجازات اربابان مستبد و کشیشان مفتخور گردن کلفت بود که راه حاکم شدن، فراگیر شدن و تکامل یافتن فرهنگ و فلسفه جدید، هموار شد و جهش وار هم شد. قدرت سیاسی طبقه جدید بود که امکان حاکم شدن فرهنگ طبقه جدید را ایجاد کرد نه بالعکس. در ایران نیز اگر واقعا می خواهیم از شر حاکمیت خرافه و جهل و ضدعلم خلاص شویم باید با قدرت سیاسی موجود بدون مسالمت تعیین تکلیف کنیم.

### استفاده از شیوه های رزمنده در مبارزه علیه رژیم بسیار خوب است

بخشی از جوانان هم هستند که علیرغم قبول ضرورت مبارزه سیاسی علیه کلیت رژیم و پی بردن به ماهیت ضد مردمی دوم خردادی ها، با ضرورت بکارگیری قهر انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و حتی با شیوه های رزمنده در تظاهرات ها و خیزش های مردمی «مسئله» دارند. به اینجا که می رسند، دلایل و استدلالاتشان یکمترتبه دوم خردادی می شود و گاه حتی در توصیف و تشریح انقلابیون و جوانان رزمنده به زبان خاتمی و همراهانش سخن می گویند. مثلا، از آن دسته پسران و دختران جوانان و نوجوانی که در جریان خیزشهای توده ای در برابر نیروهای سرکوبگر مقابله به مثل می کنند، لباس شخصی ها و باتوم بدستها را گوشمالی می دهند و برای جلوگیری از حرکت خودروهای نیروی انتظامی و مزدوران موتور سوار ابتکار عمل می زنند و خیابانها را می بندند، بعنوان «ارازل و اوباش» یا «بچه سوسول های نادانی که از سیاست هیچ نمی فهمند و فرهنگ ندارند» یاد می کنند. اتفاقی نیست که این حرفها بعد از سرکوب و فروکش خیزش ها، بیشتر به

چیزی هم طلبکار می شوند که «تقصیر خودتان است». **متأسفانه بخشی از جوانان که گویی تاب پیوستن به مبارزه سیاسی و قبول دردسرها را ندارند سر در محافل صرفا ادبی - فرهنگی فرو برده و خود را با مباحث و مکاتب به اصطلاح سیاست گریز (اما در واقع تسلیم به سیاست و نظم حاکم) مشغول کرده اند تا به قول خود «شکل فرهنگی» جامعه را حل کنند.** اینان نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که مبارزه در عرصه فرهنگ و هنر فقط در صورتی می تواند موثر و مشکل گشا باشد که به مبارزه طبقاتی اساسی در بطن جامعه بین طبقات محکوم و تحت استثمار با طبقات حاکم استثمارگر یاری برساند و به مبارزه برای سرنگونی قدرت سیاسی حاکم که حافظ همه نکبت های جامعه منجمله فرهنگ حاکم است کمک کند.

این دسته از جوانان به کنار، هستند گروهی دیگر که با نگاه و هدفی دیگر به مبارزه فرهنگی روی آورده اند. اینان معتقدند که برای مبارزه با رژیم حاکم قبل از هر کار باید زمینه چینی فرهنگی کرد. برای مثال، باید نخست تفکرات خرافی و مذهبی را از ذهن جامعه زدود و گرنه هرگونه تغییر رژیم، زودرس و بی ثمر و حتی زیانبار خواهد بود چون ذهنیت جامعه تغییر نکرده است و دوباره همان آش خواهد بود و همان کاسه. خیلی از اینان در سالهای اخیر پیگیرانه و پر تلاش کمر به مبارزه فرهنگی علیه ارتجاع بسته اند و چه بسا آماج فشار و سرکوب و تهدیدات رژیم هم قرار گرفته اند. اشکال کارشان اینست که مبارزه فرهنگی را پیش شرط و در واقع آلترناتیو مبارزه سیاسی قرار می دهند. اگر مخاطرات و دردسرها مبارزه ضد رژیم است که گروه اول را از سیاست دور می کند، سنگینی و عمق و جان سختی فرهنگ کهنه حاکم بر جامعه است که چشم گروه دوم را می گیرد و اهمیت و ارزش تعیین کننده مبارزه سیاسی را در ذهنشان کمرنگ می کند. اما اینان از خود نمی پرسند که علت عمق و جان سختی این فرهنگ کهنه و خرافی چیست؟ ریشه هایش در کجاست و چرا علیرغم تغییرات زیادی که در ایران رخ داده و مشخصا تجربه ۲۵ سال رژیم منحوس مذهبی، باز هم خرافه و تفکرات غیر عملی و غیر منطقی چنین ریشه دار است؟ طبیعی هم هست که چنین سئوالاتی به ذهنشان راه نیابد یا اگر راه یافت، پاسخ صحیح نگیرد. زیرا بدون مسلح شدن به دیدگاه علمی انقلابی از جامعه، بدون درک ماتریالیستی دیالکتیکی از رابطه زیربنای اقتصادی - اجتماعی و روبنای سیاسی - فرهنگی حاکم، بدون فهم درست از نقش تعیین کننده قدرت سیاسی در حفظ و تقویت و بازتولید تمامی اینها، نمی توان به جواب درست رسید.

کم نیستند جوانان فعال در عرصه مبارزه فرهنگی که بعد از مدتی احساس می کنند تلاشهایشان بی ثمر است و به این نتیجه اشتباه می رسند که

اصولا موجودیت نیروهای انقلابی متشکلی که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می کنند را نفی کنند. همزمان، دست به هرگونه اقدام امنیتی و تبلیغاتی می زنند تا حزب انقلابی و سازمان های مبارز را برای نسل جوان غیر قابل دسترس سازند. این اقدامات برای چیست و چرا بی وقفه ادامه دارد؟ چون جمهوری اسلامی و همه اربابان امپریالیست و متحدان بین المللی اش به خوبی می دانند که تئوری رهائیبخش و برنامه و نقشه انقلابی در احزاب کمونیست انقلابی دنیا متبلور شده است. می دانند که پاسخ بسیاری از پرسش های اساسی نسل جوان نزد حزب انقلابیست و جواب سئوالات بی پاسخ دیگری که امروز وجود دارد یا در آینده به ناگزیر مطرح می شود نیز به هنگام مبارزه متشکل و متحد زیر پرچم حزب کمونیست صحیح تر و ساده تر بدست خواهد آمد. پس بهترست خود جوانان مبارز و آزادیخواه هم این را بدانند و کمک کنند تا سدهایی که دشمن در راه پیوستن آنان با حزب ایجاد کرده، در هم شکسته شود.

### بدون سرنگونی قهرآمیز قدرت سیاسی، فرهنگ جامعه تغییر نمی کند



برای شکستن این سدها باید خرافات و تعصبات و افکاری که به نفع دشمن است و توسط وابستگان رژیم و یا روشنفکران سازشکار و کوتاه نگر تبلیغ و تقویت می شود را کنار زد. مثلا اینکه: « به فکر براندازی قدرت سیاسی موجود و کسب قدرت نباید بود. مشکلات جامعه با افتادن رژیم حل نمی شود. مشکل جامعه ما مشکل فرهنگی است. فرهنگ مردم خراب است و باید اول آن را درست کرد.» کم نیستند سخنگویان رژیم از هر دو جناح محافظه کار و دوم خردادی که وقتی حرف از سرکوب و خفقان و استبداد حکومت علیه مردم پیش می آید، موضوع را به «فرهنگ استبدادی جوامع شرقی» و «فرهنگ استبداد پذیری» مردم می کشانند و تازه

# جوانان در خیزشهای شبانه خرداد

## نگاهی از درون

مصاحبه نشریه حقیقت با یکی از جوانان

شرکت کننده در خیزش دانشجویی و مردمی

خرداد ۱۳۸۲ در شهر شیراز

حقیقت: لطفا خودت را معرفی کن؟

جواب: من آرش هستم. ۲۵ سالمه، در آبادان به دنیا آمدم. در شیراز و اصفهان بزرگ شدم. درگیر کارهای مختلفی چون مکانیکی، برقکاری و این اواخر راننده تاکسی بودم. به خاطر شغل ارتباطم با مردم بیشتر بود و ناراضی‌تری همه را می دیدم. همه از وضعیت ناراضی بودند و می خواستند علیه رژیم کاری کنند که خیزش خرداد پیش آمد.

ح: تو چگونه باخبر شدی و چگونه شرکت کردی؟

ج: من از طریق شبکه های تلویزیونی ماهواره ای با خبر شدم. که روز ۱۸ تیر دانشجویان قرار است یک جنبش سراسری بوجود بیاورند. پیش خودم فکر کردم که من هم باید بروم و به دانشجویان کمک کنم. تا اینکه با خبر شدیم در تهران شلوغ شده و دانشجویان برای تدارک هیجده تیر ریختند به خیابانها.

من با یکی از فامیلهایم که دانشجوی دانشگاه شیراز بود و توی باغ بود رابطه داشتم و در جریان قرار گرفتم که قراره شیراز هم اینکار را بکنند. یک روز بعد از شروع حرکت در تهران، حدودهای هشت شب در شیراز صد تا صد و پنجاه نفر از دانشجویان در کوی دانشگاه و بعد خیابان جام جم به سمت میدان دانشجو و تا پولوار چمران تظاهرات کردند. خیلی ها به تماشا آمدند و مردم به دانشجویان کمک می کردند. شعار می دادند و ماشینها با بوق زدن از دانشجویان حمایت می کردند.

همان شب توی خیابان چمران کار به درگیری کشید. نیروهای بسیجی بیشتر از نیروی انتظامی دخالت می کردند. با جاقو و زنجیر و باتوم به دانشجویان و مردم حمله کردند. شب اول توانستند سرکوب کنند و خیلی ها دستگیر شدند.

اما در شهر موضوع پیچید. با دوستانمان قرار گذاشتیم که برویم شرکت کنیم. جمعیت آن شب بیشتر شده بود. خود دانشجویان هم بیشتر بیرون ریختند.

ح: مردم چطوری خبردار شدند؟

ج: بخشا از طریق تلویزیونهای ماهواره ای و بخشا از طریق پخش اعلامیه. مثلا یکی از دانشجویان یک تراکت دعوت به تظاهرات را به من داد. با کمک دوستی که امکاناتی داشت آنرا تکثیر کردیم و با بقیه بچه ها شب و روز توی محله ها پخش کردیم. اینکارها باعث شد که شب دوم بیشتر

هدفی روشن جلو رفته اند و در ازای فداکاریها و قربانی ها، به کدام دستاوردهای ماندگار سیاسی و تشکیلاتی و روحی برای جنبش مردم و توده های درگیر مبارزه رسیده اند.

## داشتن نقشه انقلاب قهرآمیز ضرورت انقلاب است

اما راهبرد و نقشه انقلاب قهرآمیز یا جنگ انقلابی توده ای، در سطحی جامعتر و عالیتر از نقشه و تاکتیکهای مشخص برای این یا آن مبارزه قرار دارد. جنگ انقلابی، نقشه ای است برای نابود کردن کهنه و ساختن نو. برای اینکه روابط و نهادهای واقعا نوین و متفاوت و انقلابی در جامعه تولد یابند و شکل و قوام بگیرند، شرایط و محیط مناسب لازم است. این در درجه اول به معنی شرایط و فضای انقلابی در جامعه است. یعنی حضور فعال توده هایی که نسبت به نیروها و نهادهای مترجع و عقب مانده و فاسد و مسموم گذشته نداشتند باشند و آنها را تحمل نکنند. بی اعتماد بودن مردم نسبت به رژیم مهم است ولی کافی نیست. باید این واقعیت تثبیت شود که دولت دستگاهی است که آن بالا نشسته و همه چیز را کنترل و برنامه ریزی می کند و به میل خود و با شیوه های مسالمت آمیز از سر راه کنار نمی رود. باید این آگاهی رایج شود و در مبارزات و شعارهای مردم به زبان آید که بساط قانون و زندان و محکمه و نهادهای مسلح حکومتی برای حفظ نظام موجود است و تا وقتی که اینها به نیروی قهر انقلابی مردم نابود و سرنگون نشده، نظام طبقاتی و ضد مردمی زنده خواهد ماند.

آیا بدون سازماندهی غیر قانونی افراد و نیروهای مبارز می توان این آگاهی را رواج داد و این نقشه را عملی کرد؟ آیا بدون سازماندهی مخفی و دور از چشم اطلاعاتی ها می توان صحبت از یک مبارزه جدی و پایدار برای ایجاد یک دگرگونی ریشه ای در جامعه کرد؟ اینهاست پرسش های اساسی و عاجل پیش پای مبارزان. بسیاری از پیشروان نسل نوین تا یک قدمی پاسخ به این سوالات پیش می روند. گاه حتی پاسخ های صحیح در ذهنشان می چرخد. اما به علت ناآشنایی با دانش سازماندهی انقلابی و اصول پنهانکاری و ناروشنی در مورد وظایف جدید و بزرگی که نقشه سرنگونی یک رژیم سیاسی در پی دارد، از این کار طفره می روند و به روال موجود ادامه می دهند. تقصیر هم ندارند. پاسخ صحیح به این پرسش های اساسی و عمیق را نمی توان صرفا با فکر کردن در سطح یک محفل یا با جمع بندی های محدود از تجربیات مستقیم یا تاریخی بدست آورد. همانطور که گفتیم این کار از عهده حزبی کمونیست و انقلابی بر می آید که گام به گام تجارب مبارزاتی طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده در ایران و جهان را جمع بندی و برنامه و راهبرد انقلاب را با اتکا به این تجارب تدوین کند. مهم اینست که در دوره کنونی، چنین حزبی شکل گرفته و وجود دارد. مهم اینست که اوضاع حاد و انفجاری جامعه مرتباً نیروهای جوان و تازه نفس و پیشرو را از میان طبقات محروم و ستمدیده به میدان مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی می فرستد. مهم اینست که جویبار و برکه، متلاطم شده و هزاران هزار ماهی سرخ کوچولو شبها خوابشان نمی برد و تا صبح در فکر دریا هستند. ■

گوش می رسد. انعکاس روحیه تزلزل و محافظه کارانه ای که به دنبال هر فشار و سرکوب در بخشی از مردم ایجاد می شود را به صورت تخطئه کردن مبارزان و رزمندگان صف اول و تبری جستن از آنان می بینیم. بازگوییان گفته های دشمن غافل از آنند که وقتی سیاست در خیابانها تعیین می شود، همین «بچه سوسول ها» سیاسی ترین افرادند. و زمانی که فرهنگ شورش می باید جامعه را سمت و سو دهد همین شورشگران با فرهنگ ترین افرادند. پرچمداران واقعی آزادی بیان در میدان، همین ها هستند. دگرگونی ریشه ای جامعه و انقلاب اجتماعی به کنار، حتی اگر کسی فقط به دنبال جرعه ای آزادی و فضای سالم برای تنفس است باید بداند که چنین عقب نشینی های موقتی از جانب مرتجعین انجام نخواهد شد مگر به پشتوانه مبارزات رزمنده و آشتی ناپذیر توده های مردم. وگرنه صاحبان قدرت، در مقابل التماس و استغاثه و درخواست های «متمدنانه» پا پس نمی کشند و نم پس نمی دهند.

## از درون صندوقهای رای، شکنجه و حبس و بی عدالتی بیرون می آید

یکی دیگر از موانعی که باید نسل جوان آگاهانه از سر راه خود کنار بزند، هراس افکنی ها و نصیحت های بازدارنده ای است که گروهی از حاکمان فریبکار و روشنفکران سازشکار تبلیغ می کنند. اینان بعد از سرکوب یا فروکش هر خیزش می کوشند جمع بندی و نتیجه گیری مطلوب خود را از آن واقعه به خورد جوانان درگیر بدهند. می گویند اینکارها بی فایده است. خود را بیخودی به کشتن دادن است. آخرش که چه؟ می گویند تا به حال کسی با شکستن شیشه بانک و آتش زدن ماشین و درگیر شدن با نیروی انتظامی به آزادی نرسیده است. شما هم نمی رسید. راه های قانونی و شیوه های کم دردسر را در پیش بگیرید. قهر کردن با صندوق رای بی نتیجه است.

پشت همه این نصایح مسموم، واقعیتی پنهان است: اینکه نتیجه راه های قانونی و شیوه های بی دردسر و آشتی کردن با صندوق رای در یک نظام ضد مردمی و تحت قوانین ارتجاعی و رژیم سرکوبگر، هیچ چیز نبوده و نیست مگر همین وضعیت فلاکت بار و ناعادلانه و خفقان آوری که بر جامعه ما حاکم است. حبس و شکنجه و قتل جوانان و دانشجویان و روشنفکران در هفت ساله اخیر، نتیجه دوم خرداد است. درست همانطور که دوم خرداد، خود فرزند جنایات رژیم اسلامی در دهه ۶۰ و مشخصاً کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بود.

بعلاوه، ضرورت قهر انقلابی برای انجام تحول ریشه ای در جامعه به معنی دست زدن به اقدامات قهرآمیز در هر مبارزه و تظاهرات مشخص نیست. این مبارزان و پیشروان آگاه در صفوف اول هر مبارزه هستند که می توانند و می باید شیوه های مناسب مبارزاتی را با توجه به شرایط مشخص تعیین کنند بنحوی که جنبش مردم به بیشترین حد ممکن پیشروی کند و پایداریش حفظ شود، دشمن محکمترین ضربه سیاسی ممکن را بخورد و صف خلق کمترین ضربه و قربانی ممکن را متحمل شود. هر مبارزه ای، فداکاری و قربانی دارد. معیار برای تعیین درجه پیروزی در هر مبارزه اینست که مبارزان تا چه اندازه بر مبنای نقشه ای صحیح و

هم بسیجی های هر محل لو می دادند که کی ها شرکت داشتند و فعال بودند.

### ح: روش شما برای خنثی کردن کارهای دشمن چی بود؟

ج: فیلمبرداری را نمی توانستیم مستقیم خنثی کنیم. ولی با کشیدن جوراب روی صورت خودمان و نقاب گذاشتن و چفیه بستن مانع شناسائی خودمان می شدیم. بعضی بچه ها هم صورتشان را رنگ می کردند یا سیاه می کردند.

روی نمره ماشینها پلاستیک می کشیدیم یا گل مالی می کردیم که معلوم نشود یا بعضی بچه ها هم با مازیک سیاه نمره ها را تغییر می دادند. یک را می کردند دو یا دو را می کردند سه. یا یکی از بچه ها که در کار کامپیوتر بود بر برجسب شماره چاپ می کرد و ما آنرا روی شماره های قبلی می چسباندیم.

بسیجی های محل را هم تهدید می کردیم. مثلا توی محل خودمان که دو تا بسیجی بود رفتیم آنها را تهدید کردیم که اگر بلائی سر یکی از ما بیاید حسابتان را می رسم. که اتفاقا موثر افتاد آنها اصلا روزهای درگیری از خانه بیرون نیامدند.

راستی اینرا هم بگویم که برخی دانشجویان هم از توی خودمان از صحنه درگیری ها فیلمبرداری می کردند. البته از صورتهای فیلم نمی گرفتند و بعدا فیلمها را نگاه می کردند و نقاط ضعف و قوت را بررسی می کردند و روشهای جدید را در می آوردند. مثلا روزهای اول بسیجی ها توانستند ما را از پشت و جلو محاصره کنند ولی بعدا دانشجویان قسمت چمران را انتخاب کردند که قابل محاصره نبود و می شد به آنها ضربه زد.

### ح: وسایل مبارزه شما چی بود؟

ج: کوکتل، سنگ، کمر بند برای تاب دادن و چاقو و ترفه پیازی که خودمان درست می کردیم. ترفه هائی بود که با اکلیل و سرنج درست می کردیم یک سنگ وسطش می گذاشتیم و پرتاب می کردیم. چیز خوبی شده بود اگر به یکی می خورد زخمی اش می کرد. اینها را به سمت بسیجی ها پرت می کردیم. تک و توکی از بچه ها هم کلت برتا سیزده تیر داشتند ولی استفاده نشد. توی شیراز راحت اینجور کلتها به قیمت پنجاه شصت هزار تومان خرید و فروش می شود. بعضی بچه ها هم برای دل و جرئت پیدا کردن قبل از درگیری ها کمی مشروب می خوردند که شگول و بی پروا بشوند.

### ح: روز هیجده تیر چه گذشت؟

ج: آنروز کل خیابانها بسته شده بود. از کوی دانشجو تا فلکه علم تا به سمت ایبوردی به سمت چمران؛ از مالی آباد به سمت چمران از قصر الدشت به سمت مالی آباد. تقریبا در هر بیست سی متر نیرو گذشتند و به هر کی که در شهر تاب می خورد گیر می دادند. مثل روزهای قبل نبود که نتوانند کنترل کنند. بسیجی های شهرهای اطراف مثل فسا، مرودشت و اردکان را آوردند.

عملا مردم نتوانستند آنروز کاری کنند. خودم شاهد این بودم که چگونه بسیجی ها یک زن

اینکه نیروهای انتظامی راههای اصلی را می بستند ولی ما جنگ و گریزهای شبانه را ادامه می دادیم. می توانم بگویم که تقریبا نصف مردم شیراز درگیر این ماجرا ها بودند. اطراف قصرالدشت و مالی آباد هر شب مثل چهارشنبه سوری بود. مرتب ترفه می انداختیم. در همین درگیریها بود که رهام وطن خواه کشته شد. البته خبر این بود که دو سه نفر دیگر هم کشته شدند. ما پس از کشته شدن رهام جری تر شدیم مثل مار زخمی شده بودیم. آماده بودیم هر کاری بکنیم.

### ح: نقش دختران در این خیزش چی بود؟

ج: دختران خیلی فعال بودند. آنها روسری ها را در می آوردند، ما دوشادوش هم شعار می دادیم و در درگیری ها شرکت می کردیم. رابطه دختر و پسر خیلی خوب شده بود. اینجوری نبود که همدیگر را مسخره کنند یا به هم متک بگویند. به هم کمک می کردند. از هم در مقابل بسیجی ها دفاع می کردند.

### ح: آیا علیه حجاب شعار هم می دادید؟

ج: خودم شعاری علیه حجاب ننشیدم.

### ح: رابطه جوانان آبادانی و شیرازی در این دوره چگونه بود؟

ج: تو آنروزها اصلا بحث آبادانی و شیرازی نبود رابطه بین آبادانی و شیرازی مثل دختر و پسرها شد که گفتم. کدورتی مثل قدیم وجود نداشت. قدیمها رژیم خیلی بر علیه جنگزده های آبادانی تبلیغ می کرد و بین ما و شیرازی ها تفرقه و درگیری راه می انداخت. تا جایی که تعدادی در این درگیریها کشته شدند. ولی در این مبارزات اصلا و ابدا چنین چیزی نبود همه پشت هم بودند. گروههای جوانان که درست شده بود ترکیبی از آبادانی و شیرازی بود.

### ح: بسیجی ها چه تیپهائی هستند؟

ج: بسیجی ها بیشتر برخی جوانانی فرصت طلبی هستند که برای گرفتن امکانات مالی و مادی به این گروهها می پیوندند. از حقوق و امکانات برای ازدواج برخوردار می شوند و غیره. البته حسابی شستشوی مغزی می شوند. برخی شان جوانان روستائی و محلات فقیر نشین هستند. البته در هر محله هم چند جوان بسیجی بود. در مجموع خیلی مقاومت نمی کردند. اینها با گروهی که بنام فدائیان رهبر هستند فرق دارند. آنها خیلی وحشی اند. تا آخر مقاومت می کردند.

رژیم از طریق همین بسیجی ها مرتبا ما را سر هر چیزی گیر می داد به خاطر همین همه نفرت عجیبی از اینها دارند. ولی به جرئت می توانم بگویم که آنروزها ما توانستیم نزدیک به چهل درصد از نیروهای بسیج شیراز را ناکار کنیم.

### ح: روشهای رژیم برای شناسائی جوانان چی بود؟

ج: یک پولتیک رژیم فیلمبرداری و عکس گرفتن علنی و مخفی از صف شلوغی ها بود. معمولا اینکار را از ساختمانهای بلند می کردند یا دور و بر فیلمبردار هم نیروی مسلح حساسی می گذاشتند و نزدیک شدن به اینها سخت بود. یکی دیگر برداشتن شماره ماشینها بود. یکی

استقبال شود. ساعت هشت شب دوباره حرکت شروع شد. برای مقابله با بسیجی های با کمک دوستانم کوکتل مولوتف درست کردیم و کلی سنگ جمع کردیم توی ماشین گذاشتیم به سمت بولوار چمران حرکت کردیم.

در بولوار چمران حدود دویست نفر که اکثرا دانشجو و جوان بودند، با شعار دادن تظاهرات را شروع کردند. شب دوم درگیری خیلی شدیدتر شد. بسیجی ها با شعار جانم فدای رهبر وحشیانه حمله می کردند. ما هم به سمت آنها سنگ و کوکتل پرتاب می کردیم. یکی از بسیجی ها با یک شیشه شکسته صورت یکی از بچه ها را برید که مردمک چشمش هم پاره شد و یک چشمش را از دست داد. ما هم رحم نمی کردیم. به سمت یک فرمانده بسیجی که به بی سیم و کلت مجهز بود و به بقیه دستور می داد کوکتل انداختیم و لباسهایش آتش گرفت. دو تا ماشین بنز آخرین سیستم ماموران انتظامی (از همان شش هزار بنز الگانشی که آلمان به ایران داده بود)، را گیر انداختیم و آتش زدیم. مردم خیلی همکاری می کردند مثلا خودم را همان شب گرفتند و همراه ده پانزده نفر دیگر در یک مینی بوس انداختند؛ مردم حمله کردند درش را شکستند و ما را آزاد کردن و مینی بوس را چپه کردند.

### ح: شعارهای شما چی بود؟

ج: مرگ بر خامنه ای، خاتمی و رفسنجانی و مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی. توپ تانک بسیجی دیگر اثر ندارد. این خیزش شبانه هر شب ادامه دارد. زندانی سیاسی آزاد باید گردد و همچنین در دفاع از دانشجویان مشخصا احمد باطبی هم شعار دادیم. من تازه آنجا بود که از طریق دانشجویان فهمیدم احمد باطبی کی بود و چرا زندانی است. اینجور شعارها را دادیم. هر جایی هم که کم می آوردیم فحش می دادیم. کلا بر علیه بسیجی ها خیلی شعار می دادیم و ولی بیشتر شعارها ضد خاتمی بود.

### ح: چرا؟

ج: به خاطر اینکه او وعده و عید زیاد داده بود و همه را گول زده بود. و هیچ کاری هم انجام نداد. دانشجویان می گفتند او دروغگو است.

تقریبا تا هیجده تیر هرشب از ساعت هشت تا چهار صبح درگیری بود. کل بولوار چمران بسته می شد. مردم ماشین را پارک می کردند و به تظاهرات می پیوستند. در آن شبها شیشه بانکهای باغشاه را شکستیم و دو سه تا ایستگاه پلیس ۱۱۰ را هم آتش زدیم. چونکه محل نگهداری دستگیر شدگان بود.

سر خیابان پارامونت هم حسینیه پانزده خرداد را که قبلا محل سینما بود را آتش زدیم. صندوق قرض الحسنه سپاه را در خیابان زرهی و جاده زندان هم همینطور. هر جایی هم که بسیجی ها را تنها گیر می آوردیم حساسی کتک می زدیم. خیلی از بسیجی ها در می رفتند از دور گاز اشک آور می انداختند یا با تیر مشقی تیراندازی می کردند مردم ترسی نداشتند. همه هجوم می بردند. با

### کردند؟ نمی ترسیدند؟

ج: نه اتفاقاً برعکس بود اکثر جوانان را تشویق می کردند البته برخی خانواده ها هم بودند که می ترسیدند که بلائی سر بچه های شان بیاید اما خیلی جاها همه خانوادگی به تظاهرات می رفتند. کلا میتوانم بگویم که به هر حال پدر مادرها ترس دارند که بچه های شان را از دست دهند و جوانها هم از این زاویه می ترسند که دقیقاً نمی دانند چی می خواهند و می ترسند مبارزه کنند و آخرش نتیجه نداشته باشد.

### ح: آیا اعلامیه ای از گروههای سیاسی هم پخش می شد؟

ج: من ندیدم. چند تا اعلامیه با عکس رضا پهلوی پخش شده بود. بعضی ها می گفتند رژیم داره می افته و قراره پسر شاه بیاد جاش. برخی از جوانان که هیچی از قدیم نمی دانستند از رضا پهلوی طرفداری می کردند. می گفتند گفته اگر سر کار بیام رای گیری می گذارم. البته بعد از قطع شدن کانالهای ماهواره ای دیگر اسمی از رضا پهلوی نبود.

### ح: در مورد آمریکا مردم چی می گفتند؟

ج: مردم آمریکا را قبول نداشتند. ولی بعد از هیجده تیر برخی قشرها می گفتند آمریکا بیاید از شر آخوندها راحت بشویم. ولی برخی جوانان که بیشتر حالی شان می شد می گفتند اگر آمریکا بیاد بدتر می شود مگر افغانستان و عراق را نمی بینید. خودمان رژیم را عوض کنیم بهتر است تا آمریکا بیاید روی سر ما بمب بریزد و خانه ها را خراب کند. این حرف خیلی های دیگر هم بود.

### ح: به نظر تو چرا خیزش ادامه نیافت؟

ج: چونکه سرکوب شد. البته چند شبی بعد از هیجده تیر با شدتی کمتر از قبل ادامه داشت. خیلی ها را گرفته بودند و کنترل خیابانها را هم زیادتیر کردند. در ضمن کانالهای ماهواره هم قطع شده بود. این ارتباط هم که قطع شد کسی نمی دانست چکار کند یا توی تهران چی می گذرد. مهمتر از همه رهبری نبود که بگوید چکار کنیم. اگر بجای ماهواره افرادی توی هر شهری بودند و جوانان را هدایت می کردند از این طریق ارتباطات را حفظ می کردند ادامه می یافت و شدت هم می یافت. ولی چونکه نبود یواش یواش خوابید.

### ح: آیا جوانان سرخورده شدند؟

ج: ابداً سرخورده نشدند. هنوز روحیه شان بالاست. چونکه دیدند که می توانند به رژیم ضربه بزنند. اگر یک رهبری درست در همه شهرها باشد جوانان آماده هر کاری هستند.

### ح: منظورت از رهبری درست چیه؟

ج: منظورم ماهواره و فرد نیست بلکه افرادی باشند که در شهرهای بزرگ بتوانند با همدیگر ارتباط داشته باشند و از طریق دانشجویان و افراد فامیل به مردم آگاهی بدهند و کم کم همه را به مسائل آشنا کنند. بعد در یک روز مشخص همه بریزند بیرون. منظورم از رهبری کسانی است که چنین حالتی را بوجود بیاورند و رهبری کنند. نگذارند ارتباطات قطع شود و با همدیگر فکر کنند که چکار کنیم که سرکوب نشویم و راه حل در بیاورند و پولتیک بزنند تا انقلاب بشه.

تظاهرات می گفتیم فردا شب یادتان نرود، فردا بیشتر از امروز می کنیم.

یکی از کارهای ما شعارنویسی زیاد روی دیوارها بود. چند تائی می رفتیم روی دیوارها. توی عادل آباد روی در خانه یک آخوند شعار نوشتیم. یا روی سر در ارگانها و بانکها می نوشتیم. فروش اسپری را قدغن کرده بودند اما ما گیر می آوردیم. چهار صد و پانصد تا اعلامیه را هم توی مغازه یک دوستان چاپ کردیم و شب توی محلات پخش کردیم.

### ح: آیا دنبال خبر گیری از شهرهای دیگر هم بودید؟

ج: آره خودمان مدام با شاهین شهر و اهواز و تهران تماس داشتیم. به دوستان و فامیلهایمان زنگ می زدیم و خبر می گرفتیم حتی از توی تظاهراتها به هم خبر می دادیم. مثلاً یکی از دوستان دانشجوییم خبر داد که تو اهواز در منطقه لشکر آباد درگیری مسلحانه شد.

توی شاهین شهر اصفهان همه مردم بیرون ریختند. دکه های پلیس ۱۱۰ را آتش زدند. بانکها را خرد کردند یک پاسگاه را داغان کردند. و حسابی ماموران را کتک زدند. شاهین شهر چون کوچک بود همه زود شناخته می شوند. البته مردم هم همه بسیجی ها را می شناختند و حسابشان را رسیدند. فولاد شهر هم خیلی شلوغ شد. ماموران از بالای دوازده طبقه ای ها فیلم می گرفتند. و افراد را شناسائی می کردند. چند روز قبل از هیجده تیر یک دسته پنجاه نفره چماقدار بنام فدائیان رهبر راه انداختند که با چماق و چاقو به مردم ساکن در این بیست تا سی واحد دوازده طبقه ای ها حمله کردند. به هیچکس رحم نکردند. طبقه به طبقه رفتند. در خانه ها را شکستند و مرد و زن و بچه و دختر و پسر را زیر کتک گرفتند.

### ح: انگیزه تو برای شرکت در این تظاهرات چی بود؟

ج: دید من از این رژیم همش منفی بود. توی همه این سالها همش تو سر مان زدند. از هر جنبه که بخواهی آزادی نداشتیم زندگی سخت شد. همه روزهای زندگی مان یک جور است. صبح برو سر کار و شب بیا. همه زندگی مان یک رنگه، نه آزادی نه کار و نه آینده ئی! حتی امیدی به ازدواج هم نیست. یک بسیجی را که می بینی همه کار می کند و از همه امکانات برخوردار است. سران کشور همه می چاییند و می خورند. خاتمی می آید وعده می دهد عمل هم نمی کند تازه عکسش را هم انجام می دهد. توی این مبارزه ما می خواستیم رژیم عوض شود. دق و دلمان را سر بسیجی ها خالی کنیم. همش به ما سر هر چی گیر می دهند. بیرون می ری گیر می دهند. با یک دختر راه می ری حتی اگر خواهرت باشد هم گیر می دهند. و به آدم سر هر چی فشار می آورند. این وضعیت همه ماهاست. یک مقدار هم اطلاعات از طریق افراد سیاسی دور و برمان بدست آوردیم و فکرمان بازتر شد.

### ح: خانواده ها چی جوری برخورد می

و شوهرها که کنار بولوار چمران نشسته بودند وحشیانه و بیرحمانه زدند باور کنید اگر اسلحه دستم بود همانجا می توانستم بزنمشان.

وقتی دیدیم طرفهای بولوار چمران نمی توانیم کاری کنیم، گفتیم برویم به سمت عقیف آباد. حدود چهار صد پانصد نفر جمع شده بودند. برای بستن خیابانها لاستیک آتش زدیم و شروع به شعار دادن کردیم. ولی بسیجیها آمدند و لاستیکها را کنار زدند. تعداد زیادی از بچه ها زخمی شدند و خیلی از بچه ها در آنجا دستگیر شدند. هنوزم که هنوزم از آنها خبری نداریم. مثلاً من از دو تا دوستان نزدیک که دستگیر شدند هیچ خبری ندارم.

### ح: مراسم تشیع جنازه پرهام وطنخواه چه جوری بود؟

ج: من خودم شرکت نداشتیم. ولی مراسم عادی بود. شایع بود که رژیم خانواده اش را تهدید کرده بود که هیچ عکس العملی از خود نشان ندهند.

### ح: زخمی ها کجا معالجه می شدند؟

ج: می رفتند به بیمارستانها. دیگر رژیم نیروی نداشت که آنجاها را کنترل کند.

### ح: آیا مسن ترها و قدیمی ترها هم شرکت داشتند؟

ج: آره بودند. به ما کمک می کردند. مخصوصاً موقع درگیریها که می گفتند اینکار یا آنکار را بکنید یا نکنید خیلی بدرد ما می خوردند. مثلاً یک جا به ما گفتند که اگر گیر کردید خودتان را بیندازید کف یک رودخانه کم عمق و در بروید. این باعث شد خیلی از بچه ها نجات پیدا کنند. بعضی شعارها را هم آنها پیشنهاد می دادند. کلاً از هر هزار نفر دو بیست تائی دانشجو بودند بقیه از مردم عادی بودند ولی بیشتر جوان و دانش آموز دبیرستانی بودند.

### ح: بعد از هیجده تیر هم از بچه ها دستگیر شدند؟

ج: آره، بویژه ریختند جاده پایگاه که دانشجویان زیادی آنجا خانه داشتند گرفتند و بردند. البته یکسری از بچه ها هم که شناسائی شدند شهر را ترک کردند و الان در شهرهای دیگر زندگی می کنند. دیگر رژیم دنبال آنها نرفت.

### ح: وضعیت سازماندهی شما چگونه بود؟

ج: هر کدام از ما چند دوست در این یا آن محله داریم و کلاً جوانان محله و شهر همدیگر را می شناسند و همه با هم در ارتباطند. از همین ارتباطات به همدیگر خبر می دادیم که امروز فلانجا جمع شویم. ولی کلاً سازماندهی درست و دقیقی نداشتیم. یعنی دقیقاً نمی دانستیم که هدف چیست و چکار باید بکنیم. توی دانشجویان هم این نبود. کلاً کسی که بخواهد رهبری کامل بدهد نبود.

یکی از کارهای مان هم ترساندن بسیج هر محله بود که اینکار را از طریق بچه های تترس و زرنگ انجام می دادیم. توی جوانها اینجور آدمها زیادند که اگر با آنها کار بشود خیلی تاثیر دارد و بقیه جوانان هم پشتشان می روند.

قبل از رفتن به تظاهرات با هم صحبت می کردیم به هم روحیه می دادیم. می گفتیم حواسمان باشد. تترسیم، با هم حمله کنیم و بزنیم. کسی پشت آن یکی را خالی نکند. یا آخر هر

**ح: دست خالی که نمی شود؟**

ج: معلومه! باید اسلحه هم باشد. تمام ماموران انتظامی روز هیجده تیر حکم تیر داشتند. با سنگ و ترقه که نمی توان از پس شان بر آمد. روز هیجده تیر اگر اکثر جوانها اسلحه داشتند تیراندازی می کردند یک روزه می توانستیم همه ارگانها را از بین ببریم.

جوانان برای اینجور کارها روحیه دارند. خیلی ها مثل منند. فقط اخلاقها با هم فرق دارد. اگر یکی از قدیمی ها باشد و برای بیست تا جوان صحبت بکند و تحت تاثیر شان قرار بدهد واقعا دل و جرئت هر کاری هست. اگر حرفهای این آدمها یک جور باشد و یک جور توضیح دهند و راهنمایی خوب بکنند کار راه می افتد و اگر اسلحه هم باشد ترس تو جون بسیجی ها می افتد.

**ح: کار که فقط با زدن بسیجی ها تمام نمی شود، پاسداران و ارتش را می خواهی چکار کنی؟**

ج: اگر مردم همه ببینند خیلی از ارتشی ها با مردم اند آنها که بچه های خودشان را که نمی کشند. تازه خیلی از سربازان از وضع ناراضی اند و مشکل مالی دارند. مسئله فقط بسیجی ها و نیروهای انتظامی و هشتاد درصد پاسداران هستند. تازه بچه هایی که دوره سربازی شان را در سپاه می گذارند همه مثل خودمان ناراضی هستند.

افراد اکثر ارگانهای نظامی سربازند و جوانان هم سن و سال ما هستند. بعضی ها هم که به این ارگانها رفتند فقط به خاطر مسئله مالی رفتند. در ارتش یا سپاه. چون هیچ کاری نیست. تجربه پنجاه و هفت را هم داریم که آخرش ارتش به مردم پیوست و کار یکسره شد.

**ح: ولی آن موقع آمریکا آمد بین خمینی و سران ارتش سازشی صورت داد و قدرت را داد دست خمینی و چیزی عوض نشد.**

ج: شاید هم اینبار اینجوری شود. و از مردم و نیروهای نظامی کشته شوند بعد سازش صورت گیرد. البته الان تعداد ارگانهای نظامی زیادتر شد و به پنج شش تا رسید. ولی راست می گوئی یکی از دوستانم که مطالعه داشت می گفت با آمدن خمینی فقط مهره عوض شد نه تنها اوضاع بهتر نشد بلکه اوضاع بدتر هم شد. در صورتیکه ما می خواهیم همه چی عوض شود بقول یکی از دوستانم کاملا باید زمین شخم بخورد و همه چی زیر و رو بشود.

**ح: وانگهی الان آمریکا خودش را ارباب دنیا می داند و براحتی که نمی گذارد قدرت دست مردم بیفتد اگر پای ارتش آمریکا به وسط بیاید چی؟ امثال رضا پهلوی را سوار بر توپ و تانکهای خود می آورند تا بر مردم حکومت کنند؟**

ج: به این موضوع فکر نکرده بودم. باید روی چنین امکانی هم فکر کرد. از این زاویه بنظر می رسد کارها زمان می برد زود نمی شود رژیم را انداخت. ما نمی خواهیم آمریکا دخالتی بکند و خودش کسی را سر کار بیاورد و بلای افغانستان

و عراق را بر سر ما بیاورد. به بهانه بن لادن و صدام. ولی خودم یک سؤال داشتم یعنی هر کاری کنیم با آمریکا روبرو می شویم؟

**ح: لزوما همه جا یک جور و یک شکل نیست ولی آمریکا الان بزرگترین دشمن مردم جهان است و تاریخ ایران هم نشان داد که هر موقع حاکمان داخلی نتوانستند حرکت مردم را کنترل و سرکوب مهار کنند، امپریالیستها مستقیما در اوضاع دخالت می کنند تا منافعشان حفظ شود. مثل کودتای بیست و هشت مرداد که آمریکا خودش کودتا را سازمان داد تا تاج و تخت شاه را حفظ کند و یا پنجاه و هفت ژنرال هویزر را فرستاد تا خمینی را بجای شاه بنشانند. البته اینگونه هم نیست که نتوان با وی مبارزه کرد مسئله فهمیدن نقاط ضعف دشمنان خود و استفاده از آنهاست برای اینکه بتوان واقعا پیروز شد.**

**ح: کلا چه فشارهایی روی جوانان است؟**

ج: تقریبا به هر دختر و پسری گیر می دهند. به خاطر بلوز به خاطر شلوار به خاطر مو و هر چیز دیگر. اگر موهات را طبق مدل روز بزنی می گیرند و قیچی می کنند. مشروب خورده باشی و گیرشان بیفتی شلاق رو شاخش است یا جریمه کلان. البته آنها به مواد مخدر کاری ندارند فقط مواد را برای خودشان بر می دارند و ول می کنند.

کاری برای جوانان نیست. از صد تا جوان هشتاد تا بیکار است. آنهایی که بیکارند تا ده صبح می خوابند بعد سری به سینما سعدی می زنند. مدتی آنجا علافی می کنند. و بعد برمی گردند خانه دوباره عصر همینطور.

جوانی هم مثل من که با قرض و قوله یک ماشین جور کرد با هزار تا مشکل سر مسافر کشی روبرو می شود. باید بزور کار کنیم. همش جریمه می کنند یا ماشین را می خوابانند.

جوان نمی تواند پیشرفتی بکند. اکثریت نه می توانند ازدواج کنند نه دانشگاه بروند چونکه امتحانات سخت است و پول نسبتا زیاد می خواهد و پارتی بازی هم هست. تازه کلی از سهمیه ها به بسیجی ها و خانواده های شهدا و آزادگان اختصاص دارد.

**ح: فکر می کنی چرا اینقدر به جوانان گیر می دهند؟**

ج: برای اینکه همه چی دارد سخت تر می شود. قیمتها را بالا می برند. درآمد را پائین می آورند. راستش دقیقا نمی دانم دلیلش چیست ولی هر چیزی حدی دارد. همش دارند برای ما تعیین تکلیف می کنند که چه جور زندگی کنیم. یکسری از بچه ها را در ملا عام اعدام می کنند اینها به آدم فشار می آورد و به کله آدم می زند که دو تا بسیجی را از بین ببرد.

ماموران انتظامی می ایستند، سریعا تحت عنوان لات و ارازل و اوباش سر به نیست می

کنند.

هر فرد زرنگی که در شهری اسم در می کند و برای رژیم خطرناک می شوند و مقابل ماموران انتظامی می ایستند، سریعا تحت عنوان لات و ارازل و اوباش سر به نیست می کنند.

مثلا دو داداش در سینما سعدی بودند اسم یکی شان مزدک بود یکی دیگر پویان که خیلی معروف بودند چونکه سر ترس داشتند و همش جلو ماموران انتظامی در می آمدند و با آنها درگیر می شدند. بقیه همه از آنها خوششان می آمد چونکه نمی گذاشتند به جوانان گیر بدهند. این دو نفر را گرفتند و جرم الکی بستند. مزدک را آوردند در ملاعام شلاق زدند و بعدا اعدام کردند و از پویان هم هیچ خبری نیست. می گویند او را هم کشتند. اینکارها برای این است که ما را بترسانند. یا افراد دیگری چون علیرضا ضرغام و حمزه و غیره هم چنین سرنوشتی داشتند.

به محض اینکه چند تا جوان کنار هم قرار می گیرند می آیند می گویند چرا اینجا ایستاده اید و متفرق می کنند.

اینرا هم بگویم که جوانان آبادانی ساکن شیراز را بیشتر گیر می دهند. هر جایی که به جوانی گیر می دهند به محض اینکه می فهمند آبادانی هست می برندش پاسگاه و یک شب نگهش می دارند. اول ازت می پرسند چرا گرفتندت اگر بگوئی نمی دانم می زنند که چرا نمی دانی. حتما یک کار کردی که گرفتندت. اگر کسی اعتراضی بکند یک فصل کتک هم می خورد و یک سوء سابقه هم درست می کنند.

یکی از بچه ها را گرفته بودند هیچ جرمی نتوانستند بهش بندند آخر شب بردنش بیابانهای اطراف کفش و پولش را گرفتند و ولش کردند. و گفتند حالا برگرد به شهر.

اکثر مواقع شبها ایست بازرسی می گذارند به جوانها گیر می دهند ولی روز جرئت اینکار را ندارند.

**ح: به نظر تو اوضاع چی می شود؟**

ج: اگر فشار بیشتر از این شود فکر نمی کنم جوانان صبر کنند. بالاخره هیجده تیر بعدی هم در راهست. دوباره شلوغ می شود.

شاید از همین الان افرادی باشند که دارند پایه ریزی می کنند که ضربه محکم تری به رژیم بزنند. مطمئنم این دفعه مثل قبلی نیست. مردم بیشتر ضربه خواهند زد. ولی یکسری تبلیغات می خواهد.

**ح: با تشکر از تو اگر پیامی داری بگو؟**

ج: پیامم به جوانان این است که همه پشت هم باشند. پشت هم را خالی نکنند. اگر کسی گیر افتاد نجاتش دهند. فکرشان را به کار اندازند. مطالعه بکنند. بفهمند چرا نسل قبلی شکست خورد و دیگر اشتباهات آنها را تکرار نکنند. اخبار گوش دهند. به سایتهای خارج از کشور رجوع کنند. طریق شکستن فیلترها را یاد بگیرند. البته لازم است سایتهای گروههای سیاسی هم جوانان را راهنمایی کنند و بگویند چکار باید بکنند. ■

## انفجار بمب در مقر احزاب کردستان عراق کار چه کسانی و به نفع چه کسانی بود؟

روز یکشنبه اول فوریه ۲۰۰۴ طی دو عملیات انتحاری جداگانه و هماهنگ، انفجار بمب در مقرات حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان، موجب کشته شدن عده ای از مقامات عالیرتبه حکومت کردی و تعداد زیادی از مردم عادی شد. (۱)

این واقعه تکان دهنده، برای احزاب کردستان عراق علاوه بر ضایعه انسانی، یک زمین لرزه سیاسی نیز به بار آورد. زیرا به نارضایتی و تردید در میان مردم کردستان نسبت به سیاست رهبری این احزاب و همدستی شان با آمریکا، دامن زده است. هر چند رهبران این دو حزب (بخصوص رهبری اتحادیه میهنی) سعی کرده اند با استفاده از ناراحتی توده های مردم از این ضایعه و برگزاری مراسم سرخوشی (سوگواری) در هر سه کردستان (ایران و ترکیه و عراق) مانع از رشد گرایش شک و تردید نسبت به سیاستهای خود گردند. اما بسیاری از مردم، دیگر این حرف رهبری اتحادیه میهنی کردستان را که «آمریکا بهترین دوست کردهاست» قبول ندارند. مقامات حکومت کردی عراق موضع گیری های رسمی دولت آمریکا را تکرار می کنند و می گویند این بمب گذاری کار گروه های مسلمان مانند انصار و غیره بوده است. اما در محافل سیاسی کردستان ایران و ترکیه و عراق بدرستی این سوال مطرح است که: چه کسانی راه را برای بمب گذاران بنیادگرا باز کردند؟ و انگشت اتهام بسوی آمریکا و ترکیه نشانه رفته است. بخصوص آنکه، هسته های حزب الهی ترکیه که وابسته به حزب حاکم (حزب طیب اردوان، نخست وزیر ترکیه) بوده و توسط سازمان امنیت و جاسوسی ترکیه (میت) پرورش یافته اند، از آزادی عمل زیادی در عراق برخوردارند. هر چند دولت ترکیه این هسته ها را غیر قانونی اعلام کرده است اما سرخ عملیاتی بسیاری از آنان کماکان در دست سرویس های اطلاعاتی ترکیه می باشد. پ کا کا نیز رسماً مواضع دولت آمریکا را تکرار می کند اما در روزنامه های ترکی زبان وابسته به پ کا کا روشنفکران طرفدار پ کا کا مقاله می نویسند و تلویحا ترکیه و آمریکا را متهم به این بمب گذاری کرده و نسبت به مواضع رسمی پ کا کا مبنی بر همکاری با آمریکا ابراز نارضایتی عمیق می کنند. برخی از این مقالات ادعای رهبری پ کا کا را مبنی بر اینکه «آمریکا می خواهد در خاورمیانه گشایش دموکراتیک ایجاد کند» مسخره می کنند و به طنز می گویند، حتما این بمب گذاری هم برای ایجاد گشایش دموکراتیک بوده است! در کردستان ایران نیز چنین گرایشی در مراسم «سرخوشی» که در سنج بروجزار شد مشهود بود. اجازه برگزاری این مراسم را نمایندگان جمهوری اسلامی در کردستان (مانند بهاء الدین

ادب و ولد بیگی که مسئول اطلاعات جمهوری اسلامی در کردستان است و هر دو از نور چشمیهای جلال طالبانی می باشند) گرفته بودند. با این وصف، تعداد کثیری از مردم و روشنفکران خلق کرد در این مراسم حاضر شدند و برخی از هنرمندان مترقی شعر و ترانه خواندند. جو ضد رژیم و ضد آمریکائی در میان عده ای از حضار آشکار بود. گفته می شود، مسئولین برنامه با حيله و نیرنگ و ترساندن روشنفکران، مانع براه افتادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی - مرگ بر آمریکا شدند.

نه فقط روشنفکران سیاسی در کردستان عراق، ترکیه و ایران بلکه همچنین توده های مردم میان این بمب گذاری و سیاست دولت آمریکا (یا ترکیه که متحد نزدیک آمریکاست) ارتباط می بینند. مظنون بودن به چنین ارتباطی بی دلیل نیست. زیرا این بمب گذاری بر بستر شرایطی بس مهم تر اتفاق افتاد: یکماه قبل از این بمب گذاری آمریکا به رهبران احزاب کردی اعلام کرد که طرح خودمختاری کردستان را فراموش کنند زیرا آمریکا سیاستهایش را عوض کرده است و طرح خودمختاری کردستان عراق را در تضاد با طرح های آمریکا برای عراق، می بیند. مقامات آمریکائی در عراق و واشنگتن موکدا به رهبران احزاب کردستان دستور دادند که از خواست خود مبنی بر حفظ حکومت خودمختار کردستان عقب بنشینند. یک هفته قبل از این بمب گذاری، آمریکا تصمیم بر سر اینکه کرکوک جزو مناطق خودمختار باشد یا نه را به یکسال دیگر موکول کرد. نیروهای آمریکائی در عراق، یکی از مقرات حزب دموکرات کردستان عراق در کرکوک را توسط پلیس عراقی به اشغال درآوردند و یکی از مقامات این حزب را دستگیر کردند.

روزنامه گاردین در باره سیاست جدید آمریکا نوشت: «در این دوره تا ماه ژوئیه (تابستان) که قرار است آمریکا حکومت را به عراقی ها منتقل کند، واشنگتن به مراتب بیشتر از کردها توجهش را به اکثریت شیعه و حتا سنی های سرکش معطوف کرده است. بنظر می رسد که می خواهد مسئله کردها را به زمان دیگری موکول کند و ترجیح می دهد کسان دیگری حل و فصل آنرا بعهده بگیرند. مقامات آمریکائی یک خط قرمز تعیین کرده اند. و تاکید کرده اند که تمامیت ارضی عراق بهر قیمت باید تضمین شود، یک دولت مرکزی قوی باید بوجود آید. و کردها باید دست از کنترل میدان های نفتی شمال بردارند. مقامات آمریکائی می گویند، در هر حالت، کردها نمی توانند از همان نوع خودمختاری که (در ۱۳ سال گذشته داشته اند) برخوردار باشند. طنز تلخ آنست که ممکنست کردها بخاطر اینکه «بچه های خوبی» بودند قیمت

سنگینی بپردازند. اما اگر چنین اتفاقی که کردها از آن می ترسند بیفتد، وضع می تواند عوض شود. اگر تقاضای کردها برای داشتن یک خودمختاری معنی دار در چارچوب یک نظام فدرالی، سرکوب شود، برخی از احزاب کردی که رقیب یکدیگر هستند می توانند دست به یک عمل اخلاص گرانه برای دست یافتن به استقلال کامل بزنند... آقای اردوان (نخست وزیر ترکیه) چند ورق قوی در دست دارد و همه آنها را بازی می کند. یکم اینکها آمریکا سخت مایل است ترکیه برایش یک متحد قوی، دموکراتیک، مسلمان، که در ناتو است و بزودی وارد اتحادیه اروپا خواهد شد، باقی بماند. دیگر اینکه قرار است تا اول ماه مه مسئله قبرس حل و فصل شود. احتمال دارد که ملاحظات ژئو استراتژیک بزرگ آمریکا، و مشکلات یک جزیره تقسیم شده، یکبار دیگر کردها را کنار بزند.» (به نقل از روزنامه گاردین لندن - ۳۱ ژانویه ۲۰۰۴)

ماه گذشته پل برمر، فرماندار آمریکائی عراق، رهبران دو حزب کردی را فراخوانده به آنها گفته بود که آمریکا با ادامه حکومت خودمختار در کردستان عراق مخالف است. آمریکا به این احزاب تصریح کرده بود که نفت کرکوک نه مال کردهاست و نه مال عربها! و ارتش پیشمرگه هر دو حزب کردی باید در ارتش واحد عراق ادغام شوند. اما احزاب کردی استدلال کردند که ارائه این پیشنهاد جدید، توده های مردم کردستان را بشدت عصبانی و ناراضی خواهد کرد. و همچنین تاکید کرده بودند که کردستان دوباره در معرض تاخت و تاز نیروهای مسلح ارتجاعی غیر کرد قرار خواهد گرفت و بهمین دلیل لازم است که ارتش پیشمرگه حفظ شود. جواب آمریکا این بود که اولاً، شما رهبران مردم هستید و مسئولیت قانع کردن آنها با شماست (یعنی اینکه بروید آنها را قانع کنید). دوماً، ارتش پیشمرگه می تواند بماند بشرط آنکه به حد یک پلیس محلی تنزل یابد و بجای اینکه نیروی انتظامی یا پلیس خوانده شود می توانید آنرا نیروی پیشمرگه بخوانید! مقامات آمریکائی به احزاب کردی تصریح کردند که با تصویب «قانون پایه ای» و «انتقال قدرت» در اول ژوئیه ۲۰۰۴ (تیر ماه ۱۳۸۳) حکومت کردی قدرت سابقش را از دست داده و باید تحت کنترل حکومت مرکزی عراق درآید! رهبران احزاب کردی از این چرخش صد و هشتاد درجه در سیاست آمریکا حیرت زده شده اند زیرا در ازای خدماتی که این احزاب کردی در رابطه با اشغال عراق به آمریکا کرده اند، آمریکا قول تشبیت حکومت خودمختار کردستان را به آنان داده بود. اما آمریکا به آنها می گوید که منافع بزرگتری دارد و می خواهد در عراق یک قدرت دولتی متمرکز و قوی بوجود آورد. در فرهنگ لغات امپریالیسم آمریکا، «دولت مرکزی قوی» یعنی دولتی که بتواند مردم و خلقها و ملل تحت ستم آن کشور را سرکوب کند. رهبران احزاب کردی این را خوب می دانند.

در مقابل فشارهای آمریکا، احزاب کردی تصمیم گرفتند مانند آیت الله سیستانی شیعه دست به بسیج توده ای بزنند و آمریکا را تحت فشار قرار

## به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) از بخش «گامهای فوری و راستای دگرگونیها» در مورد ملل تحت ستم

پرولتاریای انقلابی در مبارزه علیه ستم ملی، حق تعیین سرنوشت تا جدائی کامل و تشکیل دولت مستقل را برای تمامی ملل ستمدیده ساکن ایران به رسمیت می شناسد. نقطه عزیمت پرولتاریای انقلابی ایجاد دولتی است که از بالاترین درجه اتحاد ممکن طبقات و خلقها و ملل سهیم و بهره ور از انقلاب برخوردار باشد؛ واقعا نماینده توده هائی باشد که علیه بیعدالتی های تاریخی بیاخته اند. همزمان حزب پرولتاریا از زاویه منافع طبقه کارگر واحد، خواست و ترجیح خویش به اتحاد داوطلبانه و آزادانه کلیه ملل در چارچوب دولت پرولتری را در میان توده های سراسر کشور تبلیغ می کند. ... پرولتاریا در گزینش شکل مطلوب اتحاد انقلابی ملل، از اصول راهنمای زیر پیروی می کند: باعث ارتقاء و توسعه برابری میان ملل شود-- وحدت را تحکیم کند و تفرقه را دامن نزند-- در جهت نابودی استعمار و ستمگری میان ملل بطور کل عمل کند.

بر این اساس، دولت پرولتری می تواند شکل اتحاد جمهوریهای خودمختار، یا پیوند مناطق خودمختار با درجات متفاوتی از قدرت و اختیارات و حق و حقوق در چارچوب جمهوری واحد خلق را به خود بگیرد.

دولت در راستای رفع نابرابریهای ملی، سیاستهای زیر را فورا به اجراء خواهد گذاشت:

- ۱ - توجه ویژه به مناطق ملل ستمدیده به هنگام اختصاص منابع و کمک ها در برنامه ریزی های مرکزی
- ۲ - ایجاد زمینه مساعد برای رشد و تکامل فرهنگها و زبانهای ملی. ... ۳ - غیرقانونی کردن هر شکل از الحاق، کوچ دادن و تغییر اجباری ترکیب اهالی در مناطق ملل تحت ستم
- ۴ - مقابله با هرگونه تعرض و توهین شوونیستی علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی و مهاجران... مبارزه پیگیر با هرگونه تبعیض علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی و مهاجران در عرصه کار، مسکن، آموزش، بهداشت و سایر زمینه ها.
- ۵ - تبلیغ تعاون و زندگی و کار مشترک بین ملل.....

پرولتاریا از شعار حق تعیین سرنوشت دفاع می کند؛ زیرا فقط بدین طریق می توان وحدت اجباری و نابرابری که به ملل تحمیل شده را بر هم زد و وحدت داوطلبانه طبقه کارگر و ستمدگانی را بنا نهاد که آینده مشترکی را دنبال می کنند. طرح این شعار حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم که حول انقیاد و بی حقوقی ملل ستمدیده شکل گرفته را هدف قرار می دهد؛ به اتحاد هر چه مستحکمتر صفوف طبقه کارگر چند ملیتی در ایران خدمت می کند؛ بدگمانی های موجود در بین ملل ستمدیده را پاک کرده و زمینه مساعدتری برای پیوند توده های سراسر کشور بوجود می آورد. تبلیغ و ترویج اترناسیونالیستی حول شعار حق تعیین سرنوشت، جزئی لاینفک از تربیت کارگران ملت فارس است تا از نفوذ تفرقه افکنی های شوونیستی بورژوازی فارس رهائی یابند و نیروی نهفته انقلابی و پیشرو درون ملل ستمدیده را ببینند.

نیروهای بعثی، نیروهای القاعده و غیره، همه اینها می توانند در لیست مظنونین جای بگیرند. اما مظنونین بزرگ، آمریکا و دولت ترکیه اند. سازمانهای جاسوسی آمریکا و ترکیه به اشکال گوناگون سرخ تمام گروه های تروریستی اسلامی را در دست دارند و هر موقع که لازم می دانند، مهارشان را شل می کنند، امکانات در اختیارشان می گذارند، تا در خدمت به نقشه های تبهکارانه شان دست به عملیات بزنند. در واقع در روزهای قبل از بمب گذاری آنقدر مقامات آمریکا و ترکیه با صراحت علیه احزاب کردستان عراق حرف زده و تهدید کردند که این احتمال را تقویت می کند که آمریکا و ترکیه به شکلی از اشکال در این واقعه دست داشته اند. مشخصا، اردوان در یک مصاحبه مطبوعاتی تهدید کرد که «ترکیه هیچ شکل از دولت کردی را تحمل نمی کند حتی اگر چنین دولتی در آرژانتین تشکیل شود» و نفر دوم از ستاد فرماندهی ارتش ترکیه در مصاحبه ای گفت، «اگر این خودمختاری کردی از نوع فدرالی متحقق شود، آینده عراق خونین خواهد شد.» و مقامات ترکیه اعلام کردند که ما و آمریکا مشترکا در حال تلاش هستیم که «احساسات خودمختاری طلبانه کردها را محدود کنیم».

براستی بمب گذاری کار که بود....

جواب را با تحلیل از سیاستهای امپریالیستی آمریکا در خاورمیانه و توهم نداشتن به ماهیت امپریالیسم آمریکا می توان یافت! تاریخ کردستان فریاد می زند که امپریالیستها دشمنان قسم خورده خلق کرد می باشند. به آنها ذره ای نباید اعتماد کرد.

### توضیحات:

۱- یکی از کسانی که در این بمب گذاری کشته شد، سامی عبدالرحمن از رهبران حزب شیوعی (حزب توده عراق). وی رسما معاون نخست وزیر حکومت کردی بود و از سوی حکومت کردی مسئولیت مذاکره با آمریکائی ها و حکومت موقت عراق در رابطه با نوشتن قانون اساسی آینده عراق را عهده دار بود. وی مذاکره کننده ای کهنه کار بوده و سالیان دراز با آمریکائی ها ارتباط و همکاری داشته است. گفته می شود وی حتی از پل برمر که فرماندار آمریکائی عراق است، مجرب تر بود. یکی از مقامات استعماری آمریکا در عراق به نام پیتز گالبریت که متخصص در امور کردستان (در واقع رابط سازمان سیا با احزاب کردی) است و ۱۳ سال پیش، از مامورین مخفی آمریکائی در کردستان عراق بود، در باره وی چنین نوشت: «شنبه گذشته درست یک روز قبل از مرگش، سامی عبدالرحمن را در اتاق نشیمن کاخ حکومتی ام در اربیل، ملاقات کردم. بحث ما بر سر تکنیکهای آمریکا در مذاکره بود. در سال ۱۹۹۱ پس از شکست قیام کردها علیه صدام، من و سامی با هم از شهر وی، دهوک، فرار کردیم. از آنموقع با هم دوست بودیم... سامی به مقام معاونت نخست وزیری حکومت منطقه ای کردستان رسیده بود. و از سال گذشته از طرف حکومت کردی در رابطه با بحث بر سر قانون اساسی دولت موقت عراق، یکی از مذاکره کنندگان بود. به این دلایل، او کاملا با این تکنیک آمریکائی ها که با استفاده از زبان خوش اختلافات را برده پوشی می کنند، آشنا بود. سامی، هنگام خداحافظی گفت در مورد پیشنهاد جدید آمریکا سخت فکر خواهد کرد که ببیند آیا تغییرات تزئینی در زبان می تواند این واقعیت که حکومتش بدون آتورینته شده است را پنهان کند.» هرالد تریبون و نیویورک تایمز -- فوریه ۲۰۰۴ ■

دهند. سیستانی و بقیه نیروهای مرتجع قرون وسطائی شیعه در عراق، در اعتراض به طرح آمریکا مبنی بر عقب انداختن انتخابات، اهالی شیعه بغداد را به تظاهرات های خیابانی کشاندند. آمریکا، در مقابل این عمل سیستانی عقب نشینی کرد و برای بدست آوردن دل این مرتجعین که اگر فرصت بدستشان بیفتد در خونخواری دست کمی از صدام ندارند، کوفی عنان (دبیرکل سازمان ملل) را مسئول رسیدگی به شکایات آنان کرد. احزاب کردستان عراق نیز حرکت مشابهی را تدارک می دیدند. مشخصا، هفته قبل از این ترور، احزاب کردی در مناطق کردی «هفته فرادوم» برگزار کرده بودند. و از مردم شهرها و روستاها دعوت کرده بودند که «تقاضا نامه» ای را مبنی بر اینکه به ملت کرد اجازه تعیین سرنوشت و تعیین آینده کردستان را بدهد، امضا کنند. تظاهراتی توده ای وسیع برای ماه بعد تدارک دیده شده بود که قرار بود همزمان با تصویب «قانون پایه ای دوران گذار عراق» برگزار شوند. همه این تلاشها برای مقابله با برنامه آمریکا برای ملغی کردن حکومت خودمختار منطقه ای کردستان عراق بود. در مقابل این تلاشها، جواب آمریکا بسیار تند بود.

درست ۲ هفته قبل از بمب گذاری، نخست وزیر ترکیه به واشنگتن سفر کرده و مورد استقبال گرم جورج بوش قرار گرفته بود. در این ملاقات، بوش با قلدرمایی خاص خودش تاکید کرد که هیچگونه خودمختاری گسترده برای کردهای عراق را قبول نخواهد کرد و کاملا با دولت ترکیه در این زمینه توافق دارد. این سفر، در رابطه با تعیین سیاست آمریکا در رابطه با پ کا کا نیز مهم بود. بلافاصله پس از این سفر، وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد پ کا کا کماکان یک سازمان تروریستی است. پل برمر فرماندار آمریکائی بغداد، اعلام کرد که ما نباید اجازه دهیم که پ کا کا با عوض کردن اسم از مهلکه جان سالم بدر ببرد. وی اضافه کرد که آمریکا، پ کا کا و تمام سازمانهای مرتبط با آن را تروریست می داند. (برای اطلاع بیشتر در مورد نام عوض کردن پ کا کا به مقاله «پ کا کا در سراسر» مندرج در حقیقت شماره ۱۳ رجوع کنید).

بحث بر سر اینکه بمب گذاری کار چه کسانی بود، ادامه دارد. این احتمال نیز هست که این بمب گذاری توسط نیروهای ناسیونالیست عرب انجام گرفته باشد. بسیاری از توده های عرب از همکاری دو حزب کردی با نیروهای اشغالگر عصبانی اند. بر کسی پوشیده نیست که در یکسال گذشته مقاومت مسلحانه علیه نیروهای اشغالگر گسترش یافته است. نیروهای مقاومت عراق، نه تنها نظامیان آمریکائی و متحدین آمریکا، بلکه نیروهای عراقی را که با اشغالگران همکاری می کنند آماج حملات خود قرار می دهند. بنابراین، این احتمال هست که بمب گذاری کار نیروهای ناسیونالیست عراقی باشد. این بمب گذاری می تواند کار هر یک از نیروهای ارتجاعی شیعه یا سنی یا ترکمن باشد. زیرا تجاوز و اشغالگری آمریکا آنقدر ارتجاعی است که به لاشه انواع و اقسام نیروهای تبهکار جانی تازه دمیده است. حزب الله شیعه چه آنهایی که وابسته به ایرانند و چه آنهایی که نیستند، مرتجعین ترکمن، نیروهای بنیادگرای اسلامی وابسته به ترکیه،

# کردستان در دیگ جوهان جنگ عراق

یکبار دیگر امپریالیسم آمریکا ثابت کرد که به کردها به صورت گوشت قربانی نگاه می کند! چشم ها را باید به این حقیقت باز کرد که حقوق ملی کردها در چارچوب نظم امپریالیستی تحقق ناپذیر است. باید چشم ها را به این حقیقت گشود که حقوق ملی کردها فقط در چارچوب یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تحقق می پذیرد. امپریالیستها و دولتهای منطقه دشمنان قسم خورده خلق کرد و خلقهای خاورمیانه اند.

مقاله زیر بخشی از مقاله «ترکیه و کردستان در دیگ جوهان جنگ عراق» است. این مقاله در مجله انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» - شماره ۳۰ منتشر شده است.

در مارس ۲۰۰۳ (فروردین ۱۳۸۲) هنگامی که نیروهای آمریکائی و بریتانیائی وارد عراق شدند تا آن را به اشغال درآورند، مردم دنیا در نهایت بهت و گیجی و خشم مشاهده کردند که پیشمرگه های کرد، سربازان آمریکائی را همراهی می کنند! این پیشمرگه ها فرستادهای احزاب کردستان عراق (اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، و حزب دموکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی) بودند. رسانه های غرب تبلیغات زیادی در مورد اینکه پیشمرگه های کرد در رکاب نیروهای اشغالگر آمریکائی هستند، براه انداختند. از سال ۱۹۹۱ این دو حزب کردی، تحت قیمومیت آمریکا، حکومتی در شمال عراق بر پا کرده اند. پس از جنگ اول خلیج، آمریکا یک منطقه «پرواز ممنوع» در شمال عراق اعلام کرد که بهاین دو حزب کردی امکان می داد خارج از محدوده اقتدار دولت صدام حسین، حکومت های منطقه ای خود را اداره کنند. بخشی از درآمد نفت و کنترل راه های تجاری مرزی با ترکیه و ایران، به این دو حزب داده شد. در نتیجه، یک قشر نخبه چاق و چله در کردستان عراق شکل گرفت که بر مردم کردستان که اکثریت فقیر و خسته از سرکوب و آوارگی اند، حکومت می کنند. یک ارتش پیشمرگه ۴۰ هزار نفره که کوماندوهایش را سازمان سیای آمریکا تعلیم داده، شکل گرفت. سال گذشته هنگام تهاجم به عراق، هزاران سرباز پیشمرگه در عملیات نظامی مختلف تحت فرماندهی ارتش آمریکا و سازمان سیا قرار گرفتند.

برای توجیه این همدستی، جلال طالبانی اعلام کرد، کردها هیچ دوستی بهتر از واشنگتن ندارند! بوش، رئیس جمهور آمریکا، مکررا علیه صدام حسین بخاطر جنایاتی که در حق کردها مرتکب شده است سخنرانی کرد و مقامات برجسته حکومت آمریکا مکررا وعده دادند که آرزوی کردها را مبنی بر داشتن یک دولت خودمختار در چارچوب یک عراق فدرال، متحقق خواهند کرد. اما معلوم شد که همه اینها دروغ بود.

دو حزب کردستان عراق فکر می کردند که پس از سرنگونی رژیم صدام حسین، آمریکا به آنها اجازه می دهد که رژیم خودمختار کردی خود را در شمال عراق تحکیم کنند. آنها امیدوار بودند در عوض کمکی که به امپریالیسم آمریکا در تجاوز و

اشغال کرده اند، بعنوان پاداش در حکومت مرکزی آینده عراق که ساخت دست آمریکاست، صاحب نفوذ بالائی شوند. البته برای مدت کوتاهی اینطور بنظر می آمد که تحت سلطه آمریکا در عراق، حکومت کردی صورت واقعیت بخود خواهد گرفت. این ظواهر، احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و ترکیه (پ کا کا) را بسوی اتخاذ سیاست مشابه احزاب کردستان عراق سوق داد؛ اینها نیز شروع به جلب نظر و حمایت آمریکا کردند تا شاید به آنها هم سهمی از «قدرت کردی» برسد. اینها طوری رفتار می کردند که انگار به ناگهان امپریالیسم آمریکا یک بازار محلی برای توزیع «رهائی ملی» براه انداخته است. رهبران کومله (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) به این هجوم پیوسته و شتابان راهی واشنگتن شدند تا با مقامات وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) ملاقات کنند. رهبران کومله علنا شروع این «مناسبات جدید» را اعلام کرده و بدون اینکه از خجالت سرشان را پائین بیندازند استدلال کردند که در این مقطع از تاریخ منافع آمریکا ایجاب می کند که در چارچوب نوعی فدرالیسم بسته های خودمختاری بین کردها پخش کند. جلال طالبانی هم نقش «افتخار آمیز» واسطه گری میان احزاب کردستان ایران و ترکیه با آمریکا را بعهده گرفت تا راه را برای تسلیم این احزاب به امپریالیسم آمریکا هموار کند.

اما امپریالیستهای آمریکائی در اولین فرصت آب سردی بر این توهما بزرگ ریختند. پل برمر، فرماندار آمریکائی بغداد، در ۲ ژانویه ۲۰۰۴ رهبران کرد را فراخواند و به آنها گفت که دولت خودمختار کردی که در شمال عراق برقرار است، مانعی در مقابل طرحهای آمریکا در عراق می باشد و باید به آن پایان دهند. در واشنگتن مخالفت شدیدی با هر شکل از دولت خودمختار کردی وجود دارد. برای آمریکا، پیروزی در عراق به معنای آن است که بتواند یک عراق با ثبات در زیر چکمه های آمریکائی ایجاد کند و حقوق ملی کردها بدلالی چند مانع شکل گیری چنین نظامی است. اولاً، حاکمان استعماری آمریکا در عراق نیازمند مهار کردن توده های عرب شیعه و سنی هستند. برای آمریکا این به معنای آنست که باید با طبقات ارتجاعی فتودال - کمپرادور و سران مذهبی شیعه و سنی عقد اتحاد ببندد، بخشی از روشنفکران و تکنوکراتهای عرب شیعه و سنی را جذب کند و در میان طبقه میانی اینها بخشا پایه بگیرد. اما اگر به کردها بیش از اندازه قدرت سیاسی و اقتصادی بدهد، نمی تواند طبقات مرتجع شیعه و سنی را با

خود متحد کند. خیلی ساده آنقدر چیزی در انبان ندارد که بتواند همه را راضی نگاه دارد. علاوه بر اینها، قدرتمند کردن کردها به معنای دست زدن به ترکیب سلسله مراتب قدرت که از دیر زمان (از زمان جنگ جهانی اول و دوم) در اینجا مستقر کرده اند، می باشد و این دستکاری ها خطر ایجاد بی ثباتی را در خود دارد و آمریکا نمی خواهد چنین ریسکی کند.

یکی از دلایل دیگر آمریکا در نظر گرفتن منافع دولتهای ایران و ترکیه است. بر کسی پوشیده نیست که دولتها و طبقات ارتجاعی فارس و ترک در این دو کشور در رابطه با خدمت به امپریالیستها خیلی سازمان یافته تر و با تجربه تر و حرفه ای تر از احزاب کردی هستند! ترکیه، که متحد نزدیک آمریکا در سازمان نظامی ناتو است، بشدت با ظهور یک دولت کردی مخالف است زیرا می ترسد که ایجاد یک دولت کردی در شمال عراق باعث بهم ریختن کردستان ترکیه شود. دولت ترکیه و آمریکا خیلی مشخص با هر گونه تلاش احزاب کردی مبنی بر کنترل میدان های نفتی شمال عراق در کرکوک و موصل مخالفند. زیرا معتقدند کنترل نفت به کردها قدرت زیادی می دهد.

بر خلاف تمام تبلیغ های خوش آب و رنگ توسط رهبران کردستان عراق، آمریکا بهیچوجه بدنبال آن نیست که از کردها حفاظت کند یا اینکه خودمختاری خیرات کند. آمریکا هرگز این نقشه و سیاست را نداشت که به **توده های** خلق کرد ذره ای قدرت بدهد. زیرا منافع خلقهای خاورمیانه، منجمله منافع خلق کرد، با نقشه های آمریکا مبنی بر سلطه یافتن بر تمام این منطقه استراتژیک، در تضاد و تقابل قرار دارد. اما برای مدتی چنین بنظر آمد که شاید طبقات فتودال و کمپرادور کردستان عراق را صاحب قدرت دولتی کند. اما اکنون معلوم شده که حتا این نیز متحقق نخواهد شد. آمریکا بر متحدین کرد خود فشار گذاشته که از هر گونه تلاش برای دست یافتن به خودمختاری واقعی و کنترل چاه های نفت خودداری کنند و از آنها خواسته که نیروهای پیشمرگه خود را در ارتش جدید عراق که زیر کنترل آمریکاست، ادغام کنند. ویلیام سفایر، یکی از نزدیکان دولت بوش و نویسنده نیویورک تایمز، نوشت: «پل برمر، با صراحت به رهبران کرد گفت که سیاست خودمختاری کردستان، سیاست قبلی آمریکا بود. بهتر است آنها فراموش کنید و سوار ارباب طرح جدید آمریکا شوید.» (۱۴ ژانویه).

این یک واقعیت تاریخی است که قدرتهای



## امپریالیستها افغانستان را «بازسازی» می کنند:

### اقتصاد افغانستان به تولید تریاک و صدور نیروی کار ارزان بند است

تونی بلر، نخست وزیر انگلیس، در سال ۲۰۰۱ در کنفرانس «حزب کارگر» (حزب حاکم در انگلیس) گفت که غرب این بار افغانستان را رها نخواهد کرد! بلر با این حرف می خواست بگوید که وقتی بعد از سرنگون شدن رژیم نجیب، نیروهای جهادی به قدرت رسیدند و افغانستان را ویرانتر کردند، غرب کاری به افغانستان نداشت. امروز که پس از دو سال و اندی از اشغال افغانستان توسط آمریکا و کشورهای اروپائی می گذرد وضع کماکان نابسامان است و برخی موسسات «بشر دوستانه» کشورهای غربی را متهم به این می کنند که «باز هم افغانستان را رها کرده است». اما واقعیت آنست که غرب هیچوقت افغانستان را رها نکرده بود! داستان غرب در افغانستان همیشه خونین و آلوده بوده است. قبلا افغانستان کشوری بود که نه تنها نیازهای غذایی خود را تولید می کرد بلکه بخش مهمی از تولیدات کشاورزی و دامی را به خارج از کشور صادر می کرد. اما امروز به ابتدائی ترین مواد غذایی محتاج است. اکنون، تولیدات غذایی کفاف یک چهارم مصرف داخلی را هم نمی دهد. به این دلیل، مهاجرت ها به کشورهای همسایه و غیر همسایه ادامه دارد. فقر و فلاکت و بی خانمانی، بی امنیتی، تا سر حد فاجعه رسیده است و این نتیجه دخالتگریهای غرب است و نه بخاطر اینکه گویا «غرب افغانستان را رها کرده بود».

سخنان بلر و امثالهم در واقع برای این است که غرب خود را در این فجاجع بی گناه نشان دهد. سابقه دخالت مستقیم و توطئه گرانه غرب در افغانستان به قبل از تجاوز نظامی امپریالیسم شوروی به افغانستان (در سال ۱۹۷۹) می رسد. جان پیلچر که یک خبرنگار مستقل انگلیسی است، در مجله هفتگی گاردین به مصاحبه برژینسکی در سال ۱۹۹۸ اشاره می کند. در این مصاحبه برژینسکی می گوید که وی کارتر (رئیس جمهور آمریکا) را ملزم کرد که ۵۰۰ میلیون دلار بودجه برای درست کردن سازمانهای جهادی اختصاص دهد. این پروژه به ایجاد طالبان و القاعده انجامید. مقاله ادامه داده می گوید، «هدف آمریکا این بود که مسکو را به دام افغانستان بیندازد و با اشاعه بنیادگرائی اسلامی در جمهوری های آسیای میانه، برای مسکو مشکلاتی ایجاد کند.» (به نقل از گاردین ویک، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳)

از سال ۱۹۷۹، به مدت ۱۷ سال آمریکا ۴ میلیارد دلار در جیب برخی از ستمگرترین و تبهکارترین نیروهای جهادی افغانستان ریخت. غربی ها در جنگ جهادی ها با شوروی فقط نظاره گر نبودند. بلکه کاملا آتش بیار معرکه بودند. بقیه در صفحه ۲۶

استفاده کرده اند. اما اگر از نزدیک به واقعیات نگاه کنیم می فهمیم که این واقعیت ندارد که امپریالیستها به ملل دیگر خاورمیانه قدرت خودمختاری یا استقلال واقعی داده اند. بهیچوجه. تمام ملل خاورمیانه در انقیاد امپریالیسم هستند و از داشتن هر گونه استقلال سیاسی و اقتصادی موثر، محرومند. بهمین دلیل در سراسر خاورمیانه، مقاومت ملی علیه امپریالیسم و مبارزه برای کسب استقلال واقعی بخشی لاینفک از انجام یک انقلاب دموکراتیک نوین است. اما این هم واقعیتی است که طبقات فئودال و کمپرادور کردستان حتا از داشتن همان دولتهای نیمه مستعمره که طبقات ارتجاعی ملل فارس و ترک و عرب دارند، محرومند. این موجب بوجود آمدن موقعیت خاصی شده و باعث شده که این طبقات در میان توده های کردستان دارای نفوذ باشند. در عین حال، این موقعیت خاص تبدیل به افساری شده است که قدرتهای امپریالیستی هر موقع می خواهند و نیاز دارند آنرا می کشند و از طریق کشیدن افسار این طبقات ارتجاعی و احزاب سیاسی آن، با آمال و آرزوهای مردم کردستان بازی می کنند. متفکرین و طرح ریزان امپریالیست برای اینکه قدرت تصویر سازی خود را نیز به نمایش بگذارند اسم این سیاست را گذاشته اند: «بازی با ورق کردستان». با وجود چنین تاریخچه ای رهبران کردستان عراق به افسانه سرائی در مورد خوبی های امپریالیسم آمریکا ادامه می دهند. باید این بازی جنایتکارانه را افشا کرد؛ چشمان زحمتکشان کردستان و خلق ستمدیده کرد باید باز شود تا ماهیت طبقات فئودال کمپرادور کردستان و احزاب سیاسی این طبقات را ببینند و بفهمند که این احزاب همیشه مستعدند که توسط امپریالیستها خریده شده و مورد استفاده قرار بگیرند. برای همین خلق ستمدیده کرد بطور عاجل نیازمند حزبی است که دیدگاه سازش ناپذیر پرولتاریای انقلابی را نمایندگی کند و نه دیدگاه تسلیم طلب و سازشکارانه طبقات فئودال - کمپرادور کردستان را.

رهبران کردستان عراق خیانت خود را اینطور توجیه می کنند که «کردها برای رسیدن به اهدافشان باید واقع بین باشند». اما این «واقع بینی» رهبران کرد بیشتر از آن که به توده های کرد منفعتی برساند باعث رنج آنها شده است زیرا اینها آنقدر واقع بین نبوده اند که بفهمند امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی که بر ملت کرد و دیگر خلقهای کشور ستمگری می کنند، هرگز دوست خلق کرد نخواهند شد.

ماهیت اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق و اتحاد زشت این احزاب با امپریالیسم آمریکا یک زنگ هشدار است که به پرولتاریا و زحمتکشان کردستان می گوید این نارهبران را یکبار برای همیشه طرد کنید. تا زمانی که یک رهبری انقلابی پرولتری در کردستان شکل نگیرد تجربه تلخ اعتماد کردن به امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی و بعد خنجر از پشت خوردن از سوی آنها، تکرار خواهد شد. ■

امپریالیستی جنایات وحشتناکی علیه ملت کرد مرتکب شده اند. چهار دولتی که به کردها ستم می کنند توسط خود امپریالیستهای بریتانیایی و سپس آمریکائی شکل گرفته و تقویت شدند. و این ها بودند که هنگام شکل دادن به دولتهای خاورمیانه ملت کرد را از شکل گیری دولت کردی محروم کردند. الگوی رفتار قدرتهای امپریالیستی با کردها بیرحمانه بوده است. اینها همواره به فئودالها و خوانین و سرمایه داران کرد وعده های دروغین خودمختاری و دولت کردی می دهند و وقتی که خردشان از پل گذشت از پشت به آنها خنجر می زنند. برای مثال، زمانی که آمریکا می خواست دولت ترکیه یا عراق را تضعیف کند یا زیر فشار بگذارد، نیروهای مسلح کرد را تشویق کرده است و نیروهای محافظه کار ناسیونالیست درون ملت کرد را که مایلند به نفع آمریکا و علیه قدرتهای مرکزی بجنگند، تقویت کرده است. با این وصف وقتی که به اهدافش دست یافته، حتا همین نیروهای محافظه کار را ول کرده و کردها را با سرنوشتی که گاه بسیار خونین بوده است مواجه کرده است.

قرار داد تبهکارانه الجزایر در سال ۱۹۷۵ یک نمونه تاریخی است که هنوز هم که هنوز است قلب مردم کردستان را درد می آورد و مانند شعله ای در اذهانشان زنده است. در سال ۱۹۷۲، نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا، و هنری کسینجر که مشاور امنیتی نیکسون بود و شاه ایران، مشترکا تصمیم گرفتند که با استفاده از کردهای عراق رژیم عراق را که وابسته به شوروی بود، تضعیف کنند. آمریکا و شاه حزب دموکرات کردستان را تشویق و یاری کردند که دست به جنگ مسلحانه با دولت عراق بزنند. رهبر این حزب در آن زمان ملا مصطفی بارزانی (پدر مسعود بارزانی) بود. شاه بدستور آمریکا از این حرکت مسلحانه حمایت کرد. در سال ۱۹۷۵ نیروی پیشمرگه به ۴۵ هزار نفر رسید و کاملا قادر بود رژیم عراق را از کردستان بیرون براند. اما برای آمریکا، این زیاده روی بود. شاه ایران، با حمایت آمریکا، وارد معامله ای با رژیم بغداد شد که نتیجه اش عقد قرارداد الجزایر بود. شاه بلافاصله کردها را ول کرد. شاه و آمریکا هر گونه کمک به کردها را قطع کرده و به رژیم عراق علامت دادند که دستش باز است و در انجام هر گونه عملیات سرکوب پیشمرگه و نابودی کردستان عراق، آزاد است. دهها هزار تن به ایران فرار کردند اما بزور به عراق بازگردانده شده و کشتار شدند. شاه به ملا مصطفی و اقوامش اجازه داد که در ایران بمانند. وی در تبعید درگذشت. توده های کردستان بطور صریح و قاطع تسلیم شدن ملا مصطفی و خیانت به مقاومت کردستان را محکوم کردند و هنوز که هنوز است در سراسر کردستان، بعنوان سمبل خیانت ملی از آن نام برده می شود.

طبقات ارتجاعی کردستان (یعنی فئودالها و سران قبائل) همیشه به امپریالیستها پیشنهاد داده اند که در ازای کسب قدرت دولتی حاضرند به امپریالیستها خدمت کنند. یعنی حاضرند همان کاری را بکنند که طبقات ارتجاعی ملت فارس و عرب و ترک می کنند. امپریالیستها هم همواره با دادن وعده های دروغین از آن ها برای اهدافشان

بقیه از صفحه ۲۵

در جریان تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ هر آنچه که نابود نشده بود، نابود شد. بعد از اشغال افغانستان، کارزار تبلیغاتی برای بازسازی افغانستان از جانب امپریالیستها برآه افتاد. این کارزار تنها زمینه هائی برای وابسته ساختن این کشور و ادغام هر چه عمیق تر آن در اقتصاد جهانی است تا اینکه خونخواران سرمایه بهتر بتوانند سودهای کلان از مردم این خطه بیرون بکشند.

کنفرانسی که در سال ۲۰۰۱ در توکیو به این منظور برگزار شد کشورهای کمک کننده ۸،۵ میلیارد دلار برای ۵ سال اختصاص دادند. اخیرا آمریکا قول ۲،۱ میلیارد دلار کمک داده است. با در نظر گرفتن استانداردهای بین المللی این رقمی بالا نیست. بخصوص هنگامی که مخارج نظامی آمریکا در افغانستان به تنهایی ماهیانه حدود یک میلیارد دلار است. اما عمق مسئله موقعی بیشتر روشن می شود که در بایام این کمکها در واقع کمک به کمپانیهای امپریالیستی هستند و به مخارجی می رسند که برای فعالیت های امپریالیستها سودمندند. این کمکها با شرط هزینه شدن در رشته های معینی به افغانستان تحویل داده می شوند. یک مسئله روشن است که مقدار زیادی از آن خرج بازسازی زیربنائی نمی شود. روزنامه آبرور لندن در ۲۵ ماه مه سال گذشته می نویسد، «تا کنون کشورهای کمک کننده تنها ۳۰۰ میلیون دلار را به ساختن راه ها اختصاص داده اند. اتفاقا این مقدار دقیقا برابر است با مقداری که برای بازسازی سفارت آمریکا در کابل اختصاص داده شده است. امضا کننده قرار داد، شرکت بکتل می باشد که یک شرکت ساختمانی عظیم آمریکائی است.» این شرکت یکی از کارتلهائی است که با بوش مناسبات خوبی دارند. در حال حاضر شرکت بکتل رنج «کمک به بازسازی» عراق را هم بر خود خریده و در حال درآوردن سودهای سرسام آور در عراق است. بکتل، برای هر کیلومتر جاده سازی ۴۰۰ هزار دلار می گیرد. برای اینکه بفهمید همان کمکهای ناچیز کجا می رود به ویرانی افغانستان و به جیب بکتل و امثالهم نگاه کنید.

### چگونگی تقسیم «کمک های مالی»

آمریکا و غرب پول نقد و کمک ها را از طریق موسسات غیر دولتی و بعضا مستقیم ارسال می کنند. بسیاری از آن بصورت کمک های نظامی برای دولت مرکزی و یا برخی جنگ سالاران معین که تحت الحمایه دولتهای معین هستند، می رود. این کمکها شامل کمکهای غیر نظامی نیز می شود که بشکل مواد غذایی و یا بصورت واردات غذاهای سوپسید شده و یا بصورت اعتبار از غرب و آمریکا ارسال می گردند. که این نیز امتیاز مهم دیگری برای سرمایه های انحصاری کشورهای بزرگ است. واقعیت این است که این کمک ها بیش از هر چیز به وابستگی افغانستان کمک می کند. مثلا غذاهای سوپسید شده و یا حتا مجانی که میان مردم پخش می شود بلائی شده است برای دهقانان افغانستان. زیرا برای دهقانان ممکن نیست که با گندم های سوپسید شده اروپائی و آمریکائی رقابت کنند. در نتیجه کارشان به ورشکستگی می کشد و برای امرار معاش چاره ای ندارند جز روی آوردن به تریاک که بازار جهانی دارد. اقتصاد افغانستان عمدتا به دو رشته بند است. یکی

صادرات تریاک (به حقیقت شماره ۱۳ رجوع کنید) که به گفته ای ۲ میلیارد دلار در سال برای افغانستان درآمد ارزی دارد. و دیگری، صدور نیروی کار ارزان. مهاجرین و یا کارگرانی که برای کار به کشورهای دیگر بصورت موقت مهاجرت کرده اند، مقداری از درآمد خود را برای خانواده هایشان در افغانستان می فرستند. ارز حاصل از این بیگاری فرساینده در سال به ۲،۱ میلیارد دلار می رسد. در حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر از جمعیت ۲۴ (یا ۲۶) میلیونی افغانستان در کشورهای همسایه و یا کشورهای عربی خلیج فارس کار می کنند و یا به کشورهای اروپائی و آمریکا مهاجرت کرده اند. افغانستان، در مقایسه با بقیه کشورهای جهان بالاترین درصد مهاجرت به خارج را دارد.

بدین ترتیب اقتصاد افغانستان این چنین به اقتصاد جهانی متصل است. تحولات بعدی مانند تجاوز امپریالیستی و اشغال افغانستان این اتصال را تنگ تر می کند. آنچه باعث اسیر شدن اقتصاد افغانستان در قید عقب ماندگی و سقوط آن شده است یکم، عامل نیروی امپریالیستی است و دوم، مناسبات و روابط عقب مانده نیمه فئودالی است که همیشه پایگاه محکمی برای امپریالیستها بوده است. بهمین دلیل آمریکا و امپریالیستهای دیگر به تقویت نیروهای عقب مانده و واپسگرای جامعه افغانستان ادامه می دهند و این نیروها نیز در عرصه های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی به خدمات خود ادامه می دهند. جنگ سالارانی که ساخته و پرداخته سازمان سیای آمریکا می باشند از متحدین آمریکا در تجاوز به افغانستان بودند، و امروز نیز در مصدر امورند. بسیاری از جنگ سالاران در ابتدا به مثابه حاکمان فئودالی محل و یا با حمایت این نوع افراد گروه های جهادی خود را بوجود آوردند. ۷۵ تا ۸۰ درصد مردم افغانستان در روستاها زندگی می کنند و تقریبا همه آنها زیر سلطه و کنترل این جنگ سالاران می باشند. تقریبا نیمی از زمین های قابل کشت به فئودالها و زمینداران بزرگ تعلق دارد. این به معنای آنست که اکثریت وسیعی از دهقانان یا بی زمین اند و یا کم زمین. دهقانانی که روی زمینهای فئودالها کار می کنند باید ۶۵ تا ۸۵ درصد محصول خود را بعنوان اجاره به فئودالها بدهند. اجاره بها در مورد کشت خشکشاخ بیشتر است. جنگ سالاران جهادی و گروه های مسلح آنان تحقق این نوع استثمار وحشیانه را تضمین می کنند. در برخی موارد خود جنگ سالاران جهادی همان استثمارگران فئودال هستند. اینان در گذشته زمین آنانی را که منطقه را ترک کرده بودند غصب کرده و یا در مواردی مردم را مجبور به فروش با قیمت نازل و یا ترک زمین و منطقه خود کردند و زمینشان را غصب نمودند. امروز، اینان با گرفتن مالیات و مالیات های مذهبی مثل خمس حداقل ۲۰ درصد از محصولات مردم را می دزدند. در یک گزارش از منطقه دره شل گارا در افغانستان، روزنامه نیویورک تایمز در ۲۴ سپتامبر می نویسد که «با نزدیک شدن هنگام درو، جنگ در این منطقه حاصلخیز بالا گرفت و این مسئله ای اتفاقی نبود. چرا که بخشی از این همه محصول پنبه، ذرت، گندم باید به فرماندهان محلی

تحویل داده شود... در اوایل تابستان، تمام مدت مردان مسلح در باری های پیک آپ در حال آمد و شد بودند و صدای شلیک گلوله هایشان شنیده می شد. دهقانان با ناامیدی نگاه می کردند و هیچ چیز را بیشتر از رها شدن از دست این افراد نمی خواستند...»

بسیاری از افراد اصلی دولت کنونی و نزدیکترین متحدین آن از جنگ سالاران جهادی اند که در تلاشند با استفاده از موقعیت و با وارد کردن محصولات خارجی و شرکت مستقیم و یا غیر مستقیم در صدور تریاک و دیگر کالاها برای بازار جهانی به بورژوا کمپرادورهای نوین تبدیل شوند. برخی از آنها در زمان جنگ مقاومت علیه شوروی، این تجارت را آغاز کردند. زمرد یکی از سنگهای قیمتی است و در منطقه بدخشان افغانستان فراوان است. به گفته عبدالله عبدالله (وزیر امور خارجه افغانستان)، در سالهای اشغال افغانستان توسط شوروی، نیروهای احمد شاه مسعود تا ۵ میلیون دلار از تجارت زمرد بدست آوردند. حال همین نوع افراد کسانی هستند که از کمکهای غرب حداکثر استفاده را می برند و از موقعیت سیاسی قدرتمند خود برای شراکت با سرمایه های خارجی استفاده می کنند.

اخیرا فرستاده مخصوص سازمان ملل در مورد حق مسکن بیانیه ای صادر کرده که در آن گفته شده بود که وزیر دفاع و معاون رئیس جمهوری که هر دو از جنگ سالاران جهادی بوده اند، باید بدلیل شرکت در غصب زمین در کابل، از مقامشان کنار گذاشته شوند. هر چند که بعدا رئیس سازمان ملل در افغانستان این بیانیه را پس گرفت اما نشان دهنده ابعاد دزدی و فساد و ثروت اندوزی از قبل چاپیدن مردم و منابع عمومی کشور توسط مقامات دولت کرزای است.

بورژوا کمپرادورهای وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی، با فروپاشی شوروی، عمدتا یا از بین رفته اند یا با تعویض ارباب مبدل به متحدین امپریالیستهای غربی شده اند. بورژوا کمپرادورهای جدیدی که به آمریکا و یا امپریالیستهای اروپائی وصلند در خلال جنگ علیه شوروی (هنگام اشغال افغانستان در دهه ۱۹۸۰ توسط شوروی) بوجود آمدند. اینها یا خودشان جنگ سالارند و یا به آنها متصلند. امپریالیستها با کمک به این نیروها از یک طرف پایه های درونی را برای تسلط امپریالیستی خود تقویت می کنند. از طرف دیگر موانع اصلی را در مقابل بازسازی واقعی و تکامل کشور بوجود می آورند. همانگونه که کمکهای ارتشهای آمریکا و اروپا باعث به قدرت رسیدن این نیروها شدند. کمکهای دیگر نیروهای امپریالیستی خواه نظامی و خواه غیر نظامی همان اهداف را دنبال می کند.

عقب ماندگی و ستمی که افغانستان را برای اکثریت مردم آن به جهنم تبدیل کرده است توسط دولتهای به اصطلاح پیشرفته امپریالیستی تقویت می شود. بهترین «کمکی» که امپریالیستها می توانند به افغانستان بکنند این است که واقعا گورشان را گم کنند. اما این کار را هرگز داوطلبانه انجام نخواهند داد مگر اینکه خلقهای افغانستان تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی شان بپا خیزند و به زور تفنگ جنگ سالاران زالو صفت را نابود و امپریالیستها را از افغانستان بیرون برانند. ■

بقیه از صفحه ۲۸

## دروید بر مردم خاتون آباد و .....

همه جانبه و همزمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. هر روزه جمعیت قابل توجهی از نیروی کار در آستانه اخراج قرار دارد و مشکل اشتغال به معضل بزرگ رژیم تبدیل شده است.

در چند سال گذشته از یک سو مزدوران رژیم در «خانه ضد کارگر» برای حل معضل بیکاری کارزاری را با شعار «کارگر افغانی اخراج باید گردد» به راه انداختند و با طرح این شعار ارتجاعی و شوونیستی موجب قتل چند کارگر افغانستانی در اصفهان و مناطق دیگر شدند. از سوی دیگر مقامات رژیم برای برون رفت از این بحران ادغام هر بیشتر در اقتصاد جهانی را تجویز میکنند. رژیم در چند سال گذشته لویجی را که در ابتدای انقلاب برای سرمایه های خارجی موانعی ایجاد میکرد، حذف نمود. اما واقعیت این است که با ادغام هر چه بیشتر ایران در روند گلوبالیزاسیون خانه خرابی و بیکاری کارگران افزایش خواهد یافت. با نگاهی به دیگر کشورهای تحت سلطه این واقعیت آشکارتر می شود.

امروز موقعیت زندگی طبقه کارگر در سطح جهانی در حال وخیمتر شدن است این امر چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطه به چشم میخورد. خصوصی سازی و بیکارسازی و حمله به سطح معیشت کارگران یک روند بین المللی است و خرد کننده تر نیز خواهد شد.

همانگونه که در نشریه حقیقت شماره ۳۳ (دوره دوم) آمده سرمایه گذارهای خارجی نه تنها سبب اشتغال بیشتر نشده بلکه بر خیل ارتش بیکاران افزوده است: ۵۰۰ شرکت بزرگ صنعتی که کنترل ۲۵ درصد از اقتصاد جهانی را در دست خود دارند، ۵۰۰٪ (پنج صدم درصد) از اهالی دنیا را به اشتغال خود درآورده اند! این واقعیتی است که با ادغام هر چه بیشتر کشورهای جهان سوم در بازار جهانی، سرمایه های خارجی بیشتری وارد این کشورها می شود و حول آنها مقداری شغل ایجاد می شود. اما چندین برابر این میزان، مشاغلی که سابقا موجود بود از میان می رود؛ زیرا بازارهای داخلی با کالاهای خارجی انباشته شده و تولید کنندگان داخلی که قدرت رقابت با آنها را ندارند ورشکسته می شوند. اقتصاد کشاورزی و مشاغل این بخش نیز به همین ترتیب سریعآ نابود می شوند. مثلا، امروز در هند هشتاد میلیون زن روستائی به همان اندازه شیر از دام می دوشند که صد هزار تولید کننده محصولات لبنیاتی در آمریکا. تولید کنندگان آمریکائی قادرند شیر را ارزاتر از زنان روستائی هند وارد بازار هند کنند. این افسانه سرائی است که گویا ورود سرمایه های خارجی یا تکنولوژی پیشرفته غرب به ایران، موجب تغییر شکل سرمایه داری از «غیر تولیدی» به «تولیدی» خواهد شد. ورود تکنولوژی مدرن و سرمایه ها، موجب تضعیف بخش «غیر تولیدی» سرمایه داری بوروکراتیک - کمپرادور ایران نخواهد شد. بالعکس سرمایه تجاری با استفاده بیشتر از تکنولوژی

ارتباطات و حمل و نقل، کارائی خود را بالا برده و حجم مبادلات خارجی و داخلی خود را افزایش خواهد داد و انحصار بیشتری در عرصه تجارت خارجی و داخلی اعمال خواهد کرد. این سرمایه بر دامنه فعالیتهای مالی (اعتباراتی و بانکی) خواهد افزود. ادغام هر چه بیشتر ایران در بازار جهانی به معنای اینست که کلیه موانع از سر راه تجارت بین المللی برداشته می شود؛ و این تنها دست تجار بزرگ را قویتر می کند. این خیالی باطل است که سرمایه خارجی وارد ایران شده و در زمینه تولیدی سرمایه گذاری خواهد کرد. خیالی باطل است که سرمایه داران ایرانی به سوی سرمایه گذاری در تولید روان خواهند شد. سرمایه های بزرگ (چه خارجی و چه داخلی) تنها وارد عرصه هائی می شوند که بر مبنای استانداردهای بازار جهانی حداکثر سودآوری را داشته باشند. حداکثر سودآوری یعنی سرمایه دار هر وقت دلش خواست کارگر را اخراج کند. آنچه امروز طبقه کارگر جهانی شاهد آن است تشدید بیکاری، بی حقوقی، کشتار جمعی، تجاوز، جنگ و نابودی است. هر چه امپریالیستها چنگالشان را در چار گوشه دنیا بیشتر فرو میکنند و سرمایه هایشان را گسترش میدهند چیزی جز استثمار و فلاکت بیشتر برای طبقه ما به ارمغان نمی آورد. «هر جا که ستم هست، مقاومت هم هست» مسلما طبقه کارگر در مقابل این روند مقاومت کرده و خواهد کرد اما واقعیت این است که صرفا با مبارزه اقتصادی نمی توان جلوی درهم شکستن طبقه کارگر را گرفت. اگر کارگران فراتر از چانه زدن بر سر فروش «بهتر» نیروی کارشان نروند وضعیت برای طبقه کارگر بسیار تیره و تارتر خواهد شد.

طبقه کارگر باید پرچمدار مبارزه سیاسی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شود. امروز که گسل عمیقی در صفوف ارتجاع ایجاد شده و کشتی شکنجه گران دیروزی و اصلاح طلبان امروزی به گل نشسته و حنای خرافه مسالمت جوئی دیگر رنگی ندارد و خواست سرنگونی به خواستی عمومی تبدیل شده است، بیش از هر زمان دیگر شرایط برای طبقه کارگر و کمونیستهای انقلابی آماده است که قوای خود را گرد آورده و بر آهنگ تدارک خود برای آغاز جنگ خلق بیفزایند. تنها طبقه کارگر شایسته رهبری انقلاب است! طبقه کارگر بیشتر از هر طبقه دیگر از سرنگونی تمام و عیار این نظام سود میبرد. طبقه کارگر ایران بیش از هر طبقه دیگری در جامعه ایران خواهان تسویه حساب انقلابی با نظام نیمه فئودالی وابسته به امپریالیسم مسلط بر جامعه می باشد. هیچ چیز به اندازه یک جراحی انقلابی و بدور افکندن دمل پوسیده روابط بورژوا-ملاکی به نفع طبقه کارگر نیست. تنها طبقه کارگر است که خواهان حل قطعی و به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به انقلاب سوسیالیستی می باشد. کارگران باید فعالانه در راه چنین انقلابی گام گذارند؛ بدون شک چنین انقلابی به حساب تمام جنایاتی که تا کنون رژیم متعفن جمهوری اسلامی مرتکب شده خواهد رسید! ■

به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران  
(م ل م)  
از بخش «گامهای فوری و راستای  
دگرگونیها»

اقدامات فوری دولت انقلابی در مورد  
کارگران

۱ - برچیدن کلیه نهادهای ویژه سرکوب و سلطه دولت و سرمایه داران در محیط های کار؛ اعم از شوراهای و انجمن های زرد وابسته به دولت، مراکز توطئه و تفرقه نظیر «خانه کارگر»، دفاتر حفاظت و کانون های جاسوسی در کارخانه ها و نیروهای مسلح ضد شورش و اعتصابات کارگری.

۲ - لغو قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری؛ لغو مقررات و آئین نامه انضباطی استبدادی متکی بر قانون، شرع، عرف یا سنت در محیط های گوناگون کار، ممنوعیت هرگونه جریمه.

۳ - برسمیت شناختن نهادهای اعمال قدرت توده ای کارگری که به اشکال مختلف در پروسه انقلاب شکل گرفته اند؛ سپردن اداره کارخانه های بزرگ صادره شده به این نهادها؛ سپردن امر محافظت از موسسات و امکانات تولیدی و محصولات به کارگران در برابر خرابکاری دشمنان انقلاب.

۴ - اعمال نظارت دولت و نهادهای کارگری بر فعالیت واحدهای سرمایه داری متوسط و کوچکی که صادره نشده اند.

۵ - تدوین قوانین و مقررات نوین کار با اتکاء به مباحثات، پیشنهادات و تصمیمات مجامع و تشکلات توده ای کارگری؛ برسمیت شناختن حق اعتصاب و تظاهرات و ایجاد تشکلات کارگری (مانند اتحادیه کارگری و سندیکا).

۶ - بهبود شرایط کار و معیشت کارگران (از نظر ساعات کار، شدت کار، سن کار، ایمنی کار، زمان استراحت و مرخصی)؛ دستمزد برابر در مقابل کار برابر، صرفنظر از تمایزات جنسیتی، ملی، مذهبی یا رشته کاری در واحدهای بزرگ و کوچک؛ ممنوعیت کار کودکان؛ تعیین شرایط مناسب برای شب کاری و مشاغل سخت.

۷ - تامین حقوق و شرایط ویژه برای زنان کارگر با رجوع به مباحثات، پیشنهادات و تصمیمات مجامع و تشکلات زنان کارگر.

این اقدامات، نقش رهبری کننده و مسلط طبقه کارگر در امور جامعه را تقویت می کند و بر توان و درجه اتحاد و همبستگی کارگران می افزاید. ....

# درود بر کارگران خاتون آباد و مردم شهر بابک

روز شنبه ۴ بهمن ۱۳۸۲ کارگران معدن ذوب مس «نیروک» در روستای خاتون آباد شهر بابک در نهمین روز تحصن خود برای دستیابی به حداقل خواسته شان که اشتغال دائم بود از زمین و هوا مورد تهاجم نیروهای سرکوبگر رژیم قرار گرفتند. این حرکت ددمنشانه منجر به جانباختن، مجروح شدن و دستگیری عده ای از کارگران و مردم محل شد. متعاقب این واقعه مردم شهر بابک دست به شورش خیابانی زدند. نقش زنان در جریان تحصن و شورش بعدی بسیار برجسته بود.

سرکوب کارگران بخاطر خواسته های صنفی، هم در جمهوری اسلامی و هم در رژیم شاه معمول بوده و پدیده تازه ای نیست. سرکوب کارگران خاتون آباد، یورش وحشیانه عمال شاه به کارگران جهان چیت را بخاطر می آورد و یادآور سرکوب ماهیگیران انزلی و کارگران بیکار اصفهان در سال ۱۳۵۸ است که در آن خونهای بیشماری از جمله خون ناصر توفیقیان کمونیست انقلابی بر زمین جاری شد.

کشتار کارگران خاتون آباد و مردم شورشگر شهر بابک که به دفاع از خواهران و برادران طبقاتی خود بپا خواستند، یکبار دیگر نشان داد که این رژیم پاسخ ابتدایی ترین خواسته ها را با گلوله می دهد. این عمل جنایتکارانه نشانه اوج در ماندگی و ضعف رژیمی است که در بحران عمیق و همه جانبه ای بسر میبرد و چاره ای جز انجام اینگونه اعمال جبنوانه ندارد. خاتمی فریبکار هیئتی برای بررسی موضوع به منطقه فرستاد اما خیلی زود این هیئت نیز به سرنوشت هیئت بررسی قتلهای زنجیره ای دچار شد. هردو جناح حکومتی بر سر این سرکوب متفق القول بودند. ولی از سوی دیگر، این جنایت موجی از خشم و نفرت را در میان فعالین کارگری در داخل کشور و نیروهای سیاسی انقلابی در خارج از کشور برانگیخت. در داخل کشور چندین بیانیه از چارگوشه کشور صادر گردید. کارگران ایران خودرو و تبریز و کارگران خباز سقز و سایر نقاط به موقع از خود عکس العمل نشان دادند، و بیانیه های همبستگی صادر کردند. **عده ای از کارگران و مردم شهر بابک فراخوان اعتصاب سراسری در چهلمین روز جانباختن کارگران در سراسر ایران را دادند!**

## کارگران خاتون آباد در چه شرایطی زندگی میکنند؟

اکثریت کارگران معدن ذوب مس «نیروک» خاتون آباد از اهالی بومی هستند. کارهای سخت و ساختمانی این منطقه توسط زنان و جوانان و روستائیان صورت میگیرد. راه اندازی این معدن به اوائل دهه ۱۳۴۰ توسط کمیانی معروف جردن آمریکایی برمیگردد. کمیانی جردن صاحب اصلی معدن مس در کشور شیلی که بزرگترین صادر کننده مس جهان است، می باشد. این کمیانی با همکاری ای ات ت (شرکت بین المللی تلفن و تلگراف) کودتای معروف ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ علیه آئنده و به قدرت رسیدن پینوشه را سازماندهی کرد. کمیانی جردن پس از کشف و شناسایی این منطقه شروع به سرمایه گذاری و استخراج مس و طلا و نقره ... کرد. در زمان رژیم شاه این سرمایه گذارها عمده توسط بخش خصوصی صورت می گرفت. در زمان رژیم جمهوری اسلامی برادر رفسنجانی مدیر عامل شرکت شد. رفسنجانی و بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران با شراکت شرکت آلمانی کروپ کنترل این مجتمع را در دست گرفتند. شرکت کروپ برای تامین نیازهای جنگی جمهوری اسلامی دست به ایجاد پالایشگاه ذوب مس زد و مواد لازمه برای ساختن «موشک کرم ابریشم» را در این منطقه تولید می کرد.

اوائل دهه ۱۳۶۰ کارگران این پروژه بالغ بر چهل تا پنجاه هزار نفر میشد. اینها اغلب دهقانانی بودند که رفسنجانی با استفاده از پیوندهای قبیله ای و خانوادگی خود به محل آورد و با بهره گیری از مناسبات ماقبل سرمایه داری به بهره کشی از آنان پرداخت. در این میان زنان بیشترین فشار مناسبات عقب مانده را بر دوش می کشند. این سرمایه داران، با استفاده از ارزش ها و مناسبات نیمه فئودالی زنان را به بیرحمانه ترین شکل استثمار می کنند. این زنان به نسبت مردان از دستمزد برتر کمتری برخوردارند و از حقوق ناچیزی که در قانون ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی به کارگران تعلق می گیرد نیز محرومند. بخش مهمی از این پروژه با اتکا به نیروی کار کارگران غیر ماهر، موقتی و فصلی به پیش می رود. کارگران در کنار این شغل به دامداری نیز می پردازند و در آلونکهای محقری که در دل کوههای منطقه ساخته اند، مسکن دارند. صاحبان این پروژه از اینطرف هزینه باز تولید نیروی کار را پایین می آورند و فوق استثمار کارگران را سازمان می دهند. بار مهمی از این فوق استثمار بر کار طاقت فرسای زنان متکی است. چه در زمان شاه و چه اکبر شاه اکثریت کارگران این پروژه تحت شرایط مشقت باری زندگی کرده و میکنند. این تازه شرایط آن بخش از طبقه کارگر ایران است که در چنین پروژه های نسبتاً باثبات اشتغال دارند!

اما شرایط کارگران خاتون آباد استثنائی نیست. وضعیت کارگران در سایر نقاط ایران نیز به همین وخامت است. طی چند سال اخیر ما شاهد موج بیکارسازی ها، عدم پرداخت دستمزدها در واحدهای بزرگ صنعتی و متوسط کشور بوده ایم. طی یکسال اخیر کارگران بسیاری از این واحدها دهها بار در اعتراض به وضع کار و معیشت وعدم پرداخت دستمزد خود جاده های اطراف کارخانه خود را بستند یا به اشکال دیگر اعتراض خود را نشان دادند. نمونه اخیر آن کارگران کارخانه لوله سازی اهواز بود که به مدت یکماه روزانه با نیروهای سرکوبگر رژیم درگیر بودند. روند بیکارسازی و عدم پرداخت دستمزدها نه تنها رو به بهبود نیست بلکه با بحرانی که رژیم را در بر گرفته هر روز شدیدتر میشود. بحران این رژیم فقط به حیطه سیاست بر نمیگردد، بلکه بحرانی ... بقیه در صفحه ۲۷

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): [WWW.SARBEDARAN.ORG](http://WWW.SARBEDARAN.ORG)

پست الکترونیکی: [Haghighat@sarbedaran.org](mailto:Haghighat@sarbedaran.org)

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

[www.awtw.org](http://www.awtw.org)

کتابخانه  
سیار  
مائونیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)